

الأصول الأربعة

في
تَرْيِيدِ الوَهَابِيَّةِ

تأليف

اعليحضرت حكيم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندي مجددی

* المتوفى سنة ١٣٤٩ هـ . ١٩٣١ م .

زیرنگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



یطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-ترکیا

میلادی

هجري شمسي

هجري قمری

٢٠١٠

١٣٨٨

١٤٣١

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى. اما بعد این چند فقره ایست که از
 سمات قدس و رشحات انس بخاطر فاترین فیل ابضا عت زحمت اندخواستم که
 از جهت یادگار بقید تحریر آید تا برادران ملت و ذمب ازان منتفع شوند مخفی مباد
 که درین زمان فرقه از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث
 می نامند و در مقابل اهل السنه و الجماعة خصوص مقلدین ذمب خفیه کار و او ایها
 مخالفان به بیجا نه اعلیٰ بعل می آرند و در پس اطفاء نور ملت و ذمب بجان گشتان
 اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد
 اول این طائفه در هندوستان مولوی امجیل دهلوی است که تقریباً در سنه
 ۱۲۵۰ دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب
 نجدی را بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شائع نمود و بعد
 ازان صراط مستقیم و غیره رسائل را برائے فریقین مسلمانان و راهزنی اسلام
 تألیف نمود و شاگردان او چون عبد الله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن
 خان جھوپالی و رشید احمد گنگوہی و بعض افراد مدرسہ دیوبندیه و تلامیذ آنها
 بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیارے از خلق
 اشد را در دام ترویج خود آوردند متأسرن این فرقه دو نوع روش اختیار کردند
 یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر است
 مرحوم را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مستبدین گفتند. فرقه دیگر

علامه محمد عبد الرحمن السلهتی مولوی نذیر حسین را رقیه تألیف کرده است فارسی نام وی
 (سیف الابرار) است.

(۱) محمد بن عبد الوهاب النجدی مات سنة ۱۲۰۶ هـ. [۱۷۹۲ م.]

(۲) رشید احمد توفی سنة ۱۳۲۳ هـ. [۱۹۰۵ م.]

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر
 سخنهای فاسده حاخامهای خود اقدام میکنند و کنا بخانه حقیقت در شهر
 استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسوفا إحاء کردن همه دینها جهد
 میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها و یاری
 میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همه خلائق وسیله بی شود.
 سودترین خدمت و عزیزترین کوره برای بشریت اینست.

بطریق نفاق خود را در پرده حقیقت مستور داشته علاءحقی میباشند اما اعتقاداً
 با فرقه اولی همفرض و هم نفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام
 مسلمانان اخلاف است که در صورت اظهار و ابیت نفرت خلق را در نظر
 داشته این حیلۀ اظهار حقیقت را سبب حصول مقصود دانسته اند و الحق باین
 حیلۀ و مکر مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در انحاء خلق الله در برهم
 زنی عقاید اسلامیه زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر خاطبه در این
 رساله با همین فرقه است اگر نظر بظاہرش کنی گوئی که نیتۀ مسلمان است
 و اگر زبانت باطنش خبر دار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاہرش
 بصلاح آراسته با جامه پاک سفید بارش دراز مشروع با اظهار تقوای
 با کفاز نرم دشمنین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پراز جانت طعن و
 لعن بر کاف امت مرحومہ و انکار از طرق مشائخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید
 مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح
 طیبیه و انکار از ایصال ثواب بارواح اموات بتعیین دهم و چهلم و سالیان
 و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم الا ان یاذن الله له و احرام
 دانستن سفر زیارت اوصی الله علیه و سلم و احرام دانستن نداء غائب
 بلفظ یا رسول الله و نحو ذلک و احرام دانستن توسل بارواح انبیاء و صلحاء
 الی غیر ذلک من سوء عقاید دهم چونکہ ذکر عقائد و لایبیه در میان آمد باید کہ چند
 از عقائد اینها منسوب بکتب مصنفہ آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه
 نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن میل زد کہ ذکرش از سوء ادب
 خالی نیست و لو حکایتہ مکر ضرورت اعلام مقتضی آنست کہ ذکر آن کرده شود
 بدان کہ مایه این طائفه مسئلہ توحید است و توحید را مخصوصین بجماعه خود میدانند

و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است
 (مسئله امکان کذب باری تعالی) یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذاً
 بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزه دانستن بدعت و کلمه ای است
 مخصوصاً ایضاح الحق اسمعیل ص ۱۲۱ و صیانه الایمان ص ۱۰۰ مؤلفه شهناجی شاکر
 نذیر حسین براہین قاطعه مصدقہ رشید احمد گنگوہی ص ۲۰۰ حق تعالی بر سرش نشسته
 است بر کرسی هر دو پایے خود داشته است کرسی ازان چهره میکند و جید الزما
 در ترجمه قرآن در حاشیہ آیة الکرسی صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او
 تعالی هم حادث است. اقامتہ البرهان عبدالاصدغای پوری و از احوال العیوب ص ۱۰۰
 او تعالی پیش از خلق آسمان زمین در ہوا می ماند و قادی محمدیہ ص ۲۳
 اینست عقاید آنها در باب توحید الآن در بارہ رسالت باید بشنود آنحضرت
 خاتم النبیین نیست کہ الف لام برائے عبد خارجی است جامع الشواہد بحوالہ
 نظر المؤمنین ص ۱۲۰ مؤلفہ صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
 نیستند جامع الشواہد بحوالہ کتاب رد تقلید ص ۱۲۰ مطبوعہ صدیقی بار اول مؤلفہ
 صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
 کردن باید تقویۃ الایمان بلفظ ص ۲ و ۳ مؤلفہ مولوی اسمعیل دہلوی
 ہر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالی از چہار ہم ذلیل است
 تقویۃ الایمان ص ۱۵ سطر ۱۵ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر حیات ندارد بلکہ
 مرد و خاک شد تقویۃ الایمان سفر بقبر محمد و مشاہد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
 یابلی و دیگر ہمتان و غیر مشرک اکبرست تقویۃ الایمان ص ۱۲ و کتاب التوحید
 محبر بن عبد الوہاب ص ۱۳۳ علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا بیتیالی اعطا کرده است
 ۱۰ چہار در اصطلاح ہند طائفہ ارذال است کہ کار خشن پوسہائے جانوران کنند.

(۲) اسماعیل بن عبد الغنی بن شاہ ولی اللہ دہلوی در سال ۱۲۴۶ ہ. مرده است.

(۳) نذیر حسین مات سنۃ ۱۳۲۰ ہ. [۱۹۰۲ م.] تلمیذ اسحاق بن محمد افضل بن عبد

الغزیز دہلوی و محمد اسحاق النجدی مات سنۃ ۱۲۶۲ ہ. [۱۸۴۵ م.]

اعتقاد کردن بدست تقویة الایمان ص ۲۶ خیال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دنیا
 بدتر از خیال گا و خراست صراط مستقیم ص ۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عصائی
 من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره - اوضح البراهین ص ۱۰ بحواله سید احمد حلا
 اولیا و انبیای بیکارند تقویة الایمان ص ۲۹ - انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند
 نمی شنوند ص ۲۹ و ۲۳ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است
 تقویة الایمان ص ۳۰ آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم در علم غیب چه خصوصیت است
 اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کدک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم
 حاصل است و بنص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلفه اشرف علی تجاوی
 ص ۱ - آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است هر که عقیده آن کند که علم او
 علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و بنص ثابت است این شرک است
 بر این قاطع است اجماع امت که سندان با معلوم نباشد حجت شرعی نیست
 معارف الحقی ص ۱۲ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود باید که آن کتب
 سوختانیده شوند بوٹے غلیس از مولوی عبدالخلیل سامروی - در وقت ضرورت
 پیغمبران و شهیدان فرشتگان را ند کردن شرک است - تقویة الایمان ص ۱۰ انبیاء
 و اولیاء را شیخ خود راستن شرک است - تقویة الایمان ص ۱۰ این زمانه را تمام
 مردم کافرانند تقویة الایمان بلفظ ص ۱۰ - را چقدر کشن جی لچین این جمله انبیا بر
 بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است - هدیه المهدی ص ۵ از وجدان زبان
 نبی و ولی را مزارات مثل بت است از ان بدخواستن شرک است هدایت الایمان
 از صدیق حسن خان ص ۲۱ تقلید شخصی میلاد مبارک قیام و وظیفه یا رسول الله
 و عباده القادر جلیانی شیائید و سوم و چهارم و یازدهم پیر پیران اسقاط میت انجلیه
 کفر و شرک و بدعت است - لواحق الفوارص مؤلفه غلام حسن هوواله - و بر این

مؤلفه
 محمد
 عبدالقادر

قاطعه

(۱) وحید الزمان حیدر آبادی مات سنة ۱۳۳۸ هـ. [م. ۱۹۲۰].

(۲) محمد صدیق بن حسن خان مات سنة ۱۳۰۷ هـ. [م. ۱۸۹۰].

(۳) محمد اشرف علی التهانوی ۱۳۶۲ هـ. [م. ۱۹۴۳].

قاطعہ ص ۲۰۴ و ستہ ضروریہ مع فتویٰ عبد الجبار ام تسری۔ آنحضرت علیہ السلام
 زود او تعالیٰ از ذرۃٔ بائینہم کمتر است۔ تقویۃ الایمان ص ۵۵۔ در پیش رو صفہ
 آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقویۃ الایمان ص ۲۳۔ ہر کہ از مزار
 ولی اللہ ادا و خواہد کا ذریعہ ایمان و شیطان است۔ تذکیر الاخوان ص ۱۵
 ص ۱۱۱ مع تقویۃ الایمان۔ خاندان قادری نقشبندی حشتی وغیرہ گمراہ اند تقویۃ
 رشتہ و مراقبات کردن شرک است۔ (تذکیر الاخوان ص ۱) اینست اعتقاد و بائینہ در
 باب رسالت مختصراً۔ قرعے از عملیات انہا نیز بشنو
 ہر کہ جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، ہدایتہ القلوب ص ۲
 و بلوغ المبین۔ نکاح خالہ غیر حقیقی کہ پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواہم
 زادہ درست است۔ جامع الشواہد بحوالہ فتاویٰ عبدالقادر غیر مقلد شاگرد نیز حسین
 نکاح جدہ با پس زادہ جائز است کہ صرت او منصوص نیست۔ پرچہ الحدیث نمبر ۲۵
 و ۳۶۔ شہداء اللہ ام تسری ۲۴۔ رمضان ۱۳۲۵ھ۔ اگر از طرف سگ آب بخورد پس
 خوردہ او پاک است۔ طریقیہ احمدیہ نصر الباری پارہ اول ص ۲۰۔ بر حاشیہ نوشتہ کہ پس
 خوردہ سگ و خنزیر ہر دو پاک است یعنی مرد و زن ہر طرح پاک است عرف
 الجادی ص ۱۰ و کنز الحقائق و حید الزمان ص ۱۰ و روحنہ ندیۃ ص ۱۰۱۔ بحوالہ کلمتہ الفصح
 گوشت مردار و کہ در بول غیر آدمی جملہ پاک است۔ روحنہ ندیۃ ص ۱۰۱۔ قرآن مجید را در
 قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقدمہ داشتن یا او را
 زیر پا داشتن کہ بمکان بلند طعام وغیرہ رادست برسد درست است۔ کتاب تخریق
 اوراق ص ۵۰۲۔ تصنیف غلام علی کلمتہ الفصح ص ۳۲۔ از ہر طرف کہ خنزیر آب خود بجبار
 شستن او کافی است۔ طریقیہ احمدیہ کلیان ص ۳۰۔ پوست خنزیر و پے آن بر نبات
 پاک میشود۔ کنز الحقائق ص ۱۰۰۔ دہ عورت را و نکاح یکجا آوردن درست است

(۱) در کتاب (تقویۃ البیان) کہ ترجمہٴ فارسی (تقویۃ الایمان) است مزخرفات وی بعینہا

موجود است (حلمی)

(۲) عبد القادرین شاہ ولی اللہ مات سنۃ ۱۲۳۰ھ۔ [۱۸۱۵ م.]

عرف الیادی ص ۱۱۱۔ اصحاب صحیح حدیث انکار میکرند و برست خود عمل
میکردند۔ فتاویٰ عبد الجبار غزنوی ص ۱۱۱۔ آب پاک است اور اسی چیز نجس
نمیکند تا کہ او صاف نشدہ او مبدل نشود۔ لعاب سنگ و خستر پر پس خوردہ آنها
پاک است نزل الابرار من فقہ النبی المختار مصنفہ و جید الزمان ص ۲۹۔ بطوبت
فرج و شراب پیشیب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است ص ۲۹ جلد اول
و ص ۲۹ جلد سوم از نزل الابرار این جملہ عقائد و حوالہ ہا کہ ذکر شد منقول از
کتاب الباطل و البیہ تصنیف مولوی احمد علی نموی و کتاب سیف الابرار از
نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشتہ شد و اصل تفصیل نوشتہ شد
کہ عقائد باطلہ آنها را نمبر از ۲۵۰ م زیادہ است اگر کہے را تحقیق این کردنی باشد
اصل را مطالعہ نمایند پس اسے برادران اسلام خدا را انصاف از دست نہ بید
و بفرمایند کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بودہ آیا
این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقاید و عمل
سلف صالح امت را بودہ آیا درین عقائد توحید آنها جسم و مکان و عجز و تعالی
را ثابت نمیشود آیا درین عقائد ایشان در باب رسالت کوہن و تخفیر و تبدیل
رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست۔ آیا درین عقائد
تذہین و تخفیر شریعت محمدی علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بل
و اللہ کہ از روئے انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین جہانت
باطنی آیا دعویٰ الہدیت بودن اینان را می سزد آیا دعویٰ مسلمانی اینان را
میسزد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازی بویہ نرمی گفتار و
طلاقت لسان کہ برائے فریفتن خلق اللہ لعل سے آرد اینان را روز قیامت
از روئے شرع شریف نجات خواهد داد؟ ہرگز نہ بلکہ علامات منافقین

زمانه نبوت علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام موبودراین قسم موجوداند اگر پرسی آن
 کدام علامات است گوئیم بشنوح تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم
 احوال منافقین چنین میفرماید - اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم ومن الناس من
 یقول استجاب لله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین اینها هم میگویند ایمان را
 بخدا و بروز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی میکند میفرماید وَقَالَهُمْ بَدَّلْنَا
بَعْضَ الَّذِینَ آمَنُوا بِبَعْضٍ فَرِیبٌ مِّمَّا یَدْعُونَ
 یعنی نیستند مومنان بخدا چون الله را الذین آمنوا یعنی فریب میدهند خدا
 را بزعم خود دعوی ایمان و همچنین فریب دهند مسلمانان را تردید این خدا حق
 تعالی میفرماید وَمَا یُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ و ما یشعرون یعنی فریب نمیدهند
 در حقیقت مگر نفسی را خود را و نمیدانند قباحت فعل خود را این طایفه نیز
 برائے فریب خلق اند ظَاهِرٌ تَقْوَىٰ كَرْدٍ و بر سر زبان آیات و احادیث را
 داشتن تمام و مرام مجرد امام خود آرزو عادت دارند فی قلبهم مرض فزادهم
 الله مرضا یعنی در دهان ایشان بیماری نفاق است پس نهی کرده آنها
 را حق تعالی إِنَّ بَیْرَی نِفَاقٍ است پس نفاق را بِیْرَی نامیده اند
لَا تَقْضِیٰ فِی الْاَرْضِ قَالُوا اٰمَنَّا غَن مَّصْلُحُوْنَ یعنی هرگاه گفته شود منافقین را
 فساد بکنید در ملک گوئید بدستیکه ما مصالحا نیم و همین است عادت و گامی که
 خود را حامیان دین شریعت میدانند حق تعالی در تردید آنها میفرماید لَا
اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ و لیکن لَا یَشْعُرُونَ یعنی بدستیکه ایمان مفسدند
مَكْرُمِیْدَانِدُ فِی الْاَرْضِ قَالُوا اٰمَنَّا و اذ اقبل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
اِنَّ مِنْ کَمَا اٰمَنَ السَّفَهَاءُ یعنی هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید بصدق
 چنانچه دیگر مردم ایمان بصدق آورده اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچه
 ایمان آورده است نادانان بی عقلان و همین احوال است بِیْرَی زبان را انکر

کے آہنہ را گوید عقائد باطلہ خود را بگذارید چون عموم امت مرحومہ عقائد و علمائے
 خود را صحیح و ثابت نمایند میگویند کہ شما این نادان و بیعتل مبتدع قول الله
 قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمر و عمل میکنید ما هرگز بمثل ایمان شما ایمان
 نمی آیم حق تعالی در تردید این قول شان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولكن
 لا يعلمون یعنی خبر در شویا اینها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول
 مجتهد مذہب موبو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وہ بیان نمیدانند
 مأخذ قیاس مجتهد را و اذا القوا الذين امنوا قالوا انا و اذا اخلوا الى شيئا
 قالوا انا معكم و اغن مستهزون یعنی هر گاه ملاقی میشوند منافقان با مومنان
 خاص میگویند ایمان آوردیم با خلاص هر گاه خلاصه میشوند بر رفیقان هر گاه
 خود میگویند ما با شما هستیم در عفت اند ما مومنان در انظار ایمان مسخره کنان ایم
 و ہمیں است احوال و بیانات حنفی نما که جماعت اخاف را گویند ما حنفی هستیم
 و هر گاه با رؤسائے و ہمیں جمع میشوند میگویند ما با شما ایم ما فقط برائے فریقین
 آنها انظار حقیقت میکنیم **فان** حق تعالی رؤسائے منافقین را شیطان
 فرمود و آنها در نظا ہر بنی آدم بودند برائے اینکه بدانی کہ اعتبار عمل و عقائد را
 هست نہ جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکہ کار شیاطین میکند او
 شیطان است چنانچہ در سورہ والناس میفرماید یوسوس فی صدورہم الناس
 من الجنة والناس حق تعالی در تردید این قول آنها میفرماید الله يستهزؤمهم
 و يتدهون فی طغيانہم ليعمہون یعنی حق تعالی جزائے تمسخر آنها میدهد و
 مہلت میدهد در سرکشی آنها در حال تنیکہ سرگردانند در حیرت و نا بینایا تمنا از بیم
 بصیرت اولئک الذين اشتروا الضلالة بالهدی یعنی میانند کہ خریدند گمراهی
 بہدایت ہمیں است احوال غیر متقدمان مذہب گمراهی پسند کردند از راه راست امت

مرحوم حق تعالی نتیجہ این خریداری آنها چنان میفرماید فسارحت تجارتم
 و ما كانوا مهتدين ۛ یعنی فائده نکر و تجارت منافقان و نه یافتند راه راست
 را بچشمین است حال و با بیان که درین عقائد فاسده خود راه راست نیافتند
 و گمراه گشته در اینجا اگر کسی گوید که ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف
 خود بر شما حجت آرنند میتوانند کہ مقلدین مذاهب را تشبیه بنمافتند ان داده
 علامات نفاق را در شما بیان ثابت نمایند. در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجه
 وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ و من الناس فرموده است
 و لفظ من تبعضنی است یعنی بعض الناس که جماعه منافقان بدین
 طبقه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند بچشمین غیر
 مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه
 با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نه بر مقلدین. دیگر آنکه درین آیات
 منافقان احق تعالی میفرماید و اذا لقوا الذين امنوا قالوا ائمانا و اذا خلوا
 الى شياطينهم قالوا انا معكم الاية این علامت در مقلدین گاهی
 پیدائی شود کہ نزد و با بیان بگویند کہ ما بذهب شما ایم و هر گاه بر رؤس
 مقلدین برسند گویند کہ ما بطریق تسخر خود را و با بی نمودیم تا دیگر و با بیان
 بفریب مقلد نامیم و ہمین علامت بعینه در غیر مقلدین حقیقی ناموجود است
 من اوله الی آخره ہمین در تمام مقلدین کسی هست کہ خود را بتفاق
 و با بی ظاهر سازد و هزاره و با بیان هست کہ خود را بتفاق حقیقی میگویند
 فانصف و تمتبه الحاصل اصول مابہ النزاع در میان مقلدین و
 غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر الله. التوسل بارواح
 الصالحاء و الاستمداد منها. الذلل للغائب و سماع الموصی

الاتباع والتقليد لاس باب المذاهب الاربعہ - اس ہر چہاں چیز را وہاں
 شرک و کفر و بدعت میدانند چنانچہ در عقائد آنها بحوالہ کتب آنها ذکر یافت
 داہل السنۃ و الجماعۃ مقلدین مذہب اربعہ این ہر چہاں چیز را مباح و مستحب
 و واجب میدانند بحال بر مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت و
 تسنن و وجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ و حدیث رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور علمای اہل امت مرحومہ
 ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعۃ غیر مقلدین را عموماً و جماعۃ و ہائیم
 حنفی تماماً را خصوصاً بحال ادب معروض کہ برائے خدا پروردگہ تعصب و آتش
 قہر و غیظ بے محل کہ با مقلدان مذہب دارند کیو انداختہ بطریق انصاف
 کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخ دلی فکر غائر و منصفانہ بر مضامین سالہ
 بعل آورده نتیجہ کہ مقتضای انصاف باشد بر آن نہ کہ حق طلبی این است
 و خواہ نخواہ مجبور و سماع دلیل مخالف طبع برد و قبح آن نکوشند کہ این طریقہ
 نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم -

اصل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ و احادیث
 صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمہور
 علمای اہل امت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز
 و من یعظم شعراً للہ فانہا من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند
 نشانہ ہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقوی و پرہیزگاری است اول
 معنای شعائر باید فہمیدہ تحقق دہلوی شیخ عبدالحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر
 جمع شعیرہ است و شعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خلأ

یا داید آن از شعائر است انتہی پس شعائر الله مخصوص بصفا و مروه
 نیست بلکه آنها بعضی از شعائر الله هستند قال الله تعالی ان الصفا والمره
 من شعائر الله و نه مخصوص بعرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه
 ولی الله رحمة الله علیه در حجتہ الله البالغہ صفحہ ۶۹ میفرماید و معظم شعائر الله
 اربعۃ القرآن و الکعبۃ و النبی و الصلوٰۃ و همین بزرگ در الطاف القدر
 ص ۳ میفرماید و محبت شعائر الله عبارت از محبت قرآن و پیغمبر و کعبه است
 بلکه محبت هر چه منتسب باشد بخدا حتی اولیاء الله نیز انتہی پس اذین
 عبارت مفہوم شد کہ اولیاء الله نیز داخل شعائر الله اند خود سرگروه و ہایمان
 مولوی اسماعیل^[۱] در کتاب خود صراط مستقیم در باب اول میگوید و از شروع
 حب نعم است تعظیم شعائر او یعنی اموریکہ با آن مناسبت خاصہ مییارد
 پیشتر کہ ذہن کسی کہ واقف با آن مناسبت باشد از ان امور با آن منعم
 انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی کہ مرکب
 او و مسکن او انچہ انتہی ازین عبارت معلوم شد کہ تعظیم شعائر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
 علیہ الصلوٰۃ و السلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن او و مولد
 و مرقد او و مشاہد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیہ الصلوٰۃ و السلام
 کہ در حقیقت تعظیم العزت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب
 او و چیز دیگر کہ با آن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله
 علیہ و سلم کہ در حقیقت تعظیم العزت است زیرا کہ سبب تعظیم آنست کہ او فرستادہ
 و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد
 مولوی اسماعیل پس از عبارت فوق این رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد

(۱) شاه احمد ولی الله الدہلوی توفی سنہ ۱۱۷۶ ہ۔ [۱۷۶۲ م۔]

(۲) مولوی اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله توفی سنہ ۱۲۴۶ ہ۔ [۱۸۳۰ م۔]

(۳) مؤلف گید نسبت این رباعی بمولوی اسماعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب و مذهب اوست

نازم چشم خود که جمال تو دیده است : اتم بیایی خود که بگویت رسیده است
 هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را به گو دامنت گرفته بسویم کشیده است
 این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین
 میگوید و در باب منتبئات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این
 بدبختان به پیروی کدام شخص در عرض تعظیم تحقیر و توہین و ہدم و محو آثار آنحضرت
 صلی الله علیہ وسلم میکنند کہ خود سرگروه اینہا این آثار تبرکہ را از جملہ شعارات
 مینویسد و حق تعالی امر بہ تعظیم آہا میکند این است اتباع این قوم مرکلام
 را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیت را بطریق قیاس منطقی بہم جمع کنی
 ان الصفا والمرۃ من شعائر الله ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى
 القلوب بعد سقوط حد واسط نتیجہ چنین می برآید و من يعظم الصفا والمرۃ
 فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مر وہ کہ دو کواہک خود متصل حرم کلی
 اند بسبب رفت و آمد سیدنت لاجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی اللہ
 علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام از شعائر اللہ منصوص قرآن ثابت شد کہ
 یادگار آن مصومہ محترمہ است امکانہ مقدسہ کہ یادگار فخر الدین الاکثرین
 سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هستند چون
 مولد او مسکن او و معبود او و مہجرا و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل اہل
 او صلی اللہ علیہ وسلم تعظیم بجائے خود در مذہب ولایتیہ قابل ابقا بجای
 خود ہم نمائند بلکہ واجب التخریب گشتند۔ انا فتد وانا الیہ راجعون۔ اگر نظر
 انصاف درق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پُر از تعظیم و توقیر او علیہ الصلوٰۃ
 والسلام بیابی سورہ حجرات بسم الله الرحمن الرحيم یا ایہا الذین امنوا
 لا تقفوا ما بین یدی اللہ ورسولہ واتقوا اللہ ان اللہ سميع علیم

یا ایہا الذین امنوا لاترغوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجہروا
 بالقرآن جمہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لاتشعرون . ان الذین
 یفصون اصواتہم عند رسول اللہ اولئک الذین امقروا . اللہ قلوبہم
 للتقوی لہم مغفرۃ واجر عظیم . ان الذین ینادونک من وراء الحجرات
 اکثرہم لا یعقلون . ولو انہم صبروا حتی تخرج الیہم لکان خیرا لہم
 واللہ غفور رحیم . در ایس پنج آیت اگر کسی بغور و انصاف فکر کند
 معلوم می تواند کرد کہ حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر
 رسول مقبول خود را صلی اللہ علیہ وسلم بلند ساختہ و بکدام مرتبہ امر برایش
 مراعات آداب اذ علیہ الصلوٰۃ والسلام بر امت او فرض نموده تا کدما
 حد تهدید و تفریح بے ادبیاں بیان فرمودہ کہ فقط بلندی آواز را بر او
 اذ علیہ الصلوٰۃ والسلام سبب تحبط اعمال فرمودہ و اعمال را بصیغہ جمع
 فرمودہ برائے اشعار بانکہ جمیع اعمال صالحہ کہ در اسلام کردہ اند بلکہ خود اسلام
 ہم علی است از عمل ہائے نیک بسبب سوار ادب رفع صوت مجبور و نابود
 میگردد و در شان نزول ان الذین ینادونک من وراء الحجرات مفسرین
 نے نویسند کہ عیینہ بن حصن فراری و اقرع بن حابس باہفتاد نفر
 قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینہ منورہ رسیدند و حضور اقدس رسول
 مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در استراحت قیلولہ بودند پس این قوم
 بیرون حجرہ ہائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانہ نعرہ ہا بر پا کردند و
 گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بے ادبیاں
 آن قوم را و امر بتعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود . عجیب اینست کہ این قوم
 بنی تمیم کہ بخدیایان این زمان ہم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از اول زمان

همچنین بے ادب و بارش جاہلانہ بودند از ان وجه در حدیث وارد است
 الفاظ و الجفاء فی المشرق و خاص در حق نجد فرمودند بطلم قرن الشیطا
 صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله قد خرج منه قرن
 الشیطان و منه وقعت الفتن و الزلازل فی المسلمین و ای الفتن
 و الزلازل تُهبت الاموال و قُتلت الرجال و سبیت الحریم و للاطفال
 و استمر الوبال علی اهل الحرمین الی هذا الحال فنسأل الله الکریم المتعال
 ان ین بفضله و یکشف السوء و نکال و یحسن الحال و المال الکرزبل
 قرآن به انتقال حضور اقدس اوصلی الله علیه و سلم منقطع نمی گشت در حق
 این بے ادبان نجدیان چه آیات و وعید شدید نازل می گشتند اما افسوس
 که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و هندیان در
 تحسین آن تخریب نخواستند اند فامده در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد
 آداب بلفظ یا ایها الذین امنوا لاتقتدوا بالذین فرمود و در شروع آیت ثانیه
 باز لفظ یا ایها الذین امنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزالت قرآن کریم
 مقتضی و ادعای عاطفه است یعنی اگر و لا ترفعوا اصواتکم الی اخر الآیه می فرمود
 کافی بود اشعار باینکه ارشاد عدم رفع صوت بجنود او علیه الصلوة
 و السلام و ارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلوة و السلام مثل مخاطبه آنها
 باینکه بجز در صورت عدم امتثال و عید تجبط اعمال مخصوص باهل زمان
 آن سرور صلی الله علیه و سلم نیست بلکه هر کسی که متصف بایمان باشد
 الی یوم القیامه این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیه الصلوة و السلام منکر
 اوست اگر مخصوص باهل زمان بودی یا اصحاب النبی و نحوه میفرمود و
 آن احکامیکه مخصوص باهل زمان است چون یا نساء الذبئی او یا اهل بیت

او یا ایها الذین هادوا بالفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکوة و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایها الذین امنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم بهمان طرح بلفظ مکرر یا ایها الذین امنوا ارشاد فرمود پس بدفع گشت بذكر این فائده آنچه در بیان میگویند که تعظیم آن سرور علیه الصلوة والسلام محدود بایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاً ربیعاً از مردن قابل تعظیم استند نیستند زیرا که مراعات آداب حضور نور تا روز قیامت بر جمیع مومنان واجب است همین آیت فرض گشت فتدبر و انصف - این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم بغیر الله است یا چیزی دیگر بلکه تعظیم غیر الله است لهذا آیه کریمه یا ایها الذین امنوا لا تقولوا امرأعتنا اظلموا نظر نادا اسمعوا للکفرین عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظاً را عتاراً در مخاطبات حضور نور را عیناً میگویند و اصحاب کرام را عتاصب اصطلاح لغت عرب میکنند و هر دو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مومنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود و للکفرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات آداب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی بر مومنان را برائے تعظیم حضور نور است یا چیزی دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین امنوا فرمود اشعار با اینکه هر که مومن باشد الی یوم القیامة بر او مراعات آداب حضور نور فرض است - کریمه و لو انهم اذ ظلموا لنفسهم عاواظ فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً یعنی اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود بکفر یا فسق بیانید نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آنکه خواهد
 یافت او تعالی را توبه قبول کند و بسیار مردمان این آیه شریفه بحال
 ایضاح تردید ندیدند ب غیر مقلدین میکند زیرا که لفظ جاؤک عام است از
 دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این مردمان میگویند که سفر و وضعه
 مبارکه حضرت خیر البریه حرام و شرک است صحیح مخالف و مصادم قول
 او تعالی است زیرا که محبت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفر الله
 ند می کند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن تبرکه مقدسه
 مقبول است و رتبه استغفار الهی در هر مکان ممکن بود و تا تعقیبی زیاده تر
 توضیح آن میکند یعنی استغفاری که پس از محبت واقع شود آن مقبول
 است تردید است قول مردمان را که او تعالی هر جا داد و بیات اماکن مقدسه
 تأثیری و دخلی در آن نیست - و استغفر لهم الرسول باب شفاعت کشاد
 گوید که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید
 می افتد که مقرون شود با استغفار رسول و آنچه این مردمان ابرار شفاعت
 میکنند و میگویند که شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقوله تعالی
 من ذ الذی یشفع عنده الا باذنه گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
 شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود و موعودین
 مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعت
 بصیغه ماضی - و اگر مردمان اعتراض آرند گویند که این آیه مخصوص صلات
 حیوة او بود و علیه الصلوة والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراض شما را که
 از مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمه سه امر ثابت شد
 سفر و وضعه مطهره او علیه الصلوة والسلام واجب است دعا در اماکن مقدسه

و شفاعت

وشفاعت آن سرور صلی الله علیه وسلم مرعایان را فتنه کرمیه آن
 الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیه یعنی آن کسانیکه
 بیعت میکنند با تو بدرستی که بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدراً
 مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول برحق است ید الله فوق
 ایدیه هم اسرارے دارد که بیرون از حیطه تحریر است قلم اینجا رسید و
 سرشکست کرمیه و ما کان الله لیعدنهم و انت فیهم یعنی حق تعالی عذاب
 نمی فرستد بر کفار و حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنهاست آنست که
 قوم هرتی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و اتمه آنحضرت از نزول
 عذاب الهی در دنیای مومن اند سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوٰة
 والسلام در میان امت خودالی یوم القيمة اگر وجود مسعود او علیه الصلوٰة و
 السلام در میان ما نبودی هر آینه سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب
 می گشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد
 خاک باشد در دین آن قوم کرمیه یا ایها الذبی انا ارسلناک شاهداً
 مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنہ و سراً جاً منیراً یعنی اے نبی مکرم
 ما فرستادیم ترا در حالیکه شاید هستی بر احوال اتمه و بشارت و هنده هستی
 مومنان را به دخول جنّت و ترساننده هستی مر کفار را به دخول دوزخ
 و خواننده هستی مردم را بسوی بندگی او تعالی باذن او و چراغ روشن هستی
 اینجمله تشریفات و تعظیفات که از جانب او تعالی مر حبیب او را صلی الله
 علیه وسلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیت فرمود و چراغ روشن
 هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و پایان درپے
 اطفا این چراغ هستند سیریل دن ان یطفوا نور الله با فوالههم والله

یعنی از آنکه وجود مسعود تو در میان آنهاست بر ایشان عذاب نخواهد کرد

متم نوره و لکوه الکافرون و حال آنکه چراغی را که از نور سرور زده
 اگر کس بفزند ریشش بسوزد - ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن
 امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کریمه و دیگر متعلق این باب در
 رساله تهلیلیه خود بمفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع الیه
 کریمه و علمک ما لم تکن قلعه و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت
 ترا آنچه نمیدانستی آنرا و فضل خدا بر تو است نبی مکرم عظیم است لفظ ما
 تعاضای عموم میکنند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم نمیتواند شد
 و درین باب اعاذیث صحیحیه نیز بمرتبه تو اتر رسیده اند و چه عجب کسیکه
 فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر
 قول محرومان را که میگویند از علم او علیه الصلوٰة والسلام علم ملک الموت
 و علم شیطان زیاده است که بنص ثابت است اول سوال این است
 که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است
 چرا آن نص را طاهر نمیکنند و ازین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است
 سعدی خوش گفت چشم بد اندیش که برکنده باد و عیب نماید منرش
 در نظر و مؤلف ازین بجز بے پایان چه مقدار نوشته میتواند کسیکه متابعت
 او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش بکدام مرتبه محبوب و
 مقرب خواهد بود قل انکنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله کسبکم اطاعت
 او عین اطاعت خدا باشد و صف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد
 من یطیع الرسول فقد اطاع الله کسیکه امتثال امر و نهی او را حق تعالی
 سفارش میکند عظمت قدر او را هم او میداند - ما اتیکم الرسول فخذوه
 و ما نهیکم عنه فانتهوا این بحث را باین بیت ختم کنم

لا یکن الشناء کما کان حقہ : بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر؛ صلی الله
 علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و بارک و سلم اللهم انزلنا شفاعتہ
 و امتناع علی سنتہ - رجوع باصل مطلب کنیم کہ تعظیم لغیر الله جیه حکم دارد حق
 تعالی میفرماید و اذ قلنا للمشکة اسجد لادم فسجد فی الا ابلیس ابی و استکبر و
 کان من الکفربین این امر ملکه کرام را به سجود آدم علیه السلام بجهت تعظیم آدم بود
 یا بجهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان جبر ابادرت نکند کہ او اول آمان است کہ
 از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آمان است کہ تحقیر انبیا علیهم الصلوٰة و السلام
 ملاحظه میدارند و اگر بجهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور بگشت یا نه کریمه
 و خرد و اله سبحان این سجده انخوان و ابون یوسف علیه السلام بر آن اوجبه
 تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف
 ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد با جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله صرام است کہ سجده
 تعظیم مشابہه سجده تعبد است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از سجده لغیر الله
 منع فرموده است بحديث ابی هريرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
 و سلم لو کنت امرأحدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها
 ترمذی - اما از صرمت سجده صرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمید
 قائده اول آنانکه انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول نجدیان
 و نجدی پرستان ابلیس است ازان وجه ابلیس را با نجدیان تعلق درشته
 داری محکم است بهر گاه کہ در حضور الوصلی الله علیه و سلم در صورت بنی آدم
 ظاهر شده است بجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الله وه که کفار نجدی
 در قتل حضور الوصلی الله علیه و سلم شورت میکردند و شیطان بصورت شیخ
 نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند

القول ما قال الشيخ المجدي اما ترى تعالى حبيب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بمین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی^(۱) رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالی که قریش بنای کعبه عظمه میکردند در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم می گفت که من سختی این خدمت آخر بصلاح حکمی از آنها قرار بر آن گرفت که هر کد فردا اول از دروازه فلان کعبه در آید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول ازان دروازه در آمد جمله با اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آنحضرت به بجهت مراعات خاطر همه رؤسای آن فرمود که حجر مبارک را بر بگیلی داشتند و هر کس را امر فرمود که یک گوشه کلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشته بحسب مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان بصوت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوة والسلام بگفت یعنی این سنگ را در پس حجر استوار کن مقصودش آن بود که هر گاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود بر آئینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوة والسلام مشنوم خواهند داشت اما حضور انور علیه الصلوة والسلام بنور نبوت مقصد او را در یافته فرمود اعود بالله من شیطان الرجیم پس خائب و خاسر نا پید گشت مسامرات باب بنا کعبه ازان وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن شیطان فرمود که ما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان وعن ابن عمر انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم وهو مستقبل المشرق يقول الا ان لفتنة لهمنا من حيث يطلع قرن الشيطان - بخاری هر گاه که نجدیان را با

شیطان علاقہ قدیمی ورشتہ داری استادی و شاگردی است و تا ایوم
 آن رشتہ داری را نجدیان و نجدی پرستان کیمال ادب مرعی میدارند و در
 ہدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسہ و آثار معظّمہ را کہ یادگار حضور انور صلی اللہ
 علیہ وسلم و اصحاب و اولاد او بودند بہ ہمت اینکہ مردم در ان شرک میکنند
 دیگر کدّام باعث بود عیاذ ابا قندمن الشکر نفل خواندن و دعا کردن و حاجات
 خود را از خدا تعالی در امان مقدسہ خواستن کدّام شرک است اگر مقامات
 مقدسہ قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
 بآن کج برائے کدّام مطلب است و امر و اتحد و امن مقام ابراہیم مصلی برائی
 چہ و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم حجر اسود را در طواف
 چہ نمود استادن خلق بر عرفات و رجوع بزولفہ و منی درمی جرات و سعی
 بین الصفا و المزدہ و دعا خواستن در ہر مقام برائے کدّام مقصد مقرر شد است
 آیا یادگار حضرت خلیل علی نبیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام است یا چیز دیگر
 یا تشریح قلوبنا بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمہ قدرے از
 احادیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نیز در باب تعظیم بغیر اللہ شینو
 وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ برائے کج کی نبی و قرظیہ آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم جماعت انصار را فرمود قوموا السید کہ او خیر کہ (بخاری) این امر
 بقیام برائے پایان کردن سعد بود از ذابہ او کہ او بیمار بود۔ مردود است
 بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الا نام کہ قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد
 نزول یک شخص نہایت دو شخص حسب عرف کافی اندتای جماعت را
 برخواستن چہ ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا السعد کافی بود
 و چونکہ قوموا السید کہ او خیر کہ فرمود صحیح است در تعظیم۔ ازینجا فائدہ دیگر

بقیام برائے تعظیم سنگ بود یا چیز دیگر یا تشریح قلوبنا بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمہ قدرے از

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عصا و سیفہ و قد حہ و خاتمہ و ما استعمل
 الخلفاء بعدہ من ذلك مما لم تذكر قسمته و من شعرہ و نعلہ و اذیتہ و ما
 یتبعك فیہ اصحابہ و غیرہم بعد وفاتہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد حضرت عائشہ
 لباده آنحضرت بود کہ زیارت میخوانید مردم را و میفرمودند کہ حضرت اوشا
 در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشہ
 كساءً اطلبت احدث نزد حضرت انس رضی اللہ عنہ مبارک بودند کہ زیارت میخوانید
 مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نقلین جردا وین ص ۲۳۳ نزد حضرت
 عبد اللہ بن سلام پیالہ حضور اقدس بود کہ در آن آب انداخته مردم را مینوشتا
 لفظ بخاری قال ابو بردہ قال لى عبد الله بن سلام الا اسقيك فى قدح
 شرب النبي صلى الله عليه وسلم فيه جلد ۳ ص ۸۳ پس همین پیالہ را عمر
 بن عبد العزیز برائے تبرک نگاه داشت نزد حضرت ام سلمه ام المومنین
 مویہائے مبارک بودند ہر کہ بجارے شدا ترا شستہ آبش بہ نیت شفا
 می خوراند بخاری جلد ۲ ص ۲۵۵ ہر گاہ آمار او صلی اللہ علیہ وسلم متبرک
 واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چہر متبرک نباشد از ان سبب ابو ایوب
 بران رو بہاد کہ گویا روی بر قدم او صلی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصہ
 قبر امام بخاری در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر ابو ایوب مشک پیدا
 می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام بوصوف ص ۲۵۶
 در سلطنت عباسیہ در عین حکمت ترقی شریعت و محکمہ ہائے قضا و احکام
 واقع شدہ است محکومی بر این فعل احتساب نکرد و ہمین بود عادت سیف
 صاحبین . وائے بر حال پیشوایان نجدیت کہ زواہنہا فقط بر قبر دست
 شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی و این است زمانہ

مخبرین زبانی بین تفاوت راه از کجا است تا بجا این بحث را اینجا ختم میکنیم
و درین کفایت است مراب انصاف را-

اصل ثانی مابه النزاع التوسل به ارواح الصالحاء و الاستمداد منها
چونکه تحقیق این مسئله موقوف بر حیوة ارواح است بعد مفارقة الابدان باید که
اول حل این مسئله نموده بعد ازال توکل و استمداد را بران متفرغ نماییم
قال الله تعالى و يستلونك من الروح قل الروح من امر ربي و ما
اوتيتهم من العلم الا قليلا - مسئله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچید
است اما با بقدر علم قلیل خود آنچه تکلم میکنیم در حیوة و موات او میکنیم زود
کیفیت و ماہیت او که روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است
و عالم خلق از عالم امر القدر بیان می تواند که شایع علیه الصلوٰة و السلام
از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و
قواعد شریع شریف با اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از ازادی
نفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعادت
در نشأة اخروی ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه درین عالم مصداق
فیوض و برکات بودند بچنان دران عالم بقوت تامه زیاده از حال حیوة
این عالم مصداق فیوض و برکات می باشند بر این مسئله حکماء اسلام و
محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی^[۱] امام زاری
علامه تفتازانی^[۲] علامه سید شریف قاضی برصیادی^[۳] شاه ولی الله بندپی
و قاضی ثناء الله^[۴] در کتب و رسائل خود این مسئله را به براین و دلایل
عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم و غیره

بیان فرموده است و شایع علیه الصلوٰة و السلام

(۱) الامام محمد الغزالي مات سنة ۵۰۵ هـ. [۱۱۱۲ م.] في طوس.

(۲) البيضاوي عبد الله مات سنة ۶۸۵ هـ. [۱۲۸۶ م.] في تبريز.

(۳) قاضي ثناء الله البانيي بتي مات سنة ۱۲۲۵ هـ. [۱۸۱۰ م.]

ہم استفاد می شود کہ لفظ سید مرئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔
 وقت قدم زید بن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود را
 کند برخاستہ و با او معانقہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است
 عن عائشۃ ص قالت قدم زید بن حارثہ المدینۃ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم فی بیۃ فأتاہ فخرج الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم عریا یا نایحیرا ثوبہ فاعتنقہ و قبلہ ترمذی اگر گویند کہ این قیام و
 معانقہ و بوسہ برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسہ رسول مقبول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام حجر سود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
 سنگ معنی ندارد و اگر بر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیوں دست و پائے
 حضرت بانگرت را علیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفاً بوسہ
 محبت بر روی می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
 کسے بجهت تعظیم جائز بودی حضرت آنہارا اجازت آن ندادی لفظ حدیث
 این است عمر صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبہ اذهب بنا
 الی ہذا النبی فقال صاحبہ لا تغل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین
 فاتیار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات
 فقال لہم لا تشرکوا باللہ شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنا ولا تقتلوا النفس
 الّتی حرّمها اللہ الا بالحق ولا تمشوا بیریثی الی ذی سلطان لیقتلہ ولا
 تشمروا ولا تاكلوا الربا ولا تقذروا محصنة ولا تولوا الفرار یوم الزحف و ہم
 خاصۃ الیہود ان لا تعتلوا فی السبت قال فقبلوا یدیه ورجلیہ وقالوا
 نشہد انک نبی الی آخر الحدیث ترمذی۔ یا بے و تعظیم المؤمن گذاشتہ
 از ابن عمر و ابیت می کند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت اوالی الکعبۃ فقال

ما اعظمتک وما اعظم حرمتک والمؤمن اعظم حجة عند الله منك الى آخره
 الحدیث قدری رجوع بعل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله
 علیه وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیرت نابت است که
 صحابه کرام در حضور انوار و صلی الله علیه وسلم چنان باوب و فروتنی و خشوع
 می نشستند که ناما علی را و سهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه
 وسلم و توقیر مجلس او سرگشته خود را فرود انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها
 مرغ وحشی نشسته است که با دنی تحریک پریده می رود و از کمال تعظیم بطرف
 او علیه الصلوة والسلام دیده نمی توانست لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه
 احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال واعمال علماء ائمه را نیز
 بنظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد شمس سیدی در حیوة القلوب
 فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمة الله صاحب
 مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است
 زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 برابر است که دانسته شود و عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند باین استجواب
 علی الاطلاق جماعتی از حقیقه و طائفه از شافعیه و مالکیه و حنابلہ الی قوله تعظیم
 هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوی او یا قدم او یا عضو او
 اعضا او برابر است که صحیح گشته باشد نقل و ثبوت او یا اینکه معروف
 باشد در مردم بر وجه اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتہی مختصراً
 حالاً انصاف باید که در باب آثار متبرکه که شہرت کافی است یا حد ثنا و
 عن عن راضرت است در باب مولد النبی دارالرقم بن ارقم مکان خدیجہ
 الکبریٰ مولده فاطمہ و مساجد آثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جمله صحیح است

نیز اعتراف حیوة و شعور و ادراک تام روح کرده اند و تفسیر بضیاضی جلد اول
مطبوع هند هشتمی نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الاموات
جواهر قائمه بانفسها مغاشرة لما یختر من البدن تبقى بعد الموت در آله
و علیه جمهور الصحابة و التابعین و به نطقت الایات و السنن اگر غیر مقلدین
که از مضامین کتب در سیمیم پیبر اند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور
آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوائف اسلام است
در سوال و جواب نیک و منکر و تنجیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحیح
قریب بمرتبه توأتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیوة و ادراک و شعور روح
است اگر روح را شعور نبودی سوال و جواب ملکین با کسیت و اگر گویند که در آن
لحظه سوال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنجیم و تعذیب که الی یوم
القیمة در احادیث صحیح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او
تا روز رتخیز علاوه بر آن بقول صادق مصدق علیه الصلوة و السلام یا
ماوریم به تحکم کردن با اموات آنجا که ارشاد میفرمایند که هر که بمقبره مسلمانان
برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم و اهل قوم مؤمنین
و انا انشاء الله بکم لللاحقون انتم لنا شرط و نحن لکم تبع استئل الله
لنا و لکم العاقبة مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد و بالفاظ متقاربه حصن^{۱۵۴}
اگر آنها را شعور نبوی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را بخطاب
جمادات ما مورخی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور نور علیه السلام باین الفاظ
زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح ص ۵
می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر این که
مردگان ز امین را می شناسند و از آوازه آنها خوش می شوند امام سیوطی

(۱) مسلم الشافعی مات سنة ۲۶۱ هـ. [۸۷۰ م.]

(۲) ابن القيم محمد الجوزیه الخبلی مات سنة ۷۵۱ هـ. [۱۳۰۰ م.]

در شرح صدور صحت اسی نوید الاحادیث والاشعار تدل علی ان الزائر متقی
 جاء علم بہ المزور وسمع کلامہ والنسبہ ورسد سلاما علیہ۔ از حضرت عائشہ
 صدیقہ والبوہریہ وابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی النیایہ
 در کتاب القبور و امام بیہقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است کہ
 ہر گاہ کسی نزد قبر مردہ خود میرود آن مردہ اور اسی شناسد و آواز خود
 می شود و جواب سلام او میدہد۔ عن عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یتور قبر اخیه و یجلی عنہ
 الا استأنس بہ ورسد علیہ حتی یقوم۔ کتاب روح صف و شرح الصدوق
 از این جہت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد کہ بعد از دفن
 من ساعتی جملہ شمایان بر قبر من توقف کنید تا کہ من استیناس باشم تا کہ
 بایں الفاظ صحیح مسلم آمدہ تم اقیما حول قبری مقدار ما تخرجہ من نعیم
 لجماعتی استأنس بکم ابن قیم ازین عبارت اخذ کرده در کتاب روح صف
 می نوید کہ میت از حاضران انس و انبساط حاصل میکند۔ و آنچه گفتہ بودیم
 از قول علمائے درک روح بعد از موت زیادہ می شود باین وجہ کہ در حالت
 حیوۃ اگر کسی اور در مکانے محبوبس می کرد کہ بیخ منفذ نمی داشت آواز
 ہیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ما قبل می شنود تا کہ در صحیح مسلم
 آمدہ ان الميت یسمع خفق نعالہم و اگر کسی درتہ خانہ باشد بر فتن کسی بر بالائے
 خانہ اور ایذا نمیرسد و میت را از پائے مالی قبرش ایذا میرسد کہ تصور انور
 صلی اللہ علیہ وسلم کسی را کہ تکیہ بر قبر کردہ بود فرمود نکلا توذا صاحب هذا القبر
 سوادہ انعام احمد فی مسندہ تا کہ بایائے پوش در قبرستان رفتن منع فرمودہ
 است ابو داؤد جلد دوم فی باب المتشی بین القبور فی النعل صنف اطبع ہند۔

(۱) ابن ابی الدنیا عبد اللہ مات سنۃ ۲۸۱ ھ۔ [م ۸۹۴]۔

(۲) بیہقی أحمد مات سنۃ ۴۵۸ ھ۔ [م ۱۰۶۶]۔

شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهل بیت
 و استخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را از ان ایذا می رسد بلکه قبور را با
 مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۴ ص ۲۰۲ طبع
 مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت نوشته است که من در
 حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه وسلم حضرت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه بے تکلفانه می رفتم و می گفتم که حضور انور و پدراست بعد از دفن
 حضرت عمر رضی الله عنه بغیر نقاب داخل نمی توانم شد چنانچه من عمر حاکم در
 مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شده
 است در لمعات می نویسند که درین حدیث دلیل واضح است بر اینست که از
 احترام و ادب قربان مرتبه کنند که در حال حیوة او میگرد با مخصوص قبور صالحین
 را مشکوٰۃ طبع نظامی ص ۱۳۲ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عائشه
 صدیقه در باب شعور اموات صییت و انکار ادا از سماع بکدام معنی بود اگر ادا
 شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مرده خود حضرت
 عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه خطاب و گفتگو نمی فرمودند - مردی است
 که حضرت عبد الرحمن بقرب که معظمه رحلت فرمود و لعش او را بکه معظمه آورده
 مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه پراے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود
 اے برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم ترا در همان جادفن میکردم
 و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود - ترمذی کتاب الخیار
 جلد اول ص ۱۳۱ آنحاصل که معامله روح عجب حیرت افزا معامله است و قوت
 و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با طهارت اعلی
 شامل شده بصفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف

(۱) صاحب المشکوٰۃ ولی الدین محمد التبریزی الشافعی مات سنة ۷۴۹ هـ. [۱۳۴۸ م.] آنها

آنها را در عالم سبچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قول
 تعالی فالمرات امرای نولید کالملائکة و امر احو الصلحاء اگر چه مسکن
 آنها اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور
 انور صلی الله علیه و سلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در
 مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور
 انور صلی الله علیه و سلم مکالمه و بیخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در
 مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاویٰ خودی فرماید ارواح
 المؤمنین فی علیین دار و احو الکفار فی سحین و لكل ما و جه عجد هسا
 اتصال معنوی الی قوله و معذک فهی مأذون لها فی التصرف شرح
 صد و رص ۱۶۴ از ان جهت سر در عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است
 که اگر در صحرای شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سه مرتبه
 بگوئید یا عباد الله اعینونی و دین ارشاد و لفظ عباد الله عام است
 که شامل است رجال الغیب و ملئکة و ارواح طیبة صلحاء را اصحاب شاه
 و علمائے ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصص ص ۱۲
 شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هر گاه روح از علق جمانیت
 آزادی شود در جمیع بزاج اصلی خود گریه با ملئکة محبت شده شریک کارهای
 آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا کلمة الله و نصر حزب اللهی باشد حجة الله
 البالغ ص ۳۳ چونکه مسئله حیوة و احواک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدس
 ثابت شد حالاً مسئله توسل و استمداد باید فهمید. نسبتاً روایا بسیار چنانچه در
 زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و منظر عین الهی اند که توسل و
 تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب شود همچنان در عالم

(۱) الحافظ أحمد ابن حجر العسقلانی مات سنة ۸۵۲ هـ. [۱۴۴۸ م.]

(۲) شاه ولی الله أحمد الدهلوی مات سنة ۱۱۷۶ هـ. [۱۷۶۳ م.]

برزخ مظاہر عن الہی اندکہ فیوض و برکات روحانی آہنا وقت تو تسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند لکن المسکلات و قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لا شریک است مگر ارواح مقدسہ و وسیلہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوۃ بودند در حال ممات نیز ہمان اند امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوۃ استمداد میتو اند کہ بعد از وفات نیز از او استمداد میتو اند کرد۔ طالبان حق و سالک طریقت از پیران و معتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات ہمیں استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان ہمد روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی ازان است کہ در حال حیوت بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضی کلمات و حرکات لمحدانہ و مشرکانہ سرزدی شوند بر علماء اصلاح و ہدایت آہنا لازم است نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند مثلاً کسے نابینا در مسجدے درآمد و رو بغیر چہتہ قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بنیاباں لازم آنکہ او را ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او منع کنند عقیدہ صحیحہ مسلمانان اہل سنت و الجماعت این است کہ این غی نہ زندہ را بالاستقلال حاجت روا سے دانند نہ مژدہ را اگر کسے کدام دو ارا نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم اشانی صلی اللہ علیہ و آتائے خود را رزاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص جناب محمد و شرک است امر واحد لا شریک داند مگر او را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرائع صحت داند و امرا و سلاطین را ذرائع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی

چنانچہ کہ اگر میت را قاضی حاجات بالذات داند اگر کسے قاضی حقیقی بر

و بعد

و بعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضائے حاجات دانستین
 شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کریمه وابتغوا الیه الوسیلة
 عمل کرده است چنانچه علامه جزیری در حصن خود زیر آداب الدعای نوید
 و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیاءه (خ هرس) و الصالحین من عباده
 (خ) و عهدترین و لائل در باب توسل و استمداد حدیث اعلیٰ است که در این
 توسل و استغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوالیة موجود است و این حدیث
 اینست که یک نابینای بمضور الوصلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برائے رشتی
 فرمود اللهم انی استلک و التوجه الیل بنیتک محمد نبی الرحمة یا
 محمد الی التوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتتقضى لی اللهم شفعا
 فی - رواه الترمذی و صححه النسائی و ابن ماجه و الحاکم فی المستدرک و صحیح علی شریط
 الشیخین و رواه البیهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح و زاد فقام قداب
 از جوهر منظم ابن حجر و حصن حصین ص ۱۲۵ و شفاء السقام للسیبکی ص ۱۲۳ و آن شخص
 حسب ارشاد نبوی دعا خواند و خشمش حکم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برآ
 حاجتمند ان همین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانه ان
 حضرت صلی الله علیه و سلم می بود چنانچه بعضی محرومین باین عذر می سرایسند
 اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشفقة حضرت عثمان بن حنیف را و آن
 این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه کسی را
 حاجت بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او می شد شکایت خود نزد عثمان بن
 حنیف فرمود او همین دعائے اعلیٰ با و نشان داد بجز دو خواندن او خلیفه متوجه
 حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی بسند معتبر بچند طریقه
 ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جز پنجاهم و امام

چنین دعا بخواند هر دو عالم صلح الله علیه و سلم در او خواندن این دعا ارشاد

(۱) محمد ابن الجزری الشافعی مات سنة ۸۳۳ هـ. [۱۴۳۰ م.] فی شیراز.

بیہقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسیکی مطبوعہ حیدرآباد ص ۱۲۵ و
 در تعجم صغیر نیز در ص ۱۰۳ مطبوعہ مصر این روایت موجود است محدثین برائی روایت
 این حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان له حاجة الی اللہ تعالیٰ
 او الی احد من خلقه صاحب حصن حصین جنین میفرماید و من کان له ضرر مرآة
 فلیتوضأ فی حصن و وضوءه ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللہ عزوجل اسئلك الخ
 ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرر مرآة ای - حاجة ملحیة الی اللہ
 او الی احد من خلقه - و حصن حصین ص ۲۴ می نویسد قلت وان لم
 یجب الدعاء عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ففی آئی موضع یتعجب
 و در عدہ حصن حصین طبع مصر ص ۵۵ در زیر این نوشته است و عند قبور
 الانبیاء علیہم السلام و جرت استجابة الدعاء عند قبور الصالحین
 بشرط معرفة علامہ ابن عبد البر در استیعاب جلد ۲ ص ۲۲۲ می نویسد کہ در
 خلافت فاروقی سالی قحط در مدینہ منورہ افتاد شخصی نزد قبر مطہر او علیہ الصلوٰة
 و السلام آمدہ استغاثہ کرد کہ ای رسول خدا احوالی اُمّت را بمین پس جان
 شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد و آن قط ابن حجر عسقلانی در
 اصباہ جلد ۶ ص ۱۴۲ طبع مصر تخریج ہمیر قصہ را از ابن ابی خنیسہ حوالہ داده است
 شیخ بہانی در رد و دعوی الحق طبع مصر ص ۶ میفرماید رواہ البیہقی و ابن ابی شیبہ
 باسناد صحیح الحاصل کہ در قرون ثلاثہ المشہورہ لها بانحیرة توصل واستمداد
 بجمرت ثبوت موجود است و توصل شان مخصوص بہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 نبود بلکه از قبور صحابہ رض و اہل بیت رض و صالحان اُمّت نیز توصل و استغاثہ
 و استغاثہ معمول قرون سابقہ بود علامہ ابن عبد البر کہ امام الحدیثین صدی
 چهارم بود در ذکر حضرت ابوالیوب انصاری رضی اللہ عنہ می نویسد و قبر ابی ابقی

قرب

(۱) الامام علی السیکی مات سنة ۷۵۶ هـ. [۱۳۵۵ م.] فی القاهرة.

(۲) ابن عبد البر یوسف المالکی مات سنة ۴۶۳ هـ. [۱۰۷۱ م.] فی شاطبة

(۳) یوسف النہانی مات سنة ۱۳۵۰ هـ. [۱۹۳۱ م.] فی بیروت.

قرب سورها معلوم الی الیوم معظم یتستقون بہ فیسقون۔ استیعاب
 جلد اول ص ۱۵ و علامہ ابن الاثیر در اسد الغابہ می نویسد و قبرہ بہما یتستقون
 بہ جلد ۲ ص ۹ طبع مصر۔ کاتب الحروف مؤلف رسالہ میگوید معلوم است کہ
 قسطنطنیہ در سنہ چہار صد در قبضہ نصاری بود و آہنبا با وجود کفر و عداوت اسلام
 قبر حضرت ابوالیوب را معظم داشته استقا بان میگردند و حق تعالی افضل خود
 حاجت روائی آہنبا میگرد چنانچہ در استیعاب می نویسد۔ وائے بر حال معین
 اسلام طائفہ نجدیہ کہ قبور اکابر صحابہ و اہل بیت النبوة و آہبات المؤمنین ضون
 اشد علیہم جمعین و صلحیہ امت را جملہ بران و پامال کردند و بیج ملاحظہ جمول
 اسلام نکردند۔ از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ مروی است کہ می فرمودند قبر موسی
 الکاظم تریاق مجرب لاجابۃ الدعاء اشعة اللمعات وغیرہ این روایت
 امام شافعی بطبع غیر متقلدان بسیار گران می افتد کہ او شان با جلالہ تدر
 چہ طور چنین میفرماید مگر آہنبا معلوم ندارند کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ہمیشہ
 توسل و تشفع بقبور صلحا با خصوص قبر حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میکرد
 چنانچہ علامہ عزالدین بن جماعہ محدث در کتاب خود انس المحاضرہ و مجتہدین
 امام موفق بن احمد کی [۱۲] دو مناقب امام ابوحنیفہ ص ۱۹ ذکر کرده است۔
 ذکر السفیری شاد بعض مجالس من احادیث البخاری و نقل عنہ الذ
 بن جماعہ فی کتابہ انس المحاضرہ عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی
 یقول فی تبرک بابی حنیفہ واجئی الی قبرہ یعنی ہر آنرا فاذا حضرت لی
 حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی قبرہ و سألت اللہ تعالی الحاجۃ
 عنہ فلما تبعد عنی حتی تقضی۔ صلح الاخوان للسید اود الخالدی
 طبع بمبئی ص ۳۳ علامہ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ در خیرات الحسان طبع مصر
 ص ۶۹

(۱) ابن الاثیر علی الجزری مات سنہ ۶۳۰ ہ۔ [۱۲۳۳ م.]

(۲) موسی الکاظم بن جعفر الصادق مات سنہ ۱۸۶ ہ۔ [۸۰۲ م.] فی بغداد.

(۳) محمد عز الدین ابن جماعہ مات سنہ ۷۳۳ ہ۔ [۱۳۳۲ م.]

(۴) موفق بن احمد المکی الحنفی مات سنہ ۵۶۸ ہ۔ [۱۱۴۳ م.]

میرماید۔ اعلو انہ لو زیل العلماء و ذرو الحاجات یزورون قبرہ رای
 قبر ابی حنیفۃؒ) ویتوسلون بہ فی قضاء حوائجہم ویرون نحر ذلک۔ منہم
 الامام الشافعیؒ لما کان ببغداد فانه جاء عندنا۔ قال انی لا تبرک بآبی
 حنیفۃؒ واجبی الی قبرہ الخ علامہ ابن الجوزی در کتاب صفوۃ الصفوۃ
 از امام ابراہیم صری کہ انرا شد تماندہ امام احمد بن حنبل است روایت میکند
 کہ می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المغرب وسیلہ جلیبہ ص ۱۳۹ و زود
 تمام اکابر بغداد این خبر معروف معروف و مشہور است حضرت امام
 ابوالقاسم قشیری کہ از اکابر محدثین و صوفیہ سہ صدی و چہار صدی بود
 در رسالہ قشیری طبع مصر ص ۱۱۱ تذکرہ حضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ
 می فرماید کان من المشائخ الکبار بحجاب الدعوات یتستفی بقبرہ یقول
 البغدادیون قبر معروف تریاق محرب علامہ ابن خلکان نیز چنین منویسید
 در وفيات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳۱۔ امام ابو بکر بن خرمیہ کہ در تعریف او امام
 بسکی می نویسد امام الامتہ المجتہد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری
 جلد ۲ ص ۱۳۱ و امام ذہبی کہ لقب شیخ الاسلام است در تذکرۃ الحفاظ جلد ۱ ص ۱۳۱
 کہ این اکابر ہر گاہ بزیرات قبر حضرت امام فراسان سیدنا امام علی رضا بن
 موسی رضی اللہ عنہ می رسیدنچہ مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجای آوردند
 حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب جلد ۱ ص ۳۸۸ می نویسد
 قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسیٰ یقول
 خرجنا مع امام اہل الحدیث ابی بکر بن خزیما و عدایہ ابی علی الثقفی مع
 جماعة من مشائحننا و ہم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی رضا بن
 موسیؒ بطوس قال فرأیت من تعظیمہ یعنی ابن خزیما لتلك البقعة

و تواضع لها و تصغر عن عندها ما تحیرنا - محدث مشهور ابو جاتم ابن جبان ^{صنا}
 بصحیح و کتاب الثقات لابن جبان در ترجمه امام علی رضابن موسی رحمة الله علیه
 چنین می نویسد ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس و نزلت فابصر علی رضابن
 بن موسی صلوات الله علی جداه و علیه و دعوت الله تعالی انزل الهما
 عنی الاستجیب لى و نزلت عنی تلك الشدة و هذا اشئى جریبته موارا
 منقول از نسخ قدیمه قلیه ازین قبیل روایات معتبره و کتب اسلامیه از زمانه
 خیر القرون الی زماننا بذبطریق توأتر منقول است که همیشه علماء و صلحا و اکابر
 دین از قبور اولیاء و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد میکردند و تعظیم آنها بجا
 می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتاب بے علیحه باید نوشت اصحاب
 انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بے انصاف را دفا تر
 کثیره و درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که
 رجوع باصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکرین سماع موتی آیه انک لا تسمع
 الموتی و کرمیه و ما انت بسمیع من فی القبور است و قول حضرت عائشه
 صدیقہ رض در باب انکار سماع اموات قلب بدر و اینکه فقهاء خفیه در باب
 حلف می نویسند که اگر کسی دیگری را گفت که من با تو سخن نمکنم اگر بعد از مرگ
 او سخن گوید حانت نمی شود زیرا که میت نمی شنود همین سه وجه را استدلال
 می کنند مؤلف رساله میگوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلط نه
 استدلال حضرت صدیقہ رض غلط نه قول فقهاء که ام غلط اما خدا را قدری
 دلائل مثبتین را هم بغور تأمل بفرمایند آنها میگویند که از آیات شریفه
 نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون و اردو
 نشده است که بطور استدلال پیشین شود و ازین اموات که در آیات مذکور

(۱) محمد ابن جبان مات سنة ۳۵۴ هـ. [۹۶۵ م.] في سمرقند.

(۲) الامام علي الرضا مات سنة ۲۰۳ هـ. [۸۱۹ م.] في طوس.

مردگان مراد نیند بلکه بطریق استعاره کفار مراد اند که کفار را تشبیه باموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سماع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سماعه کفار زائل نشده بود لا والله شنیذ اما اجابت نمی کردند بین در کریمه هم بکم نمی کسی از اهل علم میگوید که کفایت گنگان و کران بود و مؤلف رساله میگوید عنی غل که در اصطلاح لغت عرب لفظ سماع بمعنائی اجابت بسیار واقع می شود بین لفظ سماع لله لمن حمده معنائش مطلق سماع نیست زیرا که او تعالی از هر کس بشنود و حمد گوید یا نکوید بلکه معنائش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالی احمد صادر او بخیر در هر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار ترا گفتیم اما شنیدی شاعر میگوید دوش آن نامهربان احوال با پرسید و رفت صد سخن گفتیم و از مایک سخن شنید و رفت معنائش این نیست که مشتوق کراست استقی دیگر وجه آنکه لفظ سماع لفظ ما انت جسم سماع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایید این از کجا معلوم شد که اموات فی نفس نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوایید بین کریمه انک لا یهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاء هم ازین قبیل است باقی ماند استلال حضرت صدیق لقیه جواب آن باین وجه میگویند که قول یک صحابی در مقابل قرآن و در مقابله اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم با آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع بفرموده رسول اگر مصلی الله علیه و سلم کرده بودند چه بود با استدلال حضرت صدیق رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود

از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا برادر خود پس از گزشتن چنانچہ گذشت
صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا از قول خود - علاوہ بران در احادیث
صحیح سماع موثر ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ
شما بیان از مردگان زیادہ نمی شنوید - و در صحیح مسلم وارد است کہ مردہ آواز
نعل زائران می شنود و در روایت دیگر کہ مردہ سلام زائر می شنود و
جواب آن میدہد - وہ پیشوایان دہلیہ چون ابن تیمیہ^(۱) و ابن قیم و ابن عبد البر
و قاضی شوکانی^(۲) و غیر ہم جملہ تصحیح این احادیث کردہ اند و سماع موثر را قائل
گشتہ اند بہین صراحت منکر را در کتاب الروح ابن قیم راصد اعجاز عجیب حالت
غیر معتقدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیرہ القاب می و ہند اقوال
آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقائد حقہ آنها کہ خلاف مشرب این
میشد اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفہ کتب خفیمہ را
با استدلال پیش میکنند و چنین مواضع از کوا قولی بخبر الترمذی را بجا آوردت
نمی دہند و احادیث صحیح را تا دلیل لایق دور از انصاف میکنند کہ این از
خصائص بود و غیرہ خصوصیت آن وقت متقول بود کہ اگر امت را امر بخطا
اموات نمی فرمود چونکہ السلام علیکم اہل الدیار برائے تمامی امت امر است
پس خصوصیت بکدام معنا است در این موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب
پھلواری رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلا
تقریر شان اینکہ از توجہ ہوائی آواز سہ کہ از راہ ثقبہ مجوفہ گوش بہ دماغ
می رسد و در قوت سامعہ حسی ازان پیدای شود آنرا سماع گفتمہ می شود -
سماع حقیقتہ از مردگان منفی است کہ سبب موت چونکہ حیات فانی می شود
قوتہائے سمع و بصر و لمس و ذوق ہم مطلق می شوند بیشک مردگان بسماع

(۱) أحمد ابن تیمیہ مات سنۃ ۷۲۸ ھـ. [۱۳۲۸ م.] فی الشام.

(۲) محمد الشوکانی الشیعی مات سنۃ ۱۲۵۰ ھـ. [۱۸۳۴ م.] فی صنعاء.

معمول حیات نمی شوند پس انک لا تسمع الموتی بر جائے خود بغیر تاویل صحیح است و همچنین انکار حضرت عائشہ صدیقہ رض از سماع بجائے خود صحیح است و قس علیہ احکام لفظہ اما ادراک و شعور چیز دیگر است کہ خاصہ روح است چونکہ روح فانی نیست ادراک و شعور او ہم فانی نمی شوند بلکہ زیادہ از حال حیوۃ تیز می شوند و مردگان را شعور و ادراک بہت اما سماع معمول حیات نیست و ہر جا کہ در احادیث شریفہ لفظ سماع برائے مردگان وارد شدہ است مراد از ادراک و شعور است. اتہی و انکار فقہا از سماع موتی بنا بر عرف عام است و در آیمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم نمی آید فافہم و انصف ^[۱] تتمہ مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی سنہی در نفحات القرب می نویسد من نسب الی الامام ابی حنیفہ القول بانقطاع الکرامات و اہم وعن طریق اهل الہدای صال اذ لم یثبت فی شیء من کتب مذهب ابی حنیفہ را اصولاً و فروعاً القول بانقطاع الکرامات بالموت بل لم یثبت فی شیء من کتب المذاهب الثلاث الخ ص ۲۱۶ شفاء السقام طبع مصر و در ہین کتاب صفحہ ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی جاناتہم و مواتہم اما ہو باذن اللہ تعالی و ارادۃ لا شریک لہ فی ذلک خلقاً و لا ایجاداً و لا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت و بعداً نسبتہم الی الخلق و الایجاد و الاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ مسلک و لا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیہم فصرف الکلام الیہ و منعہ من باب التلبیس فی الدین الخ مجیدیان و لم بیان و حامیان آنہا معنای مجازی و استعارہ ہرگز قبول نمیکند اگر کہ نسبت فعلی بحسی بکنند اگرچہ بطریق مجاز باشد یکدم بر آنہا حکم شرک و کفر جاری میکنند و آیات قرآن

نفحات القربی و الا تصال بالنبات المنصرف لا اولیاء اللہ تعالی للسید محمد بن محمد حموی القمی المتوفی ۱۲۵۸ھ

کریج

(۱) احمد حموی حنفی مصری توفی سنہ ۱۰۹۸ ھ. [۱۶۸۶ م.]

(۲) صاحب شفاء السقام ابوالحسن علی السبکی الشافعی توفی سنہ ۷۵۶ ھ. [۱۳۵۵ م.] فی القامرۃ

کریم کہ در شان کفار و آلہ باطلہ آنها وارد شدہ اند بر مسلمان چسبان کردہ
 حکم شرک میکنند و حال آنکہ کفار کہہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند
 و عبادت آنها میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و هیچ
 مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ لاله نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال
 میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان ترا حیا و میتاً وسیلہ در گاہ او تعالی میکند
 حال آنکہ مجاز و حقیقت را تو صیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل الحقیقہ
 منسوب باو تعالی میکند باز بہان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس
 میداند کہ حاکم او تعالی است کریمہ ان الحکمہ الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص
 حکم باو تعالی میکند باز میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی يحکمواک فیما
 شخرو بینہم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالی است حقیقہ کریمہ
 ہو یحیی و یمیت و اللہ یتوفی الانفس حین موتہا۔ باز مجازاً ہم فعل منسوب
 بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکہ ملک الموت الذی وکل بکمہ شفائے
 بیمار بحکم او تعالی است حقیقہ کریمہ و اذا مرضت فهو لشفائک مگر مجازاً منسوب
 بحضرت مسیح فرمودہ و ابی الاکمہ و الارض و احیی الموتی باذن اللہ اولاً
 دہندہ او تعالی است حقیقہ و مجازاً حضرت جبریل میگوید لا ھب لک
 غداً انما نزلناک مولای حقیقی بحکم اللہ ولی الذین امنوا او تعالی است مگر
 مجازاً ہمچنین منسوب بعبادہ فرمودہ است انما دلیمک اللہ و رسوله (و النبی
 اولی بالمؤمنین من انفسہم) چنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی
 بندگان را امر فرمودہ است و تعاونوا علی البر و التقوی و استقامت از
 عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ و استعینوا بالصبر و الصلوٰۃ
 بہر زمان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا و او را شرک

میگویند و از نام عبد البتئی عبد الرسول چه مقدار نیز استند و حق تعالی در
 قرآن میفرماید و انکو الایمانی و الصالحین من عبادکم واملکہم ایزین کرمیہ
 بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود همچنان ب تحقیق پروردگار
 عالم است و اذکر فی عند ربک - اذتد الامتہ بہتجا و دیگرے را مجاز آفتہ
 می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثہ الذی من
 شیعتہ علی الذی من عدوہ واروشہ است و در حدیث شفاعت
 آمدہ است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و
 آن اینکہ وان اسر ادعوا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی
 بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استند او است و نیز امام بخاری در دروہ
 المفرد حدیثی نقل میکند حدیثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق
 عن عبد الرحمن بن سعد قال حضرت سرجل بن عمر فقال لہ رجل
 اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاحب
 یا محمد اہ عنک الذی غائب جائز نبود صحابی جلیل القدر چون عبد
 بن عمر بنین نہ اندک روی علاوہ برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمان
 مبارکہ الی یومنا ہذا السلام علیک ایہا النبی میگویند این مخاطب کسی
 کہ غائب است از نظر معمول تمام اہل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز
 اکثر التعمیات را بہ ہمین الفاظ سے خوانند باوجود آن اگر کسی لفظ یا
 رسول اللہ گفت اورا مشرک و کافر می گویند کہرت کلمۃ تخرج من
 افواہہم ان یقولون الاکذ بانجدیان اہل حرمین را خصوصاً و تمامی امتہ
 مرحومہ را عموماً مشرک میدانن رازان وجہ قتل انفس و ہنہ مال مسلمانان
 را جائز نہیں باند و مسلمانان حرمین را عبادۃ الشیاطین می نامند و حدیث صحیح

(۱) الامام محمد بن اسماعیل البخاری مات سنۃ ۲۵۶ ھـ [۸۷۰ م.] فی سمرقند. سرحد

سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل حرمین فرمودہ است ان
الشیطان قد یئس ان یعبدا فی جزیرۃ العرب و در حدیث دیگر اہل حجاز
را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اہل مشرق کہ بخند
در مشرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غنظ القلوب الجفالم
فی المشرق والایمان فی اهل الجانز صحیح سلو۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بدرگاہ الہی عرض کردہ است اللهم لا تجعل قبری و ثنا لعید
بعدی و یفتین کہ ہمین دعائے او بدرگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس
مزار مقدس را بخدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در انہدام آن میکوشند
ایں چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلے اللہ
علیہ وسلم۔ فائدہ بخدی پرستان را عادت است کہ ہر گاہ آیات قرآنی
و احادیث نبوی در تردید آہنہا پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند
می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابو حنیفہ را پیش کن در باب سماع مونی
و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر و غیرہ قول امام خود پیش کن
و این نہایت قول بے بنیاد عامیانه است زیرا کہ مقلدین مذہب
اربعہ خوب میداند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب
است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز نوپیدا می شوند پس
حکم آہنہ از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند
مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابویوسف و محمد و زفر رحمۃ اللہ
علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تحقیقات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی
است مولانا مولوی عبدالحی در صفحہ ۶۶ کتاب سعی مشکوٰۃ میفرماید لایازم
تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الائمة فالعلوم تمتازہ یوماً یوماً

آن اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب میگویند بمسئول این صلاح المناسک
 امام نووی و مناسک ملا علی قاری و ایچ قطبی تا این حد که پیشوائے نجدت ابن
 تیمیة و غیره نیز از اجلی نلفته اند آدمی موجب مذہب خود زیارت آن اصرامی
 گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیة میفرماید
 نقل میکند حضرت عبداللہ ابن عمر ہر گاہ کہ حج می رفت پس در مساجد مقامات
 کہ بین البحرین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بود ندی ماند و در
 نماز او میگردید بچہ حصول برکت و زیر سر درختی کہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحیح و سنن
 و مسانید و معاجم بحیرت موجود است در طبقات ابن سعد^[۱] می فرماید ابن
 عمر واضعاً یدہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعها علی
 وجہہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ و ابوہ و بوسہ قبر
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم بچہ حصول برکت مروی است شیخ شہرودی در وفاق^[۲]
 الوفاق جلد ۲ ص ۳۳ میفرماید قال الفہر فی کتاب العلل و السوالا لبت لعبد اللہ بن
 احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یس من منبر رسول اللہ
 صلّی اللہ علیہ وسلم و ینتربک یمسّ و یتقبلہ و یفعل بالقبور مثل ذلک رجأ
 ثواب اللہ تعالی قال لا بأس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب
 مذہب اربعہ بر ہمیں استجاب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہ شاید بچہ تنبیکت و لا بیہ نجد یہ آورده است کہ آہنا بظاہر غوی
 تقلید ہمیں امام جلیل میکنند و تبرک بہ آثار جلیلہ شرک و کفر میدانند از اینجا

مستوفی

له ولنعم ما حال العارف الثیر انہ فی بستانہ
 اگر بوسہ بر خاک مردان زنی * بردی کہ پیش آیدت روشتے
 کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند * ہمانا کزین تو تیا فاسل اند

(۱) الامام یحیی النوری مات سنة ۶۷۶ هـ. [۱۲۷۷ م.] فی الشام.

(۲) ابن سعد محمد البصری مات سنة ۲۳۰ هـ. [۸۴۵ م.]

(۳) نور الدین علی السمہودی مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۶ م.] فی المدينة المنورة

معلوم شد کہ دعویٰ حنبلیت آہنا محض کذب و افتراء است۔ علامہ عینی حنفی در
 عمدۃ القاری جلد ۴ ص ۶۶ میفرماید کہ استناد صحافظین العایدین عراقی نیز
 اخبار فی الحافظ یوسعی بن العلاء قال سر آیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزئ
 قدیم علیہ خط ابن ناصر و غیرہ من الحافظان الامام احمد سئل عن تقبیل
 قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تقبیل منبرہ فقال لا باس بذلك فاریناہ
 للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلك و یقول عجبت احمد عندی
 جلیل هذا کلامہ او معنی کلامہ قال وای عجب فی ذلك و قد سر ویناعن
 الامام ان غسل قبصہا للشافعی و شرب الماء الذی غسلہ بہ و اذا کان
 هذا تعظیمہ لاهل العالم کفیف بمقادیر الصلحۃ و کیف یا تأمر الانبیاء علیہم
 الصلوٰۃ والسلام و ہین قول را بسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود
 فتح المتعال بصفۃ النعال نجسہ نقل کردہ است کہ نسخہ قلمی علامہ مقری ابن زین
 نقل مے نویسید کہ ہین قول امام احمد رضا ما خود است از روایتی کہ او در سند خود
 نقل میکند کہ حضرت ابوالیوب انصاری رضی برہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
 روئے خود نہاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذازن دستگی نیامدہ ام
 بحضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مستد امام احمد جلد
 ۵ ص ۳۳ موجود است شیخ سہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طریقی در
 این حدیث بیان کردہ اند در نظم و وفار الوفار و شفا السقام را مطالعہ
 فرمایند۔ انتہی مختصر۔ ایضاً در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ
 عنہم انجملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او
 از آب پس خوردہ او از آب و ضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری
 در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول ص ۲۳۸ باب ما ذکر من درج

(۱) العینی محمود مات سنة ۸۵۵ ھـ. [۱۴۵۱ م.]

(۲) أحمد المغربي المقرئ مات سنة ۱۰۴۱ ھـ. [۱۶۳۱ م.]

بحسب اختلاف حوادث الامه فماله ینظر تصریحهم علی خلافه بحکم البیان
 مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است
 بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است ایتها الصلوة بالاجمال واحادیث
 تفصیل آن کرد که فرض صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا
 القیاس و بحکم ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا قول
 و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
 تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کرد
 و بحکم علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدين من بعدی و اصحابی
 کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون و خیر الامم الذین
 یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص
 قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع
 را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب بود اصولاً و فروعاً
 ثبت کردند و بحکم لعلم الذین یستنبطونه باجماع امت این استنباط و قیاس
 از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
 مذاهب علماء امت هر مذاهب موافق اصول صاحب مذاهب خود تفصیل
 آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته دیر آن فتوی
 کرده بحکم علماء امتی کانیباء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل
 علی نبیتنا و علیهم الصلوة و التسلیات اصحاب شراعی بودند علماء امت
 هر حومه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانست که
 ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهبران

دین اند و این نیز حجت قطعی است که فروع بهمان اصول مقرر صحاح
نذایب است پس در هر جزئیة حادثه قول امام را طلبیدن عوام را در
مخالطه انداختن است لاجل کلاوة الآباء الله هدا نانا الله وایا هم
سواء الصراط.

اصل ثالث مابه النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدانکه
نخدیان و هم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا مخاطب یا غائبان
شترک اکبری نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارک
حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم نام غیر مقلدین شوکافی در کتاب خود
در الفیضی آورد تنظیم القبور و خطاب الموتی بالحوایج کفر باز در تطهیر الاعتقاد
صلا طبع فاروقی دلی می نویسد و من فعل ذلك مخلوق من حی او میت
سواء کان ملکا او نبیا او دلیا صا را مشرک اوان اخبار بالله و عبد نقل
از سیف الابرار و بعضی و ابیه فرق می کنند میگویند که اگر نداء یا رسول
الله عاشقانه باشد یعنی بغیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر باین نیت
باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است
مؤلف گوید عفا الله عنه ازین طائفه که فعل سلف اصلاح را شترک فاعل را
مشرک می نویسند سوال است که مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد
غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معنوم
که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از ان شق اول است پس نداء شما یا
به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسم نیز داخل نمی شود که منادی از نظر شما
غائب است و حکم کریمه لاند که الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدن را

تعالی و تقدس در این جهان نداشتند بلکه نزد و با بیه از دیدار الهی در بهشت نیز
 انکار است بپس عقیده. اثباتی در کتاب سیف الابرار. و اگر مردی در حق ثانی
 است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح ائمه علیهم الصلوٰة
 و السلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود و تصرف
 و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده
 است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق. و اگر گویند که قبول و ایم
 که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گویم
 که تردید این قول و تعالی می فرماید و در کرمی فالمدبرات امر مفسرین ^{مفسرین}
 قاضی بطنیادی در تحت آن می نویسد کالمشکة و امر و ام الصلحاء پس چون
 تدبیر امور مراد روح را در قرآن مجید ثابت شد و تدبیر عین تصرف است ثانیاً
 چونکه ارواح از قبیل مجرور است تصرف آنها در عالم با مر و اذن و تعالی چون
 تصرف لشکة با مر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل افتاد ایجاب و احیا و
 امانت جایز مذکور و مسطور است ازان فرود تر آمده تصرفات اجنه و شیطان
 در عالم بنظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پراثر است قصه حضرت سلیمان
 علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کرمی بیلون له ما یشاء من
 محاربه و تماثل و جفان کالجواب و قد در سراسیات را بنظر انصاف
 تأمل کن ازان هم فرود تر آمده بین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
 غائب است و قوت تصرف آن زیاد از محوسات است مثلاً وجود هوا از
 نظر غائب است و از توج آن قلل جبال راسیات و عوالی عمارات
 راسخات بر زمین می غلطند و درختان نظیر منگون می افتند و اجساد کبیره
 ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوة سخت توج هوا که آنرا هر صر گویند انیم

علمه بلکه است و تصرف ملک

پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیره لایحه عجائب تصرفات دارند اگر چه
موجد اثر آنها قدرت قادر و حکیم است اما بظواهر افعال منسوب با سبب است
پس اینجمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلیحا چه امر و دو میکنند
اگر آن باذن الهی است این هم باذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند
مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها بقرآن ثابت
است و اثرات و تصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست تخویم که آیه شریفه
متلوه فوق اعنی فالله برات امرا را چه فراموش کردی - درین محل ذکر
مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا
ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالم از پنجاب
بکونیه بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظمت داده بود و انبوه مردم برا
سمع و عظمت دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن باین حد
رسانید که هر که مردنی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نمی رسد
زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور - ناقل گوید عرض کردم ای
مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت
آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری
گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مومنین چونکه
موت کسلب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سائب است کرامات
اولیاء الله را رحمة الله علیهم و نزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیزی نیست
بر قاعده شما باید که موت سائب ایمان عوام مومنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء
سائب نعمت است از عوام چه سائب نعمت نشود پس مولوی صفا از جواب

فرومانده جماعه خود را باخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مراضاب
 کرد انتہی و این قصه را فقیر در رساله تہلیلہ خود واضح تر ازین بیان کرده بحکم
 کہ در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است - چونکہ دلائل این باب
 نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل در روایات
 اند کہ در اصل دوم یعنی اصل استمداد گزشتند از ان وجہ اطباء تخریریند کہ
 مکرر آن نشد - حدیث اعمی و حدیث یا عباد اللہ اعمینونی و حدیث زیارۃ
 القبور بلقب السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند
 جملہ در باب باقبل ازین ابلااستیفا ذکر شدہ اند - درین اصل بابی از اتحاد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب زیارت القبور بخصوص قبر مطہر مکرم فخر
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم و علم موتی بزائران خود در تقسیم زائران منقول
 از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمہ المحققین احمد بن
 محمد البیہمی المالکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور للشیخ الاجل و
 الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالہ دورہ و سفرہ - و غیرہ
 علمہ بدان و فتاک اللہ تعالیٰ کہ آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال
 سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
 مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب را ضعیف
 یا موضوع خوانند گفت و اقوال مشائخ و علماء ائمہ خود بر آنها حجت نمیتواند
 شد زیرا کہ آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند
 بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و نظر المبین اعصام السنۃ
 ۳۲ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب و خاندان قادرہ
 و نقشبندیہ و چشتیہ و سہروردیہ کافر و مشرک و بدعتی ہستند در اجراء الحدیث

(۱) جلال الدین عبد الرحمن السیوطی مات سنۃ ۹۱۱ ھ. [۱۰۵۰ م.] فی مصر. و لوامع

و لو اسح الاوار و معیار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
 و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و باطل بله
فائده هتمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حصرد صحاح
 سته و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک و جمع الله تعالی نیستن بلکه مصنفین
 کتب احادیث شکر الله تعالی سیعم جمیع آن حدیثی را در کتب خود
 می نویسد که بشرط مقررده اهل حدیث که در سند و رواة حدیث مقرر کرده اند
 موافق باشد و اگر بآن شرط موافق نیاید آنرا ذکر نمیکند چنانچه صاحب کتاب
 صحیح بخاری که صحیح الکتب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین
 کتبها احادیث همین احادیث مذکوره کتاب را انتخاب کردم و همچنین احوال
 دیگر مصنفان پس ازین استفاد میشود که احادیث همین کتب مشهور متداول
 صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادراً اما این استفاد نمی شود
 که ما سوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه و سلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزاره حدیث بیان میفرمودند
 پس هر گاه هر حدیث بسند صحیح رسیده از در کتاب خود ذکر نمود زمانه اصحاب
 مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب
 بخاری را مثلاً بسند صحیح رسیده و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در
 کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید که همین حدیث بحضرت امام ابوحنیفه رضی
 رضوان الله علیهم جمیع نیز بسند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها هم رضی
 تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح
 بودند و کذب و افتراء در آن زمان نبود الا نادراً پس اصحاب مذاهب وضع
 مذاهب خود را بآن احادیث صحیح کردند و اصحاب کتب صحاح مشهوره را آن

حدیث بسند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند صحاب مذاہب ازا
 چه قبح چنانچه پیش مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
 خود فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان بہ بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده
 است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین
 اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم و اصحاب مذاہب ناقین اقسام آحاد
 اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطایین اند کہ اقسام ادویہ و
 راجع میفرمایند و اصحاب مذاہب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ
 مفردہ شناختہ موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را بہم جمع نموده معجون
 تیار میکنند کہ باعث شفاے آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم جمعین
 رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر کئی در کتاب جوہر منظم مذکور و فصل سادس
 ص ۵ طبع مصری نو سیدہ العاشرة ینبغی لہ ایضاً ان یتحصراً قد مناه فی الفصل
 الثانی من حیوۃ المکرمۃ فی قبرہ المکرم وانہ یعلم بنزائلی علی اختلاف
 درجاتہم و احوالہم و قلوبہم و اعمالہم وانہ صلی اللہ علیہ
 وسلم یلا کلاً منہم بما یناسب ما ہو علیہ وانہ خلیفۃ اللہ الذی
 یشاء وانہ لا یمکن احد ان یصل الی الحضرة العلیۃ من غیر طریقہ وان
 من سئلت لہ نفساً للعینة شیئاً من ذلك کان سبباً لحرمانہ و تلبیخ
 طبیعہ و خسارہ و من ثم راہ صلی اللہ علیہ وسلم بعض الصالحین فی
 النوم فقال لہ یا رسول اللہ ما تقول فی ابن سینا قال صلی اللہ علیہ وسلم
 ذلک رجل اراد ان یصل الی اللہ من غیر طریقہ فقطعہ و لیشہد
 لذلك ان المحققین علی کفرہ و دوام شقاوتہ انتہی . وقال جمہ اللہ
 تعالیٰ فی الفصل الثانی من کتابہ المذکور ص ۵ اعلم انہ مرت احادیث

جعل خزان کرمہ و موادہ مطبوعہ و تحت اہدایہ مطبوعہ من بیضاء و من بیضاء

كثيرة صحيحة وغيرها متضمنة لفضائل عظيمة تحصل للنزاش فلا بأس
بشرها ههنا لتستحضر فوائدها وترجم عن الله ^{عليه} صلى الله عليه وسلم
من نراسر قبري وجبت له شفاعتي ومعنى وجبت له شفاعتي
انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها واما قوله صلى الله عليه و
سلم مع عموم شفاعته له ولغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم
عمله اما بزيادة النعيم واما بتخفيف الازوال عنه في ذلك اليوم واما
بكونه من الذين يحشرون بلا حساب واما برفع درجات في الجنة و
اما بزيادة شهود الحق والنظري واما بغير ذلك مما لا عين رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة
لا تحصل لغيره ويحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و
الافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يراد انه بركتها يجب
دخوله فيمن تناله الشفاعته فهو بشرى بموته مسلما فيجزي على عمومه
ولا يضمر فيه شرط الوفاة على الاسلام والاله يكن لذكر الزيارة معنى لان
الاسلام وحده كاف في نيل هذه الشفاعته بخلافه على الاولين واما
اضافة الشفاعته له صلى الله عليه وسلم انها شفاعته عظيمة جليلة
انتهى تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه وسلم فلا اعظم
من شفاعته وقوله صلى الله عليه وسلم من نراسرني بعد موتي
فكنا نراسرني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني
نراسر الا فعمله حاجة الانبياء التي كان حقا على ان يكون له شفيعا يوم
القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من جاءني نراسر كان له حقا
على الله عز وجل ان يكون له شفيعا يوم القيمة وموعنا وفي الفصل

الأول وسياأتي في تاسعة الفوائد في خاتمة السادسة عشر من الفصل
 السادس ماله تعلق بذلك فراجع فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب
 العظيم وهو الغفران بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه وسلم
 لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امر
 اخر نيتها فيها وتقول صلى الله عليه وسلم من حج فزار قبري بعد فاتي
 كان كمن زارني في حياتي وقوله صلى الله عليه وسلم من حج فزار
 قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي ومحبتى وقوله صلى الله عليه
 وسلم من حج فزارني في مسجدي بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي
 وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني الى المدينة كنت له شفيعا
 او شهيدا او قوله صلى الله عليه واله وسلم من زار قبري اذ قال
 من زارني كنت له شفيعا او شهيدا او من مات في احدى الحرمين
 بعث الله عز وجل في الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من
 زارني متعمدا اى بان لو يقصد غير زيارتي كما مر في معنى خبر من
 جاءني زارني لا تعلمه حاجة الا نرى الحديث كان في جوارى يوم
 القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من سكن المدينة وصبر على
 بلائها كانت له شهيدا او شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
 من زارني بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن مات باحدى
 الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم
 من حج حجة الاسلام فزار قبري وغاز غزوة وصلى في بيت المقدس
 لوليا له الله تعالى فيا افترض عليه وقوله صلى الله عليه وسلم من
 زارني بعد موتي فكانما زارني وانا حي ومن زارني كنت له شهيدا

وشفيحايوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من مات في احدى الحرمين
بعث من الامنين يوم القيمة ومن زارني محتسبا الى المدينة كان في
جاري يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني ميتا
فكانما زارني حيا ومن زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة
وصان احد من امتي له ساعة ثم لم يزرني فليس له عذرا وقوله
صلى الله عليه وسلم من زارني في عماتي كان كمن زارني في حياتي و
من زارني حتى يتيمى الى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال
شفيحا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج الى مكة ثم قصدني في مسجد
اكتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري
بعد موتي فكانما زارني في حياتي ومن لم يزر قبري فقد جفني وقوله
صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا الى حبيبت له شفاعتي يوم
القيمة ومن مات في احدى الحرمين بعث امنا انتهى - مؤلف كويد
عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت
شيخ ابن حجر شايد برائے تعصيد و تاثير و تاكيد زيارت مكرم است
صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعصدها بعضها بعضا الحال قدرى
از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم
سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نيز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح
الصدور فى احوال الموتى والقبور فى نويسد باب زيارت القبور وعلم
الموتى بنو وارهم ورويتهم لهمم - اخرج ابن ابى الدنيا فى كتاب
القبور عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
من رجل يزور قبر اخيه ويجلس عليه الا استأنس وروى حتى يقوم

واخرج ايضا والبيهقي في الشعب عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اذا مات الرجل يقبر
يعرفه فسلم عليه مر عليه السلام وعرفه واذا موثق يعرفه فسلم عليه
مر عليه السلام - واخرج ابن عبد البر في الاستذكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يموت يقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورجع عليه
السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابى الدنيا في القبور والصابوني في
المأثورين عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يموت على قبر رجل يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورجع عليه السلام و
اخرج العقيلي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال ابو هريرة يا رسول الله ان طريقي
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليهم
يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانما
انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو هريرة يا رسول الله يسمعون فقال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا هريرة الا ترهني ان يرد
عليك بعد دهم من المثلثة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اي
جوابا لسمعه الجن والانس والافهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبي واقول انما
هو ابي وزوجي فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانما شدة على ثيابي
حياء من عمر واخرج الطبراني في الاوسط عن ابي عمرو قال وقف بهول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمير حين رجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و
سلموا عليهم فالذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

الى

(١) الصابوني ابو عثمان النيشابوري مات سنة ٤٤٩ هـ. [١٠٥٧ م.]

(٢) محمد بن عمر العقيلي مات سنة ٣٢٢ هـ. [٩٣٤ م.] في مكة المكرمة

الى يوم القيمة وفي الاربعين الطائفة^[١] روى عن النبي صلى الله عليه وسلم
 انه قال انس ما يكوف الميت في قبره اذ انزل من كان يحبه في دار الدنيا
 واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
 بلغني ان الموتي يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده
 واخرج ايضا عن الضحاك قال من زار قبر يوم السبت قبل طلوع
 الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لما كان يوم الجمعة
 فصل قال السبكي عن الروح الى الجسد والقبر ثابت في الصحيح لسائر
 الموتي فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها في البدن وفي ان البدن
 يصير حيا بها كحيوة في الدنيا احياء بها وهما وهما حيث شاء الله تعالى
 فان ملازمة الحيوة للروح امر عادي للعقل فهذا اي ان البدن يصير
 حيا كحيوة في الدنيا مما يحضره العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد له
 صلاة موسى عليه السلام في قبره فان الصلاة تستدعي جسدا حيا
 وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسرى كلها صفات الاجسام
 ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت في
 الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات الاجسام
 التي نشاهد ها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع
 فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتي وقال غيره اختلف في حياة
 الشهداء هل هو للروح فقط وللجسد معها بمعنى عدم البلال على قولين
 وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم
 ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في
 مسئلة تزاوير الارواح وتلاقيها الارواح تسمان منعمة ومعذبة فاما

(١) مؤلف الاربعين الطائفة محمد الهمداني مات سنة ٥٥٥ هـ. [١١٦٠ م.]

المعذبة فهم في شغل عن التزاوج والتلاقي واما المنعمة المرسله غير
 المحبوسه فتتلاقى وتزاوج وتندكر ما كان منها في الدنيا وما يكون
 من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها
 وروح نبينا محمد صلى الله عليه وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى
 ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
 والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه الميعه
 ثابتة في الدنيا وفي دمار البرزخ وفي دمار الجزاء والمطر مع من احب في
 هذه الدوره الثلاث انتهت فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين
 قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف
 يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم اذ ارحم
 في جزء من ابدانهم جميع بدنه بالنعيم والذرة لاجل ذلك الجزء
 كما يحسن جميع بدن الحي في الدنيا برودة او حرارة تكون لجزء من
 اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
 ارضاء لهم فهم كالأحياء في قبورهم وقال ابو حيان في تفسيره عند هذا
 الآية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارحامهم
 دون اجسامهم لاننا شاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى
 ان الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن
 نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وتزى الجبال
 تحسبها جامدة وهي تمر بالسماب ولما نرى الناظم على هيئة دهورى
 في منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء
 وليكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطا بالثومنين على انهم

لا يدركون هذه الحيواة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حيواة الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشكاة
سائر الاموات له في ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حيواة كل الدوايح فما
يقى لقوله وليكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سر يروين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء اعلا انه
سأوى في صفحة وجهه جرحا واوسر ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا
ما حكاه الياقبي في روضة الرياحين عن بعض الصحاحين قال حضرت
قبر الرجل من العباد فيمات انا سوى اللحد اذ سقطت اللبنة من اللحد فاد
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس في القبر وعليه ثياب بيض تقعقم و
في حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فزرع
راسه الى وقال لي اقامت القيمة رحمتك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الى موضعها عا فاك الله فزرع دنتها وقال الياقبي ايضا روينا عن حضر
القبور من الثقات انه حضر قبر افاشرف فيه على افسان جالس على
سر يروبيد له مصحف يقرأ فيه دحمته نهر يجري فغشي عليه واخرج من
القبر ولم يدس واما اصابه فلوريفق الا في اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن بلفظه فسمع
الميت وهو يقول الاتعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن مرجب روينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعاني بن عمران
وذكره من فضله قال حدثني بعض اخواني ان غائما جاء معاني بن عمران

(١) السهيلي عبد الرحمن مات سنة ٥٨١ هـ. [١١٨٥ م.] في المغرب.

(٢) الياقبي عبد الله الشافعي مات سنة ٧٦٨ هـ. [١٣٦٧ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(٣) عبد الرحمن ابن رجب الحنبلي مات سنة ٧٩٥ هـ. [١٣٩٢ م.]

بعد ما دفن فسمعت وهو يلقي في قبرة وهو يقول لا اله الا الله ويقول
 المعاني لا اله الا الله وحكي لما في ايضا عن المحب الطبري احد ائمة
 الشافعية وهو مشاير التنبية انه كان مع الشيخ الامام ابي الحسن ومقبرة
 نريبية قال المحب فقال لي يا محب الدين اتؤمن بعلام الموتى قلت نعم
 قال ان صاحب هذا القبر يقول لي انا من حشوا الجنة وحكي ايضا
 عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا
 او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا او اخلافة سرور فاستل عن ذلك
 فقال كشف عن هذه المقبرة فرائة بهم يعذبون فبكيت ثم تصرعت
 الله تعالى فيهم فقيل لي قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر
 وانا معهم يا فقيه اسمعيل ان افلافة الغنية فقلت وانت فيهم
 فلذلك نضكت - وحكي عبد الغفار في الوحيد اخبرنا القاضى علاء الدين
 المصاحب شرف الدين الغائرى ان الشيخ معين الدين جبرئيل
 مات معه في الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا اوصلنا الى عند
 الباب وهم يعيرون الميت ان يدخل المدينة ترغم الشيخ يد ^{صعبا}
 فدخلنا وحكي ايضا قال حكي لى نرين الدين البوشقى عن الفقيه عبد ^{الرحمن}
 النويرى انه لما كان في المنصورة واسر المسلمين وكان عبد الرحمن النويرى
 يقرء القرآن فقتله تعالى ولا تقسمين الذين قتلته فى سبيل الله
 امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن
 حضرا احد الفخرية وفى يده حربة فلنزه بها وقال قسيسين لمسلمين انت
 تقول قال ربكوا نكوا احياء ترزقون من هو فرعا الفقيه رأسه قال
 حى وسراب الكعبة مدينين فنزل الضريح عن فرس ودخل يقبل وجهه

وامر غلامه مجله معه الى بلدة وفي الرسالة للقشيري بسنده عن
 الشيخ ابن سعيد الخزاز قال كنت بركة فرأيت بابا بنى شبيبة شاباً
 ميتاً فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد املعت انت
 الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون من دار الى ارنهي. واين باب را
 امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از
 احوال موت و سخي آن و سوال ملكين در قبر وغيره نيز بشو شيخ سيوطي
 هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چنانچه
 از ان برائے آگاهى برادران اسلام واستعداد موت وما بعده در تحرير
 مى آيند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد وابوداؤد في سننه والحاكم
 في مستدركه وابن ابى شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب
 القبر والطيب السبيعي في مسند يمسها وهناد بن سري في الزهد
 وابن جرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
 قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصاف
 فانتهي الى القبر ولما يلجده فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 جلسنا حوله وكان على رؤوسنا الطير وفي يده عود يبتك به في الارض
 فرفع راسه فقال استعيزوا بالله من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم
 قال ان العبد المؤمن اذا كان في النقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة
 نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجه كات وجوههم الشمس معهم
 اكفان من كفن الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مدة البصر ثم
 يجي ملك الموت حتى يجلس عند راسه فيقول ايته النفس الطيبة
 اخرجني الى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة

(١) أبو سعيد أحمد الخزاز مات سنة ٢٧٧ هـ. [٨٩٠ م.] في بغداد.

من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدها
 في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك
 الحنوط ويخرج منها كطيب نفعة مسك وجذات على وجه الارض قل
 فيصعدون بها فلا يبرون على ملاء من الملائكة الا قالوا ما هذا الشيخ
 الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمون بها في
 الدنيا حتى ينتهوا بها الى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا
 من كل سماء فيقرّبونها الى السماء التي تليها حتى يتصل بها الى السماء
 السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدى في عليين واعيده الى الارض
 فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم ثارة اخرى فتأدبر وجهه
 في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربى
 الله فيقولان له ماديتك فيقول ربى الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل
 الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له وما علمك به فيقول
 قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادى مناد من السماء ان
 قد صدق عبدى فانزله من الجنة البسوه من الجنة وانفخوه باباً
 الى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه
 رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الرائحة فيقول البشر بالذى
 يشرك هذا ايومك الذى كنت توعد فيقول له من انت فوجهك الوجه
 الذى يجئى بالخير فيقول انا عمك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب
 اقم الساعة حتى ارجع الى اهلى ومالى قال وان العبد الكافر اذا كان
 في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملئكة
 اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مدا البصر ثم يجئ ملك الموت

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتهما النفس الخبيثة اخرجني الى سطح من
 الله وغضب فتمترق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الطون
 المبلول فيأخذها فاذا اخذها لور يد عورها في يده طرفة عين حتى
 يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كالتنوير ريح جيفة وجدت على وجه
 الارض فيصعدون بها فلا يرون بها على ملاء من المثلثة الا قالوا
 ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التي كان
 يسمى بها في الدنيا حتى ينتهبها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له
 ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء
 لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب
 في سبعين في الارض السفلى فتطرح روحه طر حاتم قرأ رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير
 وتهوى به الريح في مكان صحيح فتعادر روحه في جسده ويأتيه المكان
 فيولسا نه فيقولان له من ربك فيقول هاهاه لا ادري فيقولان له
 ما دينك فيقول هاهاه لا ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذي
 بعث فيكم فيقول هاهاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب
 عبدي فاضروه من النار والبسوه من النار وانقول له بابا الى النار فيأته
 من حرها ومومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه احلاعه فيأتيه
 رجل قبيح الوجه قبيح الثياب صائر الريح فيقول البشر بالذي يسوءك
 هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك وجه الذي
 يحيى بالشر فيقول انا عمك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة واخرج
 ابو يعلى في مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد القاشي عن انس

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت
 انطلق الى وليي فأتني به فأتني به فأتني به فأتني به فأتني به فأتني به فأتني به
 فأتني به لا ربحه من ههنا الدنيا وههنا فانيظنق اليه ملك الموت و
 معه خمس مائة من الملائكة معهم ألفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم
 صنباثر الريحان اصل الريحانة واحدا في رأسها عشرون وناكلون
 منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحمر البراءة الابيض فيه المسك الاذفر
 فيجلس ملك الموت عند راسه وتحت شه الملائكة ويضع كل منهم يده
 على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحمر البراءة الابيض والمسك الاذفر تحت
 ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك بطرف
 الجنة مرة بارواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبي
 أهله اذا لم يكن وان ازوجها ليبهش عند ذلك ايتهما شاقا وتنزوا
 الروح نزواً ويقول ملك الموت اخرجي ايتهما الروح الطيبة الى سدرا
 مخضود وطمح منضود وظل حرد ودماء مسكوب قال والمالك الموت
 اشده لطفاً به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح جيب الى
 ربه كريم على الله فهو يلمس بلطفه تلك الروح رفق الله عنه فتسل
 روحه كما تسلس الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملائكة
 حوله يقولون سلام عليكم ما دخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله
 الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان
 كان من المقربين فروح وسريجان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت
 وسريجان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم امامه اذ قال مقابله
 له اي الجماعات لله اي المستمدت من المال لله اي الفهم لله اي سيرة

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجد جزاك الله عنى خيراً لقد كنت
 بي سريراً الى طاعة الله تعالى بطيئاً عن معصيته فهنيئاً لك اليوم فقد
 نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبلى عليه بقاع
 الارض التي كان يطعم الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه
 عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة روحه اقامت النفس
 مائة ملك عند جسده لا يتلبس بنوادم لسق الأقبية الملكة قبله وعلته
 بالكفان قبل اكفانهم وخطوط قبل خطوطهم ويقوم من باب بيته الى باب
 قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار ويصبح اليه عند
 ذلك سمحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم
 كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصوماً فاذا
 صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام في
 سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى
 ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربه فيقول الله
 لملك الموت انطلق برح عبيدي وضعه في صدره مخضوياً وطلح
 منضوياً وظل حمد ربه وماء مسكوب فاذا وضع في قبره جاءت الصلوة فكانت
 عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا
 عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان
 ناحية القبر ويبحث الله له غلقاً من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول
 الصلوة ورايك والله ما زال وأبائكم كلهم وانما استراح الان حين
 وضع في قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول انصيام مثل ذلك فيأتيه
 له اي طائفة - سه اي نقيا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية
 فيلتمس هل يجد اليه مساعداً الا وجد ولي الله قد احضرت له الطاعت
 قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
 انه لم يمنعني ان اباشرة انا بنفسى الا انى نظرت ما عندك فلو عجزت
 كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخرك له عند الصراط وعند
 الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
 واصواتهما كالسرعد انقاصف وانيا بهما كالصياحى وانفاسهما
 كاللهب يطان في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
 وكذا قد نزعبت منها الرقة والرحمة الا بالمومنين يقال لهما منكر
 وتكبير في يد كل احد منهما مطرقة لواجتمع عليهما الثقلان لوليتهما
 فيقولان له اجلس فيستوى جالساً في قبره فتسقط القبانة في حقويه
 فيقولان له من ربك وما دينك وما نبينا فيقول ربى الله وحده
 لا شريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيى وهو
 خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعون القبر فيوسعانه من
 بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم
 يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
 له هذ من ربك يا ولي الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فوالذى نفس محمد بيده انه لتصل الى
 قلبه عند ذلك فرحة لا تترتد ابد فيقال له انظر تحتك فينظر تحتها فاذا
 هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولي الله نجوت من هذ افعال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل الى قلبه

عند

له قرون البقر ١٣

عند ذلك فرجة لا ترتد ابداً ويفتح له سبعا وسبعين بابا الى الجنة يأتيه
من ريجها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى لملك
الموت انطلق الى عدوى فأتني به فأتني قد بسطت له في سريره وسريره
بنعستي فإني الامعصيتي فأتني به لا تنقم منه اليوم فينطلق اليه
ملك الموت في أكره صورة ما رآها احد من الناس قط له ثلثة عشر
عيناً ومعها سفود من نار كثير الشوك ومعنهما من الملكة معهم
غاس وجمر من جح جهنم ومعهم سياط من النار تؤجج ينضبه ملك الموت
بذلك السفود ضربته فييب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل
كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه لياً شديداً فيترجرح وحم من
اظفأ قدميه فيلقياها ما في عقبه فيسكر عدو الله عند ذلك سكرة
وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم تجذب به جذبة تنتزع
روح من عقبه فيلقياها في سركبته فيسكر عدو الله سكرة وتضرب
الملكة وجهه ودبره بتلك السياط ثم كذلك الى حقويه ثم كذلك
الى صدره ثم كذلك الى حلقه ثم تبسط الملكة ذلك الغاس و
جرح جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخزج ايتها النفس اللعينة
الملعونة الى موم وحميم وظل من يحموم الا بارود ولا كريم فاذا قبض ملك
الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عني شرراً فقد كنت لبعاً
بي الى معصية الله تعالى بطيئاً بي عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت
ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلحنه بقاع الارض التي كان يعصى الله
عليها وتطلق جنود ابليس اليه يبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً من
له اي الحديده المعوجة - له تجبذة حبذة -

بنى ادم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف
 اضلاعه فتدخل اليمنى في اليسرى واليسرى في اليمنى ويبعث الله
 اليه حياته وهما فتأخذ بامر نبته وابهام قد ميه فتفوضه حتى تلقي
 في وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك
 ومن نبيك فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه
 ضربته يتطائر الشجر في قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر
 فاذا باب مفتوح الى الجنة فيقولان له يا عدو الله لو كنت اطعت الله
 كان هذا منزلك فالذي نفسى بيده انه لتصل الى قلبه عند ذلك
 حسرة لا تترد ابداً ويفتح له باب الى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك
 لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون باباً الى النار ياتيها حرها و
 سموها حتى يبعث الله من قبره يوم القيمة الى النار واخرج ابن حبان
 والبيهقي عن ابى هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال حضرت
 الملكة فاذا كان الرجل صالحاً قال اخرجي ايها النفس الطيبة التي كانت
 في الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى برفح وريحان وارب راض غير
 غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح
 لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحباً بالنفس الطيبة
 كانت في الجسد الطيب ادخلي حميدة والبشرى برفح وريحان وارب
 راض غير غضبان فلا تزال يقال لها ذلك حتى تنتهي الى السماء
 السابقة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايها النفس الخبيثة التي
 كانت في الجسد الخبيث اخرجي ذميمة والبشرى جميم وغساق واخر من
 تشغل اذ واج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء

فيستفتح لها فيقول من هذا فيقال فلان فيقال لا مرجحاً بالنفس
 الحبيثة كانت في الجسد الحبيث ارجعي ذميمة فانك لا تفتح لك ابواب
 السماء وترسل من السماء ثم تصير الى القبر ومهدرين باب شيخ امام سيوطي
 رحمه الله عليه ميفر ما يدراوى ابن ابى شيبه عن ربيع بن حراش قال اتيت
 فقيل لي ان فانات اخوك فحجئت سريراً وقد سبى بثوبه فانا عند رأس اخي
 استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم
 قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله الى قدمت على الله
 بعدكم فلتقيت برؤوح وريحان وريح غير غضبان وكساني ثياباً خضراً
 من سندس واستبرق ووحيدات الامواليسر مما تظنون ولا تتكلموا فاني
 استأذنت ربي ان اخبركم وابشركم احمولوني الى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فانه عهد الى ان لا يبرح حتى اتيت ثم طفي مكانه واخرج ابو نعيم عن
 ربيع قال كنا اربعة اخوة وكان ربيع اخي اكثرنا صلوة واكثرنا صياماً وادان
 توفي فيبيننا نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم قلنا
 وعليك السلام بعد الموت حياة قال نعم اني لقيت ربي بعدكم فلتقيت
 ربي غير غضبان فاستقبلني برؤوح وريحان واستبرق الادان ابا القاسم
 ينتظر الصلوة على فجلوني ولا تواخرني ثم طفي فتموا الحديث الى عائشة
 فقالت اما اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل
 من امتي بعد الموت قال ابو نعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في
 الدلائل وقال صحيح لا شك في صحته واخرج جويري في تفسيره عن ابان
 بن ابي عياش قال حضرنا وفات مورق العجلي فلما سمعنا وقلنا قد قضى

رأينا نوراً ساطعاً قد سطع من عند رأسه حتى حرق السطح ثم رأينا
 نوراً قد سطع من قبل رجله مثل الاول ثم رأينا نوراً قد سطع من وسطه
 فكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً
 قلنا له نعم واخبرناه بما رأينا فقال تلك سورة السجدة قد كنت
 اقرها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسى اربع عشرة
 آية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلي اربع عشرة آية من اخرها
 والنور الذي رأيتم في وسطى آية السجدة بنفسها صعدت تشفع لى
 وبقيت سورة تبارك تحرسنى ثم قضى واخرجه ابن ابى الدنيا في كتاب
 من عاش بعد الموت من طرقت اخرج عن موزق العجلي قال كان عند تاجل
 قد انمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فضى ثم خرج نور من
 سترته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجله حتى فعل مثل ذلك ثم
 افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج
 من رأسى فاربعة عشرة آية من اول التنزيل واما النور الذي خرج
 من سترتى فآية السجدة واما النور الذي خرج من رجلي فاخر سورة البقرة
 فذهبن يشفعن لى وبقيت تبارك عندى تحرسنى وكنت اقرهما كل
 ليلة واخرج عن معيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت ففسلواها
 وكفوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشر وافانى وجدت الامر
 اليسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن
 خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن
 وسبغ فحرق الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم في هذا المسجد
 يلعبون اياكرو وعمر ويتبارون منهما الذين جاؤنى ليقبضون روحى

يلعنونهم ويتبرؤون منهم ثم عاد ميتا كما كان واخرجه من طريق اخر
هن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشيرو لفظه دخلت على ميت
بالمداخن وعلى بطنه لبننة فبينما نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت
اللبننة عن بطنه وهو ينادى بالويل والثبور فلما را ذلك اصحابه تصعدوا
عنه فدوت منه فقلت ما رأيت وما حالك قال صحبت مشيخة من
اهل الكوفة فادخلوني في رأيهم على سب ابي بكر وعمر والبراءة منهما
قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ينفعني وقد انطلقوا بي الى مدخل
من النار فأريته ثم قيل لي انك سترجع الى اصحابك فحمدتهم بما
رأيت ثم تعود الى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا
على حاله الاولى واخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
بالمدينة فلما وضع على مقتله ليقتل التوى قاعدا ثم اهوى بيده
الى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني الى عبد الملك بن مروان
والى الحجاج بن يوسف يسعيان معا ثمهما في النار ثم عاد مضطجعا كما كان
واخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اني على السور بن مخزوم ثم
اتاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن
بن عوف في الرفيق الاعلى عبد الملك والحجاج بجران معا ثمهما في النار
وكانت هذه القضية قبل دلاية عبد الملك والحجاج بدهر فاق
المسور توفي بجملة يوم جاء نعي يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و
دلاية الحجاج بعد السبعين واخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه منهم عن
ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مرصق لنا اذ هدد وسكن حتى
ما يتحرك منه عرق فنبينا هدا واغضنا هدا وارسلنا الى ثيابه وسدنا

وسريع فلما ذهبنا لنغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قد
قال اني قيد مت وذهبت بي الى قبري فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضع في لحدى وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة
موداء منتنة المريح فقالت هذا اصاحب كذا وهذا اصاحب كذا
اشياء والله استحي منها كما اقلمت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك
الله ان تدعى وهذه قالت انطلق نخاصمك فانطلقت الى دار فحيا
واسعة فيها مسطبة من فضة وفي ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلي
فقرأ سورة الغل فتردوني مكان منها فقمت عليه فانقتل عن الصلوة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها سورة النعم قال ورفع
وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السود انفقاً
فعل كذا اقل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايذ كرهما سي
فقال الرجل عبد ظالم نفسه وليكن الله تجاوزاً عنه لعمري اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين
فارجوا الى ما رايت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذا يان الوجه
قال فلما كان يوم الاثنين صح حقه بعد العصر ثم اتاه اجله نهات -
واخرج ابن عساكر من طريق عن قررة بن خالد قال عرج بروح امرة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك في ربرها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
في تلك الايام التي لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رايت
في السماء السابعة والملائكة يتباشرون به اعرف في كفانه وهم
يقولون قد جاء الحسن قد جاء الحسن - واخرج ابن ابى الدنيا عن

صالح بن حي قال اخبرني جاري ان رجلا عرج برحمة نغم من عليه عمله
 قال فلما راني اجدي استغفرت من ذنب الاعقر لي ولم ارد ذنبه لم استغفر
 منه الا ووجدته كما هو قال حق حجة رمان كنت التقطها يوما فكتب لي بها
 حسنة وقمت ليلة اصلي فرفعت صوتي فسمع جاري فقام فضمني فكتب
 لي بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عنده قوم لما عطفه الامن
 اجلهم ووجدته لالي ولا على واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال
 عرج بروح ابى الماجشون فوضعتاه على مبرير الغسل وقتلنا للناس من ربح
 به فدخل غاسل اليه فزاري عرقا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه
 فلما كان بعد ثلاث استوى جالسنا فقال ايتوني بسويق فاتى به فشر به
 فقلنا له اخبرنا بما رايت قال لغوا نه عراج برحى فصعد بي الملك حتى
 اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا فى السموات حتى انتهى
 الى السماء السابعة فقبل له من ملك قال الماجشون فقيل له لو بيان
 له بقى من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم
 ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبد العزيز
 بين يديه فقلت للذى معى من هذا اقل او ما تقره قلت انى اجبت
 ان اثبتت قال هذا عمر بن عبد العزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق فى زمن الجور وانها علم بالحق
 فى زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم فى مستدركه والبيهقى فى دلائل
 النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف
 ان عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه مروض مروض فاعني عليه حتى
 ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجلوه ثوبا ثرافاق

فقال انه اتاني ملكان فظان غليظان فقالا انطلق بنا فحملك الى العزيز
الامين فذهبنا به قالوا لحاكمه الى العزيز الامين قالوا دعاه فانه ممن سبقت
له السعادة وهو في بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفي ورضوا له
عنه واحضر ابو بكر الشافعي في الفيلا نيات عن سلام بن اسلم قال املت
الفصل بن عطية الى مكة فلما رحلنا من فيدا انبهني في جوف الليل
قلت ما تشاء قال امر يدان اوصى اليك قلت وانت صبيح قال رأيت
في منامى ملكين فقالا انا امرقا بقبض روحك قلت لواخر قاني الى
ان اقضى نسكى فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما
للاخر افتح اصبعيك المسبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان
ملات خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من
الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال
سعيد بن منصور^(١) في مسنده حدثنا سفيان عن عطاء بن سلان اصحاب
مسكا فاستودعه امرأته فلما حضرته الموت قال ابن الذي كنت استود
عندك
قالت هوذا قال فاد نفيه بالماء ورشه حول فراشي فانه يحضر في خلق
من خلق الله لا ياكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجردون التبرج
واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت
يقال للملك شم لاسه قال اجد في رأسه القران قال شم قلبه قال
اجد في قلبه الصبيام قال في كتاب من عاش بعد الموت عن داود بن
ابى هند انه مر من مهنا مشد يد ا فقال نظرت الى رجل قد اقبل فغم
المهامة فغم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم الرط قال فلما رأيت

شم قد صمته قال اجد في قد صمته الصبيام قال حفظه الله واخرج ابن ابى الدنيا

استرجعت وقلت تقبضي هل انا كما قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار منك
 اسود قال فبينما انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقص ثم انفرج حتى رأيت
 السماء ثم نزل علي رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين نصا
 بالاسود فادبر وجعل ينظر الي من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد
 عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين
 المس فلس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوة ثم قال صا
 الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواقي ثم قال رطبة من ذكر الله
 واخرج الحكيم الترمذي في نوازل الاصول من طريق التصريح سعيد عن ابى قلابة
 انه كان له ابن اخ ماجن فاشته مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان
 في السوق قال ابو قلابة هو ابن اخي و امره الى الله شهر عند تلك الليلة
 فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معها عتلة فهبط من سقف البيت
 قال ابو قلابة فاسمع احد هما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل
 تجد عنده شيئا من الخاير قال فلما دلفي من ابن اخي شتم رأسي ثم شتم
 بطني ثم شتم قدمي ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شتمت رأسي
 فلم اجده في رأسي شيئا من القران وشتمت بطني فلم اجده صامرا
 وشتمت قدمي فلم اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فثتم رأسي ثم
 شتم كفيه ثم شتم بطني ثم شتم قدمي فاسمعه يقول ان هذا اللعوب ان
 هذا كتيب الله من امته محمد صلى الله عليه وسلم وليس فيه من هذه
 الخصال خصلة ثم ابصر ففتح فمها ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه
 يقول الله الكبر اجد له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنخ منه ربح المسك
 فقبض روعه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

ايضا فليس لكما اليه سبيل فلما اصبح اوقلا به اخبر الناس بما رأى
فقتيل يا ابا قلابه انما بالنكية فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم
المشكة الا بانطاكيه فاسرع الناس الى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذي
العتق القاس اذا كان نصابه منه واخرج ابو القاسم بن مندة في كتابه
عن ابن مسعود قال اذا امر ادا الله قبض روح المؤمن ادعى الى ملك الموت
اقربته متى السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقربك
السلام واخرج المونزي وابو الشيخ في تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود
قال اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقربك السلام انتهى
مؤلف رساله كويد عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك
يرجع السلام حين اربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا ولعالميت
يا ذا الجلال والاكرام بدان اے عزيز حكيم الله تعالى في مؤلف رساله چند
حديث دين باب از دو نفر علم بر كزيده نامدار حضرات شافعيه يعنى شيخ ابن
حجر مكي و شيخ امام سيوطي رحمهما الله تعالى نقل كرد اگرچه اقوال سادات علماء حنفيه
نيز دين باب بسيار موجود اند بجهت آنكه اكثر غير مقلدين احاديث مرويه
را قابل اعتمادى دانند بران حكم ضعيف بلكه موضوع ميكنند احاديث مرويه
ذكر ان برائے اختيار است نہ برائے اغيار روح رحمانى بايد کہ قبول اخبار
رسول نمايد و يؤمنون بالغيب را مصداق باشند روح حيوانى ظاهر بينان
کجا قابل اين حکايات مى تواند شد سه گز نه بيند بر و ز شپيره چشم چشميه
آفتاب راجه گناه و ترا هم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق
اند ربنا اتنا آمننا ما انزلت و اتبعنا الرسول فالتبنا مع الشاهدين
ذكر اين احاديث اگرچه بظاهر با موضوع بحث اصل سوم که نداء غائب

کويد عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام حين اربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا ولعالميت يا ذا الجلال والاكرام بدان اے عزيز حكيم الله تعالى في مؤلف رساله چند حديث دين باب از دو نفر علم بر كزيده نامدار حضرات شافعيه يعنى شيخ ابن حجر مكي و شيخ امام سيوطي رحمهما الله تعالى نقل كرد اگرچه اقوال سادات علماء حنفيه نيز دين باب بسيار موجود اند بجهت آنكه اكثر غير مقلدين احاديث مرويه را قابل اعتمادى دانند بران حكم ضعيف بلكه موضوع ميكنند احاديث مرويه

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت.

اصل رایج در بیان تقلید شخصی بدان اے عزیز و فکرت الله للتعادة
و جنتك عن مواضع الصلاة که احکام شرع شریفاً دور افتاده گانرا بدریج
علماء را عین و صلحا کاملین رسیده اند و آنها دو طائفه اند مجتهدین و مجتهدین کارمندان
رحمهم الله تعالی تنقید لفظ حدیث است و کوشش در محقق روایت و جماعت سر آمد
اینها در مقصد خود بفضل الهی کامیاب شده اند جز اہم ائمہ غایب الجہاد و کاتبین
استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی الله علیہ وسلم
و سر آمد اینها نیز در مقصد خود بفضل الهی کامیاب گشته اند و معلوم ذوی العقول است
که عمل بایان در عبادات و معاملات بر احکام است و بسبب بعد زمان نامعلوم
تاریخ و نسخ و محکم و مادل و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اہل حق را درین
زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان و دو فور علم و
کثرت روایت و کمال تقوی و جودت ملکہ استنباط چاره نیست حضرت سفیان
بن عیینہ را قول است الحدیث مضلۃ الالفہا چنانچہ ابن الحاج مکی
در مدخل نوشته است و ہم اعلم معانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب البخاری
آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین
می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسننة ما لم یجتمع فیہ شرط
الاجتهاد الی آخره در گفایمی نویسد العاصی اذا سمع حدیثا لم یسئل ان ینقل
بظاہرہ لجواز ان یکون مصدقا عن ظاہرہ او منسوخا بخلاف الفتوی
و ہمچنین در تقریر شرح تحریر و در آن بعد از لفظ منسوخ می نویسد بل علیہ

(۱) سفیان بن عیینہ مات سنة ۱۹۸ هـ. [۸۱۴ م.] في مكة المكرمة زادها الله شرفاً.

(۲) ابن الحاج محمد الفاسي المالكي مات سنة ۷۳۷ هـ. [۱۳۳۷ م.]

الرجوع الى الفقهاء سيد سبهودي رحمه الله وعقد فریدی نوید وقد قال بحق
 الحنفية الكمال بن الهمام رحمة الله عليه نقل الامام الرازي اجمع المحققون
 على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين
 يسرّوا ووضعوا وادّونا صاحب مسلم الثبوت^[۳] می نوید اجمع المحققون على
 منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباع الذين يسرّوا وبقوا وهذا
 ونحوه وافرّقوا وعلّوا وفضلوا وعلیٰ ابنتی ابن الصلاح منع تقليد غیر
 الأئمة. ودر شرح منہلج الاصول است قال امام الحرمین فی البرہان
 اجمع المحققون على ان العوام ليس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة
 بل عليهم ان يتبعوا مذاهب الأئمة^[۴] پس ہر کہ این اجماع را می شنود
 اور اگر ہا باید نفست زیر آنکہ صحابہ کرام بسبب شغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین
 کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها
 آنقدر جلوہ گر بودند کہ ضرورت کتاب نہ داشتند ہر کسے بروشنائی ہمال نور بر
 راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون با ضرر رسید و اختلافات بسیار
 شد ہر کسے خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد و ابان حق را
 کمال پریشانی دست داد حق تعالیٰ بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علما
 سلما و تقی را برگزید و طاقت استنباط کمال احتیاط آنها را عطا فرمود و خلق را
 بسبب تقلید آنها از تیرہ غوایت بجا دہدایت آورد و ذلک فضل الله یوتیہ
 من یشاء الخال حکم الہی در باب وجوب تقلید بشنو قولہ تعالیٰ یا ایہا الذین
 امنوا طیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکونوا واولی الامر الذین
 مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اندرین دعوا

(۱) علی السبهودي الشافعي مات سنة ۹۱۱ هـ. [۱۵۰۵ م.] في المدينة المنورة

(۲) محمد کمال ابن الهمام الحنفی مات سنة ۸۶۱ هـ. [۱۴۵۷ م.]

(۳) مسلم الثبوت في فروع الحنفية للشيخ محب الله البهاری الهندی المتوفى ۱۱۱۹ هـ.

[۱۷۰۷ م.]

(۴) امام الحرمین عبد الملك الشافعي مات سنة ۴۷۸ هـ. [۱۰۸۵ م.] في نیشاپور

(۵) من اهل السنة و الجماعة و هم اهل المذاهب الاربعه (عقود الجواهر المنيفة)

دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتہدین است شق دوم آنکه
 علماء مجتہدین ہیں چہاں امام مذاہب اربعہ مشہورہ اند ثبوت شق اول کہ مراد از
 اولی الامر علماء مجتہدین است ہم از قرآن بشنو قوله تعالی ولورثہ الی اللہ و
 الی الرسول ولی اولی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم یعنی
 اولی الامر آنانند کہ علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی
 الامر حکام وقت داشته شوند چنانچہ رائے بعض است پس درین رائے
 تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچہ
 خلفاء راشدین المریدین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث
 الاستنباط لا من حیث الحکومتہ و اگر حاکم جاہل یا فاسق یا کافر بود و خلاف
 امر الہی حکم و اطاعت او واجب نیست لہذا حیث لا طاعتہ لخلوق فی معصیتہ الخ
 و کریمیان جاہدک علی ان تشرک بى ما لیس لک بہ علمہ فلا تطعہما پس مراد
 غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است بان درین
 داری روایت است اخبارنا یعلی حدثننا عبد الملك عن عطاء قال
 اولی الامر اولی العلم و الفقه و تفسیر القان امام سیوطی منویس عن
 ابی طلحہ عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقه و الذین اخرجہ ابن
 جریر و المنذر و ابن ابی حاتم و الحاکم عن ابن عباس و عن مجاہد ہم
 اهل الفقه و الذین و یحیی بن اسحاق در تفسیر کبیر جلد ثانی ص ۳۵ و
 در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی ص ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود
 ثبوت قرآنی و اقوال علماء ائمہ از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتہدین
 قول غیر منقولین کہ بجز خدا و رسول اطاعت دیگرے شرک و بدعت است چہ
 مقدار غلط و بے معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این بحث بشنو حدیث اول

(۱) عبد الله الدارمی السمرقندی مات سنة ۲۵۵ هـ. [۸۶۹ م.]

(۲) ابن جریر محمد الطبری ۳۱۰ هـ. [۹۲۳ م.] فی بغداد

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعث الى اليمن قال
 كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اقضى بكتاب الله قال وان لم
 تجد في كتاب الله قال اتقضى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة
 رسول الله قال اجتهد برأى ولا اقول قال فضرب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على صدره وقال الحمد لله الذي وافق رسول ربه لعله يرضى
 به رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه الترمذي والبوداؤد والدارمي
 پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او
 مرضی رسول الله است صلی الله علیه وسلم حدیث دوم العلم ثلثة آیه محکمته
 او سنته قائمه و فریضه عادله رواه ابوداؤد و ابن ماجه شیخ عبدالحق محدث
 دهلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فریضه عادلان است که مثل و
 عدیل کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبطند
 از ان و باین اعتبار آرا مساوی و معادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از ان
 بفریضه عادلان و از ان وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل با آنها واجب است چنانچه
 بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب
 و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولی شرجان
 القضاء قال لہ انظر فی ما تبین لك فی کتاب الله صریحا فلا تشل عنہ
 احدا و ما لم یتبین لك فی کتاب الله فاتبع ما فیہ سنة محمد صلی الله
 علیہ وسلم وان لم یتبین لك فی السنة فاجتهد فیہ برأیک رواه البیهقی
 حدیث چهارم کان ابو بکر رضی الله عنہ اذا اورد علیه المخضرم نظر فی
 کتاب الله فان وجد ما فیہ یقضى بینہم قضی به وان لم یکن فی الکتاب
 و علم من رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی ذلك الامر سنة قضی به

فان اعياءه خرج فسأل المسلمين الى ان اذا اجتمع رأيهم على امر قضى به
 رواه الدارمي حديث صحيح كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الامر فكان
 في القم ان اخرج به فان لم يكن في القم ان وكان عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر فان لم يكن فيه امر يراه
 وفي رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمي ٣٣ و٣٣
 ثبوت شق ثانی وآن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهور
 اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون الى زماننا هذا بقرینه
 و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع اُمتی علی الضلالة و ید الله علی
 الجملة و من شذذ شذذ فی النادر لأل کافی انذ بر صحت همین اجماع دلیل دوم
 برائے وجوب تعلیه قوله تعالی یوم ندعو کل اناس با ما هم قاضی بضاوا
 در تحت این می نویسد ای بمن ائمتوا به من نبی او مقدم فی الدین و همین مضمون
 در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن
 عباس قال با ما زمانهم الذی دعاهم الى ضلالة اهدی و عن
 سعید بن السیب کل قوم یجتمعون الى رئیسهم فی الخیر و الشر و تفسیر
 حسینى است یا مقدمیکه در مذنب او متابعت او نموده باشند چنانچه مذکور
 یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هر که مقتدا او کامل و محمل
 باشد او شفیع خواهد بود مراتب خود را امام شعرائی در میزان می فرمایند و لسا
 مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله رواه بعض
 المصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلس فی
 الملكان لیسلان انا هم الامام مالک فقال امثل هذا یتحاج الی
 سوال فی ایمانہ بالذمه ورسوله تمیثاً عنه - فتدعی بعضی باز در همین کتاب

(١) الامام عبد الوهاب الشعرائی مات سنة ٩٧٣ هـ. [١٥٦٦ م.]

(٢) ابراهیم اللقانی المالکی مات سنة ١٠٤١ هـ. [١٦٣٢ م.]

ميم فرمايد ان الصوفية والفقهاء كلهم يشفعون في مقلد يهيم ويلاحظون
 احد هم عند طلوع روحه وعند سوال منكر وكبير له وعند الحشر و
 النشر والحساب والصرح ولا يقفلون عنهم في موقف من المواقف الى اخره
 واذا كان مشاخر الصوفية يلاحظون اتباعهم ومريد يهيم في جميع الحوال
 والشدايد في الدنيا والاخرة فكيف بائمة المجتهدين وهم ائمة المذهب
 الذين هم اوتاد الارض واوتاد الدين و ائمة المشايخ على ائمة فطب
 نفسا يا اخي وقر عيننا بتقليد كل امام ماشئت منهم مطلب اميكنه
 روز قيامت هر شخص بنام امام او خواسته مي شود پس هر كه امام او عالم مجتهد
 متورع و متقي باشد او شفاعت خواهد كرد مقلد و تابع خود را بيمين او صاف
 در هر چهار امام رضوان الله عليهم اجمعين بطريق اتم و اكمل موجود اند و
 حتى تعالى مي فرمايد و اتبع سبيل من انا ب الى و همس بزركواران بيقا
 امت مرحومين بيمين الى الله اند و متابعت شان بر ايمان واجب و دليل
 سوم بر وجوب تقليد قول الله تعالى و من يتبع غير سبيل المؤمنين نوله
 ما تولى و فصله جهنم و ساءت مصيرا در تفسير كبير جلد ثالث ص ٢٤٥
 نوشته است ان الشافعي سئل من اية في كتاب الله تعالى تدل على
 ان الاجماع حجة فصرح القرآن ثلاث مائة مرة حتى وجد هذه الآية
 و تقرير الاستدلال ان اتباع غير سبيل المؤمنين حرام فوجب
 ان يكون اتباع سبيل المؤمنين واجبا و در تفسير مدارك زير امان آية
 نوشته است و هو دليل على ان الاجماع حجة لا يجزى عنهما كما لا يجوز
 مخالفة الكتاب والسنة در تفسير بصيادى در معنى آية مذكوره مي نويسد
 والآية تدل على حرمة مخالفة الاجماع الى ان قال و اذا كان اتباع

(١) صاحب المدارك عبد الله النسفي الحنفي مات سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٥ م.] في بغداد. غير سبيل

غیر سبیل المؤمنین محمد ماکان اتباع سبیلهم واجباً پس هر گاه تقلید را علماً
و صلحاء امت واجب نوشته اند و لا ینبئ راسخت گناه نوشته اند پس خلاف
جمله علماء مصادوم و مخالف همین آیه شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را پیمان
وصف کرده است کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و
تنهون عن المنکر الایة و علماء امة ترک تقلید را مست کرده اند از ان نبی فرمود
اند پس هر که ترک تقلید را جایز داند و خلاف قول علماء رود منکر آیه شریفه
خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون دلبامیه و مزائیه و
بنجریه نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق
غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بر عم خود گرفتند و در ترک کردند
و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل سنت و اجماعه دور افتادند پس
اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنه هر صاحب هوا چون رافضیه و حائزیه
و معتزله و جبریه و قدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذہب خود هستیم پس
هر چه جواب غیر مقلدین برائے آنها است همان جواب مقلدین است برائے
غیر مقلدین - دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی فاستلوا اهل الذکر
ان کنتم لاتعقلون یعنی پیروی اهل ذکر و دانش را اگر ندانید احکام را درین
آیه سه امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اهل الذکر نه از غیر
و ناکس سوم این سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر که از قرآن
و حدیث مسئله واقعه دستیاب نشود پس اولاً لازم است که از جهت مذہب خود
سوال کند پس هر که سوال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نیکند
یا بقول مجتهد عمل نکنند و انکار کنند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که
اهل ذکر کیت آیا امام مذہب است یا هر نسیم خوانده درین باب حدیثی مروی است

اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
ان الرجل يصلي ويصوم ويحج ويفتر ووانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا حل
عليه النفاق قال لطفه على امامه و امامه اهل الذكركم ليس معلوم شد که مراد
از اهل الذکر همان اولوالا امر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوالا امر
بقول صحیح علماء را حنین و امامان مذاهب اربعه اند که در شان آنها کبریه و ما یذکره
الا اولوالباب و انما یتذکره اولوالباب و فاعتبروا یا اولی الابصار صادق
آید نه آنکه چند سطور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوفه زهد و تقوی و علماء
ربانیین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه برائے خود گویند و
حدیث من قال فی القرآن بغير علم فلیتبوء مقعده من النار رواه الترمذی
و حدیث اذ الوبق عالما اخذ الناس رؤسها لافسئلو فانفتوا بغير
علم فصنوا و اصنوا متفق علیه را مصداق باشند فی مشکوٰۃ عن جابر رضی
الله عنه قال خرجنا فی سفر فاصاب منا حجر فتجیح فی راسه قال لا صحابه
هل عبدون لی رخصه فی التیمم قالوا ما نجد لك رخصه وانت تقدر علی الماء
فاغتسل فمات فلما قدمنا الی النبی صلی الله علیه و سلم اخبرناه بذلك
قال قتلوه قتلهم الله الاسألو اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤل الحیا
هرگاه صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین بسبب تقوی برائے خود بغير سوال از
مجتهدین صحابه این قدر رعایت حضور ائمه را در شد که مورد عقوبت الله گشتند پس و
بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء را حنین را از گذشته برائے خود تفسیر
قرآن و حدیث میکنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را
رهبران دین بایگفت بخانا الله سبحانه من سوء عقیدتھم عن ابن
مسیرین قال ان هذا العلم دین فانظر داعین تاخذون دینک و رواه مسلم

له ای فاصحاب اولوالباب و احادیث

فمن

(۱) ابن مردويه احمد الاصفهانی مات سنة ۴۱۰ هـ. [۱۰۱۹ م.]
(۲) محمد ابن سيرين مات سنة ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.] في البصرة

ذالداري

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابو موسی اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ نمائی داد و می فرمود لا تسالونی ما دام هذا الحد فیکم مشکوٰۃ۔
 زیرا کہ ابن مسعود اfaqه و اعلم بود از ابو موسی رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی با وجود
 جلال و قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہما ترک قنوت
 فجر و نوحه بدین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع
 هذا الامام اکثر من ان نظهر خلافه بحضرت الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ و غیره این
 عظمت و شوکت حضرت امام اعظم را ما چه باید کرد شافعی داری مروی باید که آن
 عظمت را پدید کند او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف نمائش علی نفرموداری
 تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف
 من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین رواه البخاری بودند پس احکام شرع
 شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذہب باید پرسیدند ازل حدیث و اهل تفسیر که
 بموجب کل میسر لما خلق له هر کس را بهر کارے ساختند المجریت را برآ
 تصحیح احادیث و تنقید رواة ساختند و اهل تفسیر را برآئے بیان معانی قرآن
 کریم ساختند و هر دو قوم جزایم اللہ عنایا در وظیفه مقررہ خود بکمال جد و جهد
 کوشیدند و بقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را برآئے استخراج احکام از
 نصوص شرعیه و حدیث ساختند و این بزرگواران پایه استخراج احکام شریعت را
 به نقطه آخر رسانیدند و راه را بر ما دور افتادگان آسان کردند به دفور علم و تقوا
 خدا داد خود تناقض نصوص را تطابق کردند حکم را از مآول شناختند و حضرت از مقدم و
 ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجه که فہامت مرحومہ شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً
 تعلیم این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدایان را سعادت
 خود دانستند علما و فضلاء و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اولاد و جمله طالبان راه

حق جلیتانه وعاشقان رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خود را باین شہسواران
 میدان شریعت بکی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتہدین
 بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان در افتادگان
 اقتدا بان امان دین واجب است و راه نجات ہمین است یا بموجب
 ہوائے نضائی خود تغیرتہ آن شریف برائے خود و تقریر احادیث مصطفویہ
 بزعم فاسد کاسہ خود کردن راہ نجات است لا و اللہ راہ نجات پیروی مقتدایان
 دین است اولئک الذین ہدی اللہ فہذا اہم اقتدہ نص قرآن
 است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوالامر کہ ما مأمور با
 طاعت آنان ہے باشیم علماء مجتہدین اند و اہل الذکر ہمیں بزرگان اند و تقلید انہا
 بر ما واجب اتقلیدی بکی از اینہا بشخصہ دون الآخر و الجمع از کجا معلوم شد
 بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد و تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
 یا سہ یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فرغ
 احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر بجهان فعل را حرام میگوید
 مثلاً اخرج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد
 امام اعظم و علی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل
 رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظم کند مخلف دیگران شد و اگر
 عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائل اختلافیہ
 غیر ممکن و ہمین حال است در تقلید سہ امام و دو امام پس نماز در صورت تقلید
 مگر تقلید یک امام از این ہر چہار و ہمین است تقلید شخصی و اگر گویند کہ در
 بعض مسائل تقلید کی بود بعض تقلید دیگرے و در بعض تقلید سوم و در بعض
 تقلید چہارم می کنیم ہر حال از دائرہ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلعب

امام شافعی و مسکتنا فی مسائل شافعیہ و ناقض نیست نزد

(۱) الامام احمد بن حنبل مات سنة ۲۴۱ هـ. [م ۸۵۵] في بغداد. است

است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل
 المناق کمثل الشاة العائرة بین الغنین تعیر الی هذه مرة والی هذه مرة
 رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذوالوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه
 وهو لا بوجه رواه البخاری وصادق می آید بر او قوله تعالی اغا للنسی نزیادة
 فی الکفر یصل به الذین کفروا یحلقونہ عاماً و یخرونہ عاماً یک چیز ایک
 سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زمانت
 به علماء خلافتیه قبل ازین دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام
 می گفتند و کرسی نشینی و مبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا
 آن جمله را حلال میگویند و بعمل می آرند و هجرت بملک افغانیه فرض میباشند
 و بان هزاره با خلق الله را به خان و مان کردند بکشش ماه تقریباً آن حرام
 شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست آحاد چند
 عبارت علماء را چنین در وجوب تقلید شخصی بشیخ ابن الهمام در تحریر الاصول
 و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار بالفاظ
 صاحب بحر الرائق می نویسند فوجب علی مقلدانی حقیقة العمل به ولا یجوز له العمل
 بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انه
 لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق و مسلم الثبوت از عبد البر
 مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در
 مجمع البحاری نویسد لکن منع الاصولیین للمصلحة و حکمی عن بعض
 الائمة ان من اختار من علی مذاهبها هو هون یفسق امام شرفانی و میرزا
 می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمة الله علیه یقول امر علماء
 الشریعة بالتزام مذهب معین تقریباً للطریق شاه ولی الله محدث

تستخرج من التقلید بعد العمل بحکم ما بالاتفاق

(۱) عثمان ابن الحاجب المالکی مات سنة ۶۴۶ هـ. [۱۲۴۸ م.] فی الاسکندریة. و بلوی
 (۲) صاحب در المختار علاء الدین مات سنة ۱۰۸۸ هـ. [۱۶۷۷ م.]
 (۳) صاحب بحر الرائق ابن نجیم زین العابدین مات سنة ۹۷۰ هـ. [۱۵۶۲ م.]
 (۴) قاسم بن قطلوبغا الحنفی مات سنة ۸۷۹ هـ. [۱۴۷۴ م.]

وپلوی در انصاف می نویسد بعد المائتین ظهر فیهم التمدد بذهب المجتهدین
 باعیانهم و قتل من كان لا يعتمد على مذهب مجتهد بعینه - وكان هذا
 هو الواجب في ذلك الزمان انتهى - راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود
 در این زمان بطریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشیع الفقهاء
 نوشته است بل و جب علیه ان یعیّن مذہبا من هذه المذاهب و تفسیر احری
 نوشته است اذا التزم مذہبا یجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا یتقل
 عنه الی مذهب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدر می نویسد فی هذا اظهر ان
 الصواب ما ذهب الیه ابو حنیفة وان العمل علی المقلد واجب الاتقاء
 بغيره كما یجوز لهم درعا لکبیری می نویسد حنفی ارتحل الی مذهب الشافعی
 یعزیز کذا فی جواهر الاخلاقی حموی در شرح اشباه می نویسد و فی الفتح قالوا
 ان المنتقل من مذهب الی مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فیستوی
 التعزیر فبلا اجتهاد و برهان ادلی قہستانی در نقایہ شرح ہدایہ در کتاب
 القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لوقضی بخلاف مذہب مع العلم له
 یجز فی قولہم جمیعا و شرح مسلم الثبوت ص ۶۲۲ می نویسد غیر المجتهد
 المطلق ولو كان عالما یلزمه التقليد المجتهد ما امام شریانی در صفحہ ۲۴ میزان
 می نویسد فان قلت فهل یجب علی المحبوب عن الاطلاع علی العین الادلی
 للمشریعة التقليد بمذہب معین فالجواب یجب علیه ذلك لسلا یصل نفسه
 ویصل غیره در رد المحتار جلد چهارم ص ۲۸۳ می نویسد لیس للعامی ان یتول
 من مذہب ویستوی فیہ الحنفی و الشافعی مولف گوید عامی دین عبارت
 بمقابل مجتهد است چنانچہ از عبارتهائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح
 عین العلم می نویسد فالو التزم احد مذہبا کالی حنیفة و الشافعی فلا یقلد

(۱) أحمد منلاجیون الهندی الحنفی مات سنة ۱۱۳۰ هـ. [۱۷۱۸ م.]

(۲) أحمد الحموی الحنفی مات سنة ۱۰۹۸ هـ. [۱۶۸۶ م.]

(۳) محمد القہستانی الحنفی مات سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری

(۴) احمد ابو بکر الرازی الحنفی البغدادی مات سنة ۳۷۰ هـ. [۹۸۰ م.]

غيرة في مسألة من المسائل شاه ولي الله در عقداً مجیدی نویسد اذالمجمع
 الآت الاجتهاد (لا يجوز له العمل على الحديث بخلاف مذهبه) (انه لا يدري)
 انه منسوخ ما دل ادعاه على ظاهره ومال الى هذا القول ابن حاجب^(١) في
 مختصره وتابعوه - ايضاً شاه ولي الله دهلوي در رساله فيوض الحرمين مي نويسد
 عرفني رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المذهب الحنفي
 طريفة انيقة وهي اوفى الطرق بالسنة المعروفة التي جمعت ونقحت في
 زمان البخاري واصحابه حضرت داماد نجش لاهوري در كتاب كشف المحجوب
 مي نويسد كه حضرت يحيى معاذ را مي رحمة الله عليه در خواب زيارت حضرت سهل
 مقبول صلوات الله عليه وسلم كرد عرض كرد كه اين اطلبك يا رسول الله صلوات
 الله عليه وسلم قال عند علمه الى حليقة صاحب تحريره در كتاب خود مي نويسد
 لا يرجع عما قلده في اي عمل به اتفاقاً مولانا عبد السلام در شرح جوهيره
 مي نويسد انعقد الاجماع على ان من قلده في الفروع ومسائل الاجتهاد واصل
 من هؤلاء بري عن عهدة التكليف به فيما قلده فيه حضرت امام رباني مجدد
 الف ثاني رحمه الله عليه در رساله مبدوء و معاد مي فرمايد آضر الامر الله تعالى
 ببركت رعايت مذهب كه نقل از مذهب الحاد است تحقيقت مذهب حنفي در
 ترك قرأت ماموم ظاهر ساخت الى آخره حضرت شاه عبدالعزير دهلوي در
 تفسير خود تحت آية ولا تجملوا الله انداد امي نويسد كسانه كه اطاعت آينها
 بحكم خدا فرض است شش گروه اندازان جمله مجتهدان شريعت و مشايخان طريقت
 حضرت امام غزالي رحمه الله عليه در كتاب كيمياي سعادت در بحث آداب
 الامر مي نويسد مخالفت مذهب و كردن نزديك پس روانباشد حضرت شيخ
 عبدالحق دهلوي در شرح سفر السعادت مي نويسد خانه دين اين چهار مذهب كه

(١) عثمان ابن حاجب المالكي مات سنة ٦٤٦ هـ. [١٢٤٨ م.] في اسكندرية

(٢) يحيى بن معاذ الرازي توفي سنة ٢٥٨ هـ. [٨٧٢ م.] في نيشابور

(٣) الامام الزباني احمد الفاروقي الحنفي التوفي سنة ١٠٣٤ هـ. [١٦٢٤ م.] في الهند.

راہی ازین راہ ہا و دری ازین در ہا گرفت و اختیار نمود براه دیگر رفتن و دری
 دیگر رفتن عبث و لہو باشد و کار خاتمہ عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن
 است و از راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی نویسد
 قرار داد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است ضبط
 و ربط کار دین و دنیا ہم در ای صورت بود از اول مخیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار
 کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار کیے بجانب دیگر رفتن تو ہم سوئین
 و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علمائین
 و ہونخار و فیہ الخیر امام ہستانی^(۱) شرح مختصر و قایمیں کتاب الاشر بہ می نویسد و
 اعلم ان من جعل الحق متعددا کالمعتزلة اثبت للعالمی الاختیار فی
 الاخذ من کل مذہب ما یھوہ و من جعل الحق واحد اکلمنا ثنا
 الزم للعالمی اما ما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صا
 فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن مسعود سوال اگر کسی
 گوید سننا کہ تلیق مذہب تلامب فی الدین است و ہر کہ ہر مذہب ازین
 مذہب چہارگانہ المتفق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز ادراجا بز
 نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما خفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ
 نمودن و آنرا حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجع است و
 ہچنین شافعیان را مذہب امام شافعی حق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح
 بلا مرجع است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب
 خفیان این است کہ ما مذہب خود را حق بالاتباع میدانیم و بر خود التزام
 ہمیں مذہب معین کردہ ایم و این ترجیح بلا مرجع نیست بلکہ ترجیح را مرجع
 ہست الحال وجہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نما

بن ثابت رحمته الله عليه اعلم واقدم وافقه وادرع امامان مذاهباست حضرت امام
شعراي رحمه الله تعالى اكره شيا فحق المذهب است از روى انصاف اوصاف
حضرت امام اعظم راجين مى نوسيد فلا ينبغى لاحد الاعتراض عليه اى على
ابى حنيفة) لكونه من اجل الاممة واقد مهمم قد وينال المذهب اقره بهم
سندا الى النبي صلى الله عليه وسلم ومشاهد الفعل الكابر للتابعين وكان
متقيت ابا كتاب والسنة ومتبرئا من الرأى مؤلف گوئد چون امام شعراي
شخصى كه از علماء ربانيين شمرده مى شود در امتير از من الرأى مى نوسيد وبعض
اهل حديث اورا واصحاب اورا اصحاب الرأى لقب مى دهند عفا الله عنهم
وسا محرم ما اجرهم على تقيص الكابر الدين حضرت شيخ ابن حجر كلى شافى رحمه الله
تعالى كتبه عليه در مناقب حضرت امام ابو حنيفة تصنيف کرده است سمي
خيرات الحسان في مناقب النعمان شهور و معروف است حضرت شيخ سيد ابن
عابد بن حنفى در رد المحتار مى نوسيد وحسبك من مناقبه استهار مذاهب
ما قال قولا الا اخذ به امام من الاممة الاعلام وقد جعل الله الحكام
اتباعه من زمانه الى هذه الايام وقد اتبع على مذهب كثير من الاولياء
الكرام الخ اى في عامة بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف
الامذاهب كبلاد الروم والهند والسند وما وراء النهر وسمرقند و
قوله من زمانه الى هذه الايام فالدولة انعباسية وان كان مذاهبهم
مذهب جد هم فالكثرت قصاقتها ومشائخ اسلامها حنيفة يظهر ذلك من
تصفح كتب التاريخ وكان مدة ملكهم خمسمائة سنة تقريبا واما الملوك
السلجوقيون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيون وقضاة حاكمهم

له والفصل ما شهدته الاعلاء - قال الشعراي في كتابه المسمى
بلطائف المنن يقول الفخر الى الله تعالى عيد الوهاب بن
احمد بن على الشعراي - الشافعى عفا الله عنه

خالبا حقیقة الخدامه محمد طاهر حنفی در مجمع البحاری نویسد ویدل علیه ما
 یستر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولم یکن بالله تعالی ستر فیہ لما
 شط الاسلام علی تقلید هـ - ملا علی قاری هر وی در رساله رد قائل نویسد
 واتباع ابی حنیفة قد یماد حدیثا ففی الانزادیاد فی جمیع البلاد سیمانی بلاد
 الترم و ما در اء النهر و دلاية الهند و السند و اکثر اهل خراسان و
 عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفاق و اظن انهم یكون
 ثلاثی المسلمین بل اکثر عند المهند سین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
 کل زمان و مکان ثابتون علی مذ هب النعمان فی کل عصر و دهر حضرت
 امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد الف ثانی رضی الله عنه در
 مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح الله مثل امام عظیم کونی است که ببرت
 و رع و تقوی و دولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافتہ
 است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطه رقت معانی
 مخالف کتاب سنت دانند و او را اصحاب الرئی پندارند کل ذلك لعدم
 الوصول الى حقيقة علمه و در ایتة و عدم الاطلاع علی فهمه و در استمه
 مگر امام شافعی علیه الرحمة از فقاهت او علیه الرضوان شمه یافت که گفت الفقهاء
 کلهم عیال ابی حنیفة فی الفقه بواسطه همین مناسبت که بروح الله وارد
 تو اند بود آنچه حضرت خواجه محمد یارسا رحمه الله در فصول شته نوشته است
 که حضرت عیسی بعد از نزول بذهب امام ابوحنیفة حکم دعل خواهد کرد الغرض
 علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذ هب حنفی اند غیر مقلدین بنبت جنین فرد
 کامل عالم و عامل آنچه یاوه گوئی های میکنند و مقلدین مذ هب را حکم کفر میدهند
 بلکه میگویند که از خواندن کتب فقه مذ کافر میشود در کتب این قوم چون الحجج

(۱) محمد طاهر الفتی الهندی مات سنة ۹۸۶ هـ. [۱۵۷۸ م.]

(۲) محمد یارسا الحنفی مات سنة ۸۲۲ هـ. [۱۴۱۹ م.] فی المدينة المنورة

على البخيفة - وبوئے غسيلين وغيره بتصریح نوشته است معلوم نيت كه اين كم
 نصيبان را چه باعث است بر دشمنی چنين امام معظم و محترم و در حقيقت دشمنی
 او دشمنی اكثر است آنحضرت است صلى الله عليه وسلم را قسم مؤلف گوید عفا الله
 عنه در اين اصل رابع اكثر روايات مرقومه منقول است از كتاب المجيد في
 وجوب التقليد تصنيف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سري در
 وقت نبذی از كتاب منكبیر امام ابوحنيفه رضی الله عنه جمع کرده شيخ عالم
 بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شيخ موصوف در ديباچه كتاب
 مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنيفه رحمه الله عليه چنين می نویسد الباب
 الاول في ذكر شئ من فضائله التي تفردهما اجماعا فنقول وبالله
 التوفيق مناقبه وفضائله كالحصى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى
 لكن من فضائله خاصة التي تفردها ولها يشترك اجماعا من بعد
 فيها فخصرها في عشرة انواع الأول في الاخبار والآثار المروية في مدحه
 دون من بعد الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد
 رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعد الثالث في انه روي عن
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعد الرابع في
 تميزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و
 علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من
 التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظام المجتهدين
 ما لم يتفق لاحد من بعد الثامن في انه اتى من استنبط حكم الاحكام
 واسس قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلقاء البرايا
 بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و

شهادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهها أما الاول فقد اخبرني
الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن احمد الملكي بخازنهم
قال اخبرني جدي الصدرا العلامة ابو الطور يد الموفق بن احمد الملكي قال انا
الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد
الكرابيبي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن
محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابى ثنا ابو القاسم يونس بن
طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الراءطي في رباط ابراهيم
بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله
المأمون بن احمد بن خالد نا ابو علي بن احمد بن علي الخفي ثنا فضل بن
موسى الشيباني عن محمد بن عمر عن ابى سلمة عن ابى هريرة رضي الله
تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي
رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيامة وبه سند الخوارزمي
عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابى سلمة عن ابى هريرة
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي
رجل وفي حديث القصري يكون في امتي رجل اسمه النعمان كنيته
ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي وبسند عن
ابان بن ابى عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم سيأتي من بعدى رجل يقال له النعمان بن ثابت وكفى
ابل حنيفة للحيين دين الله وستقى على يديه وبسند عن نافع عن
ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر
من بعدى رجل يعرف بابي حنيفة يحيى الله سنتي على يديه وبسند

عن عبد الله بن منقل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه
 يقول الا ابتكم برجل من كوفان من بلد تكدر هذه اومن كوفلكم هذه
 يكنى بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في آخر
 الزمان الغالب عليهم التنازيق يقال لهم البانبة كما هلكت رضي الله عنه
 بابي بكر وعمر رضي الله عنهما انتهى مختصرا مؤلف كويد عفا الله عنه اگر
 بعض اصحاب حديث اعتراض کند گوید که روایة این احادیث مجرول
 الحال هستند گوئیم جمل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد
 و اگر گویند که این احادیث در صحاح سه نیامده اند گوئیم احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم محدود در صحاح سه نیستند قطع نظر از این احادیث
 حدیث ترمذی در منجبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و ان
 این است عن ابهريرة رضی الله عنه قال سمعت ابا عبد الله صلى الله عليه
 رسول حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم ولما
 يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لو لحقوا
 بنا فلعربكهم قال و سلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى
 الله عليه و سلم يده على سلمان فقال والذي نفسى بيده لو كان
 الايمان بالثريا لتنازل رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفارس
 و در روایت دیگر لو كان العلم بالثريا لتنازل رجال من اهل فارس
 و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام
 اعظم کسی در فارسان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است از ان وجه
 شیخ عبدالحق در لمعات مینویسد و لقد ظهر بسطة العلوم والاجتهاد
 في التابعين ما لو يظهر في غيرهم و تابعیت حضرت امام در نفع ثالث

بثبوت خواهر سيده - واما النوع الثاني من المناقب انه روى ولد في زمن الصحابة
 وبسند ه الى ابي النعيم يقول ولد ابو حنيفة سنة ثمانين من الهجرة
 وبسند ه الى حماد ابن ابي حنيفة يقول ولد ابي سنة ثمانين وهكذا
 اخرجها الحافظ ابو القاسم طلحة بن محمد بن جعفر في مسنده وقال توفي
 في ايام عبد الله بن جعفر بن ابي طالب وابو امامة الباهلي وواثلة
 بن الاسقع وعمر بن حريث وعبد الله بن ابي اوفى وجماعة من الصحابة
 يقول اضعف عباد الله محمد العربي الخوارزمي فثبت بهذا انه ولد في
 زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذي شهد لهم رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ايضاً وقد اجمعا ان ولادته كانت في القرن الاول و
 نشاءته في القرن الثاني واجتهد وافق في القرن الثاني وصدرا من القرن
 الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا في
 عدد هم فمهم من قال انهم ستة وامرأة ومنهم من قال انهم خمسة
 وامرأة ومنهم من قال سبعة وامرأة فبسند الخوارزمي روى الى ابي يوسف
 القاسم انا ابو حنيفة روى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فرض بيضة على كل مسلم
 وبذلك الاسناد الى ابي داود الطيالسي عن ابي حنيفة روى قال ولدت
 سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله عليه وسلم الكوفة
 سنة اربع وتسعين وسراية وسمعت منه وانا ابن اربع عشر سنة سمعت
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جيتك الشئ يبعي
 ويضم وبسند ه الى ابي يوسف القاسم انا ابو حنيفة قال ولدت

والله اعلم بالصواب بالحدودية ووصفهم بالعدل فان اصحاب الخوارزمي اختلفوا بينهم من جعل احنيفة من القرن الثاني والى ذلك بعضهم لكن اتفقوا انه من القرن الثالث الذين

سنة ثمانين وتحت مع ابي سنة ست وتسعين وانا ابن ستة عشر سنة فلما
دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال
حلقة عبد الله بن الحارث بن جبر الزهري صاحب النبي صلى الله عليه
وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من تفقه في دين الله كفاه الله همة ورزقه من حيث لا يحتسب وبسنده
من يحيى بن قاسم عن ابي حنيفة قال سمعت عبد الله بن ابي ابي يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كحفص قطاه بنى
الله تعالى له بيتا في الجنة وبسنده الى ابي سعيد الجندي عن ابي حنيفة
قال سمعت داود بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لا تظهر شاة لا اخيك في عافية الله ويبتليك وبسنده عن يحيى
بن معين ان ابا حنيفة صاحب الرواي سمع عائشة بنت عمر تقول قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله في الارض الجراد لا اكله ولا
احرمه فهو لاء المحسنة من الصحابة وامراءة من الصحابيات واما من قال
بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء المحسنة معقل بن يسار المزني وفيه
كلام لان معقل مات في خلافة معاوية ومات معاوية في سنة ستين
وجابر بن عبد الله الانصاري ووطن انه سمع منه ولو يكن سمع منه لانه
معنر واما الش بن مالك وغيره من هؤلاء فلما تم من ذلك وقد
اشتهرت الروايات في ذلك فان الش بن مالك رضي الله عنه
مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين
فيكون عمر ابي حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما النوع
الترابع من مناقبه فانه قد ثبت بسنده المتصل الى يحيى بن معين قال

سمعت علي بن مسهر يقول خرج الاعمش الى الحج فشيقة اهل الكوفة وانا
 فيهم فلما اتى القادسية سرت اوه معمومافقواواني ذلك فقال علي بن مسهر
 شيعة قالوا نعم قال ادعوه لي فدعوني وكان يعرفني بمجالسة ابي حنيفة
 فقال ارجع الى مصر وسل ابا حنيفة ان يكتب لي المناسك فرجيت ^{سأله}
 فاملا علي ثم اتيت بها الاعمش وبسته قال ثنا ابو يوسف قال لقيت
 الاعمش فقال صاحب هذا الذي يخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له
 فيما يخالفه قال قال عبد الله بيع الامة طلاقها وصاحبك يقول ليس
 بيع الامة طلاقها فقلت له انت حدثتنا عن النبي صلى الله عليه
 وسلم انه لم يجعل بيع الامة طلاقها فقال الاعمش وابن حدثت ذلك
 قال قلت له انت حدثتنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت
 الصديقين ان النبي صلى الله عليه وسلم خير بيرة فقال ابو يوسف رحمه
 الله فلو كان بيع الامة طلاقها لما كان للتخيير معقولان عائشة ^{منها} ام المؤمنين
 رضي الله تعالى عنها فلو كان بيعها طلاقها لما خيرها النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا في هذا قال نعم قال محمد
 وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه
 الدقيقة وغور خوا مض العلوم الخفية سراها ابو حنيفة في ظلمة
 اماكنها من فم ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو
 سراج امتي - انتهى مختصرا - واما النوع الخامس من فصائله رواية
 الكبار عنه فبسته الخوارزمي الى الاستاذ ابي محمد عبد الله بن محمد
 بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل علي
 فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ

ابى حنيفة وكبار العلماء وقد رُو عنه ونظره واشباهه كعبد الله
 بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعني البخاري روى
 عنه عباد بن العوام وهشيم وكيع وهمام بن خالد والومعاوية
 الضرير وقد روى عنه عبد العزيز بن ابي سواد وعبد الحميد بن عبد العز^س
 ابن سواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن هياض وداؤد الطائي و
 ابن جريج وعبد الله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث
 وسفيان الثوري وابن ابى ليلى وابن مبرمة روى عنه حديثا واحدا
 وسعمر بن كدام واسماعيل بن ابى خالد وشريك بن عبد الله وحمزة بن
 حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابى الجود امام القراء وشيخ
 ابى حنيفة كان يسأله وياخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و
 كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا. انتهى مختصر - واما النوع الساد^س
 من مناقبه انه تلمذ عند اربعة الاف من شيوخ ائمة التابعين فيسند
 الخوازمي الى ابى حفص عمر بن الامام ابى بكر انه قال وقعت مناقبة
 بين اصحاب الامام الاعظم ابى حنيفة واصحاب الامام المعظم الشاف^ع
 فنضلت كل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابى حفص الكبير وهو
 امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدا وانشأ الشافعي^ع كدهم فعدا^{هم}
 فقالوا اتهم بلغوا ثمانين شيخا فقال لهم فعدا وانشأ ابى حنيفة
 فعدا وهم فقالوا اتهم بلغوا اربعة الاف وبسند^ه الى الترمذي ربع بن يونس
 يقول دخل ابو حنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابى جعفر المنصور^ع
 وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا
 اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

(١) ابو عبد الله ابو حفص الصغير محمد بن احمد توفى سنة ٢٦٤ هـ. [٠م ٨٧٨]

(٢) ابو حفص الكبير احمد البخاري تلميذ محمد الشيباني توفى سنة ٢١٧ هـ. [٠م ٨٢٢] في بخاري

(٣) الخليفة ابو جعفر المنصور توفى سنة ١٥٨ هـ. [٠م ٧٧٥]

بن الخطاب رضي الله عنهم عنه وعن اصحاب علي بن ابي طالب رضي الله
 عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب
 عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس
 على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - و
 اما التواريخ السالغ من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد
 من بعده فبسنده الى قاضي القضاة البركعتي بن داود اليعاني رحمه
 الله في ترحيح مذهب البيهقي رحمه الله عليه على سائر المذاهب في
 كلام طويل فصيح الى ان قال هو امام الامة وسراج الامة فخطم للديعة
 السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايداه الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع
 له من الاصحاب والامة عصمة منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع في عصر من
 الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذو الفقير والذراية ابويوسف
 يعقوب بن ابراهيم الانصاري ومنهم العالم الرباني محمد بن الحسن الشيباني
 ومنهم ذوالنكاه الباهر زفر بن هذيل النهمي القنبري ومنهم الفاضل
 الفزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح
 ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم اهدى الامة داود
 بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن
 ابي نرادة ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد العمري
 وعافيه بن يزيد الاودي وجبان ومندل ابنا خلى وعلي بن مسهر و
 القاسم بن معمر واسد بن عمر والبجلي ولوح ابن ابي مريم وغيرهم
 قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاورهم و
 ناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاجبار والاثار

وقول

- (١) محمد بن حسن الشيباني مات سنة ١٨٩ هـ. [٠.م ٨٠٥]. في الري
 (٢) وكيع بن جراح الكوفي الخنفي مات سنة ١٩٨ هـ. [٠.م ٨١٣]
 (٣) عبد الله بن المبارك مات سنة ١٨١ هـ. [٠.م ٧٩٧]
 (٤) ابو عمرو حفص بن غياث قاضي بغداد مات سنة ١٩٤ هـ.

ويقول ما عندنا وبيننا ظهرهم شهرا واكثر حتى يستقر احد الاقوال
فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبتت الاصول على هذا المنهاج
شورى لانه تقر ديد ذلك كغيره من الأئمة. والدليل على ذلك
ما اخبرني فلان عن فلان (وساق المسند) قال كنا عند وكيع ابن
الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر
ابو حنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف ورفعه ويحمد في قيا سهم
اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائدة وخص بن عياض نجاشي
ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفةهم به والقاسم بن معمر
يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود في معرفة باللقمة والقرينة
وداود بن نصير بطائى وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من
كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن يخطى لانه ان اخطاء شروه الى الحق
ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فسرهم
ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال القرظ في الجريد اولئك
اياتي فجمعي بمنلهواد اجمعتنا بالجرير الجاسح - واما النوع الثامن من
فضائله التي لم يشارك فيها من بعده فانه اول من ودق علوم الشريعة و
سرتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطن علم
يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم
باحسان لم يفعلوا في علوم الشريعة ابوابا بلوية ولا كتباً مرتبة وانما كانوا
يعتدون على قوة حفظهم فلما راق ابو حنيفة العلم منتشراً خاف عليه
من الخلفاء السوء ان يضيعوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله
لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء

[١] داود الطائي مات سنة ١٦٥ هـ. [٧٨٢ م.]

[٢] فضيل بن عياض مات سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.]

جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابو حنيفة
فجعله ابوابا وكتبها فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات
ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل
ابي حنيفة خمسمائة الف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك
تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشقة على دقائق الفخر والحساب
ما يتعب في استخراجها العلماء بالصريفة والمجرب والمقابلة وفنون الحساب
وهو اول من استنبط حكم الاحكام و أسس قواعد الاجتهاد على سبيل
الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس
عيال على ابي حنيفة في الفقه وبسند ه الى يحيى بن معين يقول سمعت
يحيى بن سعيد القطان يقول لا تكذب على الله تعالى ما سمعنا بحسن
من رأى ابي حنيفة وقد اخذ نايال ترا قوله - انتهى مختصرا - واما النوع
التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعشش بكسب الحلال ويفضل
على جماعة المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما
اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان
ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا
اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسند ه الى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت
مع ابي حنيفة في طريق يعود مريضاً فراه رجل من بعيد فاختره
منه واخذ في طريق اخر فلما علموا ان ابا حنيفة بصرة مجمل ووقف
فقال له ابو حنيفة له عدت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف
درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان ادري فقال له
ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

في انظارهم الى

واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت
انه زاهد حقيقي - واما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشارك فيها
احد من بعده انه مات مظلوماً ومجرباً ومسموماً والدليل على ذلك
ما بناه فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث
المصور الى ابي حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبد الله
فادخلوا عليه فقال لهم لمد علم الاخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عقود
فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البصرة فخذها والحق بها وقال الشريك
هذا عهدك على قضاء الكوفة فخذها والحق بها وقال ابي حنيفة هذا
عهدك على مدينتي هذه ثم قال لخاصيه وجهه معهم او كما قال
فمن ابي فافترقه مائة سوط فاشترى فاحذ عهد ومضى واما سفيان
فاخذ عهد وسركه في المنزل وهرب الى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل
العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء
على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال
بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء
اخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت
الخطيب في تاريخ بغداد من المطا عن ابي حنيفة ما يعارض ما
ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال
والخامس من حيث التفصيل - قال مؤلف الرسالة تعفا الله عنه - قد
اطنب المصنف اعنى الخوارزمي واجاب فاحسن واجاد فكاتبى تركت لقلد
لان هذه الجمالة لا تختمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فنليه بالسند
الكبير الا اني احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب

(١) القاضي شريك النخعي مات سنة ١٧٧ هـ. [٧٩٣ م.]

(٢) الخطيب البغدادي احمد الشافعي مات سنة ٤٦٣ هـ. [١٠٧١ م.]

الخامس قال فيها ما شنع هو وغيره على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعيل
 بالخبر وانما يعيل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئاً من الفقه ومن شتم
 راعيته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رضي الله عنه اعلم الناس بالاجار واتباع
 الآثار والدليل على بطلان ما قاله من وجه ثلاثة نحد ها ان ابا حنيفة
 رضي الله عنه يرى المراسيل حجة وليقتد بها على القياس خلافاً للشافعي
 رضي الله عنه والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو
 الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المناس
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه
 وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية
 والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد.
 والوحيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبه والاحالة باطل و
 اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكروه بعضهم وقال ابو زر بل الكبر بان
 قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رضي الله عنه بان انواع
 الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيراً ومن ذلك قولهم
 الخل مائع لاسي القنطرة على جسمها فلا يزيل النجاسة كالدهن وان لم
 يكن ذلك مؤثراً لجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصو
 والوحيفة رضي الله عنه جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في ازالة النجاسة من
 القريق بالمجاورة والشيوخ بذلك والتقاطر والزال بالعصر ولذلك
 امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رضي الله عنه لا يستعمل انواعاً او نوعين من
 القياس والشافعي رضي الله عنه يستعمل انواع الاربعة ويراها حجة ويقول الخطيب
 وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاجار وهذا

نهاي التامة ١٢

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على النقص فمن عرف ما أخذ ابي حنيفة رحمه
 واصحابه عرف بطلان ما قاله وبينان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة
 قال القهقهة في الصلوة ناقضة لحديث الاعرجي الذي وقع في البركة
 فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا من قهقه منكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان
 ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير
 الصلوة خلافا للشافعي فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة يجوز ^{ضوء} الازواء
 بينيد التمر لحديث ابن مسعود ليلة الحرق وان كان ضعيفا فقد اخذ
 به ابو حنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعي
 فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رحمه يقدّم الاجاديد الضعيفة
 على القياس ولكن رأي الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة ^{بعض} العمل
 الاجاديد التي اخذها الشافعي رحمه وطن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
 انه انما تركها الاجاديد اصح منها فتمها قوله عليه السلام اذ ابلغ المساء
 قلتي لم يحل خبثا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين دلالة القلة ^{اسم}
 مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان
 البخاري ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم
 يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانئ انها
 كرهت ان يتوضأ بالماء الذي يبلى فيه شئ تركه ابو حنيفة لان
 ام هانئ روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثا يخالف هذا الحديث
 الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ام عطية قالت
 توفيت احدي بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها

بسد راجع في الاخيرة كاقوراً فلهذا الحديث الصحيح قال ابو حنيفة
 بان اسم الماء المطلق اذا نزال باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و
 الاشنان والصابون والترعفران يجوز الوضوء به خلافاً للشافعي ومنها
 احاديث وردت في عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شئ منها
 في الصحاح تركوا العمل بهذا الحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جبا^{عه}
 وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاغتسلت في حنفة فضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليغتسل منها قلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جناية ولا
 يجنبه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي رحمه الله هذا حديث
 حسن صحيح فلهذا اقال ابو حنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافاً لبعض
 اصحاب الحديث - ومنها الاحاديث العامة التي وردت في نجاسة الماء
 بموت الحيوان تركها ابو حنيفة في موت ما ليس لدم سائل كالبلق والذباب
 والنران يبرو العقارب للحديث الخاص الذي اخرج به البخاري في صحيحه
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم
 فليغسله كله ثم ليطرحه فان في احد جناحه شفاء وفي الاخر داء ومنها
 العمومات التي وردت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلدها
 خاصة للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه وهو حديث ابن
 عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا
 استنفعتم بها فقاوا يا رسول الله انها ميتة فقال اتاخرم اكلها
 فلهذا اقال يظهر جلدها بالدباغ خلافاً للجماعة ومنها هذه
 العمومات الواردة في الميتة ايضاً تركها ابو حنيفة رحمه الله بهذا الحديث

الصحيح وهو قوله انها حرام اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها
وقرنها ومرفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومثما احاديث وردت في هذا
وجوب غسل المتى وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث
قال بجنازة المتى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجرى الفرك في اليابس و
يجب غسل المرطب للحديث الصحيح الذي اتفق الشيطان على اخراجه
وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرني عايشة رضي الله عنها انها كانت
تغسل المتى عن نوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيحترق ويصلى وانا انظر
الى البقع في فيه من اثر الغسل فلهذا اقال انه نجس خلافا للشافعي ومثما
حديث ابن عمر ببيت يرماعلى بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدير الشام فظنوا ان ابا حنيفة
ترك الغسل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعا ليقتضى حاجته
فلما ابتدء في قضائها استدبر القبلة جمعاً بينه وبين الحديث الصحيح الذي
اتفق الشيطان على اخراجه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا وغربوا
فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة
في العمارة والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث
ومثما الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم ترضاه ثلاثاً
ثلاثاً فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم يتركها المسموح مستحباً و ابو حنيفة
رحمه الله قال الموضوع هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس ^{موضوع}
ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث علي
رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيناه

سمر برأسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي
وردت في تعجيل المغرب وكراهة تأخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل
بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات و ابو حنيفة يقول يكره تأخيرها
لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التأخير على انه ليس له وقت جواز لو ادا
كتأخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة
الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخرجه عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدأ به قبل ان تصلوا صلاة المغرب ولا
تعبوا عن عشاكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها
الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان
ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما
لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال اصبوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي هذا حديث
حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعاً بينه وبين الحديث الآخر
الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا رقتها
واما قوله اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات
اشارة اليها ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعاً وقد صرح به
غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة العجز فظنوا
ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة
بموجب الحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى
عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم
دق بومهم ناراً كما مشغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

فلهذا

له اى اسفروا

(٣) ابن الجوزي عبد الرحمن مات سنة ٥٩٧ هـ. [١٢٠١ م.] في بغداد.

فلهمذ اقال الوسطى صلاة العصر خلا فاللشافعى فانه قال الفجر ^{بش} ومنها الاتخاذ
 التى وردت فى الجهر بالتسمية ظنوا ان ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل
 بها لانها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فى ذلك فاما عن
 بعض الصحابة فقد صح منه شئ ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من على
 بن عمر الدارقطنى ^{حيث} صنف كتابا فى الجهر بالتسمية تعصبا وادرجه ^{فيه}
 احاديث موضوعه فانكر عليه ذلك المحدثون وروهوه عن قوس واحد فلما
 قدم مصر قال له بعض المالكية انا شك الله الذى لا اله الا هو هل
 صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث فى الجهر بالتسمية قال
 لا فلهمذ لم يعمل بها ابو حنيفة وانما عمل بالمحدث الصحيح الذى خرجه
 الشيخان عن ابن بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخلف ابى بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون ببسم الله الرحمن الرحيم
 وفى لفظ فكانوا لا يستفتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحيم فلهمذا قال
 رحمه الله لا يجهر خلا فاللشافعى ومنها الاحاديث التى وردت فى الفاتحة
 غير قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرأ فيها
 بفاتحة الكتاب نهى خراج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث
 قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرأ غير هاد
 لم يعملوا انما عمل بها ابو حنيفة وانما جمع بين الكل ابو حنيفة لانه قال
 الصلوة بغير فاتحة الكتاب خراج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا
 فهو عاص و صلوة ناقصة غير تامة وان كان تركها ناسيا مجبر بسجود
 اسهوه وقال لا صلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل بترك
 الفاتحة للمحدث الصحيح الذى تلقته الأمة بالقبول وافقوا الشيخان على

اخراج ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المشي للصلاة فارتفعها كلها
 فقال كبرتم اقم ما يتيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب
 الله تعالى حيث قال فاقرؤا ما يتيسر من القرآن فلهذا اقال لا تبطل
 الصلاة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس
 رضي الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
 اغاخذ بشهادة ابن مسعود رضي الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عبيد
 الترمذي اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في الشهادة
 حديث ابن مسعود ثم قال الترمذي وعليه الكراهة العلم من الصحابة
 والمتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاة فليبين
 على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به
 فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتجرى الصواب
 علا بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيبان في صحيحهما عن النبي صلى الله
 عليه وسلم اذا شك احدكم في صلاة فليتم الصواب خلافا للشافعي رحمه الله
 ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في صلاة الفجر ظنوا ان ابا
 حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل
 عليه ما اخرج الشيبان في الصحيحين عن انس بن مالك قال قلت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم في الفجر ثم يرايد عوا على اجاء من العرب ثم
 تركه ومنها العمومات الواردة في صلاة الجيزة ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله
 خالفها برأيه حيث كره صلاة الجيزة في الاوقات المذكورة الثلاثة واما
 خصصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذي اخرج مسلم في صحيحه عن
 عقبة بن عامر ثلاث ساعات كان فيها نار رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان نضلى فيهمتن وان تقبر فيهن موتانا - ومنها قوله عليه السلام عفوت
 عن امتي عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل
 برأيه واما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج به الشيخان البخاري
 ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال ورجل يطهاها
 تفضفا ثم لم يمنع حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها فهي لذلك سترو فلذا
 قال في الخيل زكوة خلافا للشاقي ^{بها} ومنها قوله عليه السلام افطر المحاجم و
 المحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علمه
 معناه وتأويله فعمل بمعناه والمجامة لا تقطر للحديث الصحيح الذي اخرج به
 الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احقهم وهو صائم
 قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي اوردته مسلم ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه
 حيث قال القرآن افضل واما رجع ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي
 اخرج به الشيخان في الصحيحين عن النبي قال سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم و
 لا ينكح ولا ينكح الفرح مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به
 بالقياس واما عمل ابو حنيفة بالحديث الذي اتفقوا على صحته واخراجه
 في صحيحيهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج
 ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفقة فيما لم يقسم ظنوا ان
 ابا حنيفة تركه بالقياس واما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق
 الشيخان على اخراجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجارح يسبقه
 ومنها العورات الواردة في الحديث على نواقل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها

بالتقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث
الصحيح ولكن اصوم واقطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني
ومنها العمومات الواردة في اشتراط الولى في النكاح نحو قوله عليه السلام
لانكاح الابوى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس حيث قال
بان يصح النكاح بغير ولى في البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح
الخاص الذى اخبره الترمذى في جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال اليمم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذا
صامتها وبالحدوث الصحيح الذى رواه البخارى ان خنساء تزوجها
ابوها وهى كارهة وكانت ثيباً فزوج النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها
فلهذا اقال ابو حنيفة اليمم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن
خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية
في النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالتقياس وانما عمل ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى في جامعه ان امرأة اتت عبد الله
بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يعرف من لها صداق ولم
يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نسائها ولها الميراث
وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبي صلى الله
عليه وسلم قضى في تزويج بنت داسق الاشجعية مثل ما قضى به
عبد الله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلهذا اقال ابو حنيفة
رحمه الله يصح النكاح خلافاً للشافعى رحمه الله ومنها العمومات الواردة
في اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالتقياس حيث
قال بجملة ارسال الثلاث وانما اعتد ابو حنيفة رحمه بالحديث الصحيح

اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عمر انه طلق امرأته في
حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مرة
فليراجعها ثم يسلمها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم
ان شاء اسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي
امر الله تعالى ان يطلق لها النساء وشمها جريان القصاص في كس
السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله كان لقيبا
واما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخبره البخاري في صحيحه
وهو حديث انس بن الربيع بنت النفر عمته لطمت جارية فكسرت
سنتها فعضوا عليه الارش فابوا فاعرضوا عليهم الفونا وافاوا النبي
صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات
الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة معمل بها بل بالقياس حيث
قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا
للشافعي رحمه الله واما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه
الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض معازي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فانكره رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل
النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات
الواردة في اباحة صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يجعل بها سبل
بالقياس حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
للشافعي رحمه الله في احد قوله واما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
الصحيح الذي اخبره الشيخان ان عدي بن حاتم سأل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعاد فقتل فكل واذا

اكل فلا تأكل فاما اصسك على نفسه ومنهها الرد على ذوى السهام
 الاعلى الزوج والنزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال
 ظنوا ان البخنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس واما اعتمد البخنيفة
 بالحديث الصحيح الذى اخرج به البخارى ومسلم وهو حديث ابى هريرة
 رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين
 امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عبد او امة ثم توقيت المرأة التى
 قضى لها بالغرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينهما
 وزوجها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر اخرجها مسلم في
 صحيحه فعلم بهذا كله ان الذى قاله الخطيب وغيره ان اباخنيفة كان
 يعمل بالقياس والرواى دون الاعتبار بهت وافتراء وهو اصحابه برآء واما
 يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله
 عليهم اجمعين - انتهى ما قاله الخوارزمي رحمه الله - مؤلف كويغفا السنة
 اگرچه در اين اصل رابع سخن بطول کشيد اما برائے برادران احاف از
 فوائد خالی نیست که اکثر کم علمان الحديث غير مقلدين همين وظيفه ورد زبان
 دارند که امام البخنيفة قياسي درکے خود را بر حديث مقدم ميکنند معاذ الله
 من ذلك که امام البخنيفة قياسي خود را بر قول صحابي هم مقدم نميکنند چنانچه
 مشهور است که خليفه منصور بطرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنيدتم
 که توقياس خود بر حديث مقدم ميکنى امام در جواب نوشت ليس الامر كما
 بلغك يا امير المؤمنين اما عمل اولاً بكتاب الله ثم بسنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم ائضية ابى بكر وعمر وعثمان وعلى ثم ائضية بقية
 الصحابة رضى الله عنهم ثم ائسيس بعد ذلك - وبان سخن محض از تعصب

و محمد

و تحسب نسبت امام اعظم رضی الله عنه نزد جهل حجت میگردد و بعضی موضح است که
 نکر آنها بغوراً أخذ حضرت امام فیرسد و بد قایل استنباطات خدا و او در حقه الله تعالی
 نمیتواند رسید زیرا که ابتداء عروج این جماعه تا صحاح سه است و زمانه صحاح صحاح
 سه بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمه الله تعالی بقدر صد سال زیاده کم پس
 اگر که ام حدیثی در زمانه صحاح صحاح ضعیف باشد از ان لازم نمی آید که همان
 حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد بجهت احتمال آنکه طریقان ضعیف آن
 حدیث از سبب رواه متأخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شیخ عبدالحق
 اول کسی است بعد خیر القرون خلط و لطم در آرائی عالم بجوم پیدا شد و زمانه
 رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نیک گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
 رسول امین برائی چه بود

خاتمته دافع رساله تحریر یافته که در میان دو فرقه اندوایی حقیقی که خود را
 اهل حدیث میگویند و معتقدین مذاهب اشرکین و کفار و مباح المال و الدم میدانند
 چون نجدیان و بعضی افراد و ایمان هند و بنام حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله
 علیه سخرت توهمین و طعن و لعن در کتب خودی نویسد چون ابوالقاسم بن ابی
 نوسلم که کتابی سسی به الجرح علی ابیحنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او
 یعنی ابوحنیفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمیدانست
 و او مانند شیخ جعلی خیالات داشت و از او یک حجام بهتر است و فقه او فقه
 بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم باو نرسید
 و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهیمه زندیق
 بود و مرجیه از اسلام خارج اند بهد احتیاق هم از اسلام خارج اند و او بنیاً اشرک

و اگر با علم حدیث در هند بنیانها در حدیثین متعلقین غیر معتقدین بنده جوشان در آن شیخ ذکر اند و حقیم همین است که

(۱) عبدالحق الدهلوی مات سنة ۱۰۰۲ هـ. [۱۶۴۲ م.]

قائم گردند و او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه بجهت بود
 و نه در او شروط اجتهاد موجود بود و او قرن اشد شیطان است و او باغی است و از
 او هیچکس در مسلمانان زیاده رزق و مخوس نگذشته. اباطیل و هابیه نقل از البحر علی
 ابی حنیفه طبع سعید المطالع بنارس سنه ۱۳۳۳ و چون عبد الجلیل سامردی که کتابی بنام
 بوی غنیلین در سنه ۱۳۱۹ طبع کرده در آن هم دادگستانی داده است و با فدیو نگر
 متقدمان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبد الهادی متقدمان
 متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان
 بھوپالی و غیر هم اینجمله به نسبت فقه امام ابو حنیفه چیزی نوشته که ذکر آنها نهایت
 تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند بجز آنکه کرمه انزلیت
 من اتخذ الله هواه و اصله الله علی علمه و ختم علی سمعه و قلبه و جعل
 علی بصره عشاوة فمن یهد ینه من بعد الله کیست گمراه که او تعالی راه براه
 راست آرد اما سوال در اینجا از فرق تائیه و هابیه که خود را در لباس خفیت
 پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند ایشانرا پر سیم که راست بگویند که آیا
 شما یان عقائد و اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن میدانید یا قبیح و ناجائز اگر
 نیک و مستحسن دانید پس بکم حدیث المؤمن مع من احب شما نیز جزو لا
 یتفک آنها می باشید و دعوی خفیت شما یان متناق است پس آیات فقیر
 کفار که در ادل رساله تحریر یافته است بر شما یان هو بهر راست و صادق می آیند
 و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و نادر و امید اند پس قسم به ذات پروردگار
 شما نیز داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شما یان کدام کتابی
 کدام رساله کدام تحریری در ردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است تلاش
 چیست و منتفض کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت میسانی

شمایان چه مقدار است. از جماعت اولی که مقلدین را خطابہائے شرک و کفر و غیرہ میدهند سوال است کہ شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دہلوی و صدیق حسن خان بھوپالی می کنید یا اگر میکنید شمایان ہم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست کہ ما یان مقلدین امام ابوحنیفہ و شمایان مقلدین شوکانی و غیرہ و نسبتی کہ از شرک کفر و بدعت بجاہت مقلدین مذاہب میکنید بر شمایان ہم راست می آید و اگر پیروی آنها نمیکنید پس چنانچہ الجرح علی ابیحنیفہ و غیرہ منو سید کد ام جرحی ہم بر آنها نوشته اید یا نہ اگر نوشته اید کدام است و اگر نہ باعثش چیست و اگر گویند کہ ما یان پیروی احادیث رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست کہ آیا شمایان را بہت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شدہ است و بخوش خود از حضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم احادیث شنیدہ اید یا نہ اگر شق اول است ثابت کن صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکہ کہ رسانید اگر گویند کہ احادیث ما یا از مصنفین کتب احادیث چون صحاح ستہ و غیر ہم رسانید پس سوال اینست کہ اصحاب صحاح و غیر ہم از راویانی کہ نقل احادیث میکنند معتدین و موثقین بودند یا نہ اگر موثقین نبودند بقول و روایت آنها عمل کرد خطا است و اگر موثقین بودند کدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکہ بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسیٰ ترمذی و یحییٰ بن یعین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی و غیرہ ہم آنها را معتدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد للہ شہ ما روشن دل باشد کہ این عین تقلید شخصی است کہ معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس کہ برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کرد و تراشیدہ خود شمایان پیش می آید کہ تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

(۱) الحاکم محمد النیشابوری مات سنة ۴۰۵ هـ. [۱۰۱۴ م.]

(۲) یحییٰ بن یعین مات سنة ۲۳۲ هـ. [۸۴۶ م.] فی المدينة المنورة

آنرا علاج چسبیت در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه میکند گوش
 هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامته است در صحیح ترمذی بروایت
 عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لياتن علي
 امتي ما اتى علي بن ابي طالب و النعل بالنعل حتى ان كان منهم من
 اتى الله علانية لكان في امتي من يعصم ذلك و ان بني اسرائيل تفرقت
 علي ثنتين و سبعين ملة تفرق امتي علي ثلاث و سبعين ملة كلهم
 في النار الا ملة واحدة قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه اصحابي
 و في رواية احمد و ابی داؤد عن معاوية ثلثان و سبعون في النار و واحدة
 في الجنة و هي الجماعة و انه سيخرج في امتي اقوام تتجاري بهم تلك الالهواء كما
 تتجاري الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و لا مفصل الا دخلتة اين حدیث
 شریف جنگ هفتاد و دولت راصح نهاد رسول مقبول آیه کریمه و اینطبق
 عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زيت بخش كلام مبارك اوست فرموده است که
 امت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند شد از ان حکم
 هفتاد و دو فرقه باقی دوزخ بروند مگر یک صحاب عرض کردند که اے
 پیغمبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرموده آنانکه بروند بر ان صحاب
 که من و اصحاب من بر آن راهیم سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت
 دعوتند یا در امت اجابت گویم که در امت اجابت است که در حدیث
 لفظ امتی مکرر آمده است و لعل زانعه که اهل قبله نیستند آنها را امت انصر
 گفته نمی شود و علماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت
 کرده اند که فرق ناجیه همین سه فرقه اهل السنة و الجماعة است که مقلین مذاهب
 اربعه اند در اینجا سوالی بس عظیم و سخت پیچیده در میان امت و آن

اینست که جمله طوائف مهتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کما می از اینها هم حدیث
 شریف را قبول دارند سوال اینست که هر یکی ازین مهتاد و سه فرقه دعوی این
 میکنند که فرقه ناجیه بنم و ما انا علیه و اصحابی در حق من راست است حالا
 کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و ائمن شده فیصله حق کند و اگر
 کسی فیصله هم نکند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند
 پس مایان اهل سنته و الجماعه علاجی دیگر ندانسته همان رسول قبول اصله
 علیه و سلم این قبول کردیم که او را مومن از زنیغ و باطل یا فیمیم بالتجا و زاری
 عرض کردیم که اے رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم تو فیصله این مهم
 بفرما دیدیم که بفضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله و بی
 الجماعه است بر وایه ابو داؤد و احمد و لفظ جماعه در نام اهل سنته و الجماعه موجود
 است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل سنته به نسبت و
 مقابله هر فرقه ازین فرق مهتاد و دو بدیسی است اگر کسی را باور نشود آدم شناری
 عالم را که بحکم حکام وقت فیصله بشود پیش نظر نهد تا حق حق شود و باطل باطل
 گردد بلکه افراد اهل سنته و الجماعه که پاینده و مقلیدند از ائمه اگر مقابل
 جمله مهتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم بفضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از
 جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد کم باشد چنانچه
 بعضی محرومین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول قبول
 صلی الله علیه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد
 است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله لا یجتمع امتی او قال امه محمد علی صلا
 و ید الله علی الجماعه و من شد شد فی النار و اه الترمذی و عن

ابی بصیر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربى ان لا يجتمع ائمة
 على عنلالة فاعطا نبيها رواه الطبراني وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاري
 بازيهيم الكركسي كويد در اين احاديث شريفه اگر چه لفظ اجتماع ائمه و لفظ جماعة آورده
 است اما بازيهيم تصريح بكثرت افراد نيمست گوئيم و عن ابن عمر رضي الله عنهما
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من
 شد شد في النار رواه ابن ماجه و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ
 الشاة القاصية والناحية واياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعامه رواه احمد
 و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة
 شبراً فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه رواه احمد والبوداود و مشکوة شريف
 لفظ سواد اعظم و عامه تصريح است بكثرت افراد و كثره افراد در مقابله جميع
 فرق اهل قبله مراهل السنة و الجماعة و متقليدين مذاهب اربعه را است پس
 ثابت شد كه فرقه تابعيه هم فرقه اهل السنة و الجماعة است بحديث دوم
 مروى است از حضرت عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء
 ترمذى في باب ما جاء ان الاسلام بدأ غريباً ص ۳ غريب در صطلح عرب
 مسافر و تنهارا گویند لعني دين اسلام در ابتداء ضعيف بود و از ضعف رفتي
 بقوت كرد تا كه رسيد بحد كمال قوت بعد از ان رو بنزول كرد تا كه رسيد در اين
 زمان بحد كمال ضعف و هنوز تنزل او يواقيوما در زيادت است و اين صفت
 نيست در تمامي اهل قبله مگر اهل السنة و الجماعة را زير كه معلوم و مشاهد مى نمى

است که تمامی فرق زائعه چون شیعه و خارجی و هابیه و غیره در این
 زمان یو یا فیو ما در ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق را با
 آدم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائعه چه مقدار سال بسال زیاد می کنند
 و این زیاده از کجای آید از افراد اهل السنه و الجماعه کم میشوند و بسبب اخراج عوام از
 تقلید و خویش و در فرق زائعه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محام
 شرعی نیست هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و
 نفوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا میکنند از آن وجهی
 تقلید از گردن باری خود انداخته لاندی اختیار میکنند و مطابق خواست نفوس
 خود بلا ائمه لائم و ائمه بر روی داده و خود را در مقتضیات نفوس باخیر می سازند
 پس ازین حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت اهل السنه و
 الجماعه مقلدین مذاهب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که
 غربت بترقی رسید و باز از ترقی رو بغربت نهاد و فالحمد لله علی ذلك انما یشد
 انالیه راجعون ؛ اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است اسلام
 در مقابل کفر مستعمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از
 ضعف بقوت رسید و از قوت باز رجوع بضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان
 ذوی الاقدار اسلامیه که بودند آیا دهابیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و نجری بودند آیا
 مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یکی از مذاهب اربعه بودند پس
 ضعف آنها در مقابل کفار باز هم ضعف جماعه مقلدین شد حدیث سوم عن النبی
 رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم متى قیام الساعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم
 الی الصلوة فلما قضی صلوته قال این المسائل عن قیام الساعه فقال الرجل

ده داد

ده ستم

انیا رسول الله قال ما عدت لها قال يا رسول الله ما عدت لها كثرة صلوة
 ولا صوم الا اني احب الله ورسوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء
 مع من احب وانت مع من احببت فما رايت فرح المسلمين بعد الاسلام فرحهم
 بها هذا حديث صحيح ترمذی ص ۳۳۳ مقتو از حدیث شریف آنکه هر که در
 دنیا کسی را محبوب دارد و عقوبت بهمه او در وصف او در درجه او خواهد بود پس کسانی
 که دعوی حقیقت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعانه را
 مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اهل حرمین و تنگ مات الله و تحریک شعاع الله
 بر او لقب غازی و موصد کامل و عظمت السلطان می نهند و ولای آنها
 میکنند پس حکم همین حدیث شریف حکم کریمه و من يتولهم منكم فانه منهم
 این کلمه گویان خستی نما در روز قیامت در وصف آنها و در وجه آنها خواهد بود
 پس دعوی حقیقت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنها اند
 ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت
 الوهاب اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب عمل صالح يقر بئنا الى
 حبك وحب عبد صالح يد لنا الى حبك و ارزقنا اطاعتك و اطاعة
 مرسولك و اطاعة عبادك الصالحين فقد قلت و قولك حق و من يطعم الله
 و المرسول فاولئك مع الذين اعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء
 و الصالحين و حسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله و كفى بالله عليما. و لیکن هذا
 آخر ما اردنا تحریریه فی هذا المقام و صلی الله علی سیدنا محمد و آل و صحابه بارک سلوة
 و كان الفراغ من تحریر الرسالة صفحہ الاثنین الثامن عشر من شهر جمادى الاولى
 المسلكة فی شهر سنة ست و اربعین بعد الالف و ثلاثمائة و انا الفقیر الى الله
 محمد حسن الخرجی الفاروقی اللهم احکم لنا و لمن نظر فیها بعین الاقصاب الخیر السعادة یا ذا الجلال
 الخیر ۱۳۴۶ تمت بالخیر ۱۹۲۸

تقرير حضرت علامه العصر رأس العلماء مولانا عبد الباقي صانق قاضي
 بلا سند و بلوچستان سجادہ نشین درگاہ عالی حضرت مفتی دیار السندہ
 اساذ الآفاق علامہ مولانا محمد عبد الغفور الہامیونی علیکم الرحمۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده وعلى الله واصحابه
 الذين هم المرصون عنده. اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة
 بالاصول الاربعة في ترميد الوهابية التي ضمنها الجرح التمام والبحر الطوام
 حافظ آيات القرآن ياشتر احاديث رسول الرحمن - المقتدى في مذاهب
 الامام النعمان - حضرة سيدي ومولائي الحاج محمد حسن جان لازالت
 شمس افاضة ساطعة - ودر افادنة لامعة - فوجدتها بحمد الله
 حاوية على تحقيقات انيقة - وشاملة على تدقيقات رشيدة ماسمعتها
 الاذان ولا رأتها الا عين ولا خطرت على قلب بشر - مشيدة بالدلائل
 الساطعة ومؤيدة بالبحر القاطعة نافعة نفعاجا - وفاحة قلوب غلغا
 اعيان عميا واذا ناضما ولا ريب في انها ماء زمزم يشربونه بنيل
 الشفاء من كان قلوبهم غلغا - وتتكشف اذنهم بها انكشافا
 يقربهم الى الله زلفا - وماء الحيات يحيي به صدق والموتى - وكل الجواهر
 يبصر به عيون اهل العمى - فلهذا درس مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و
 تحقيقات كافية - فبالت شعري هذا كتاب ينطق عليكم بالحق والصواب -
 ولعمري ان هذا هو القول الفصيل في الباب وفصل الخطاب - فمن اعرض
 بعد هذا التحقيق وكان من مرض القلب غلغا فاقروا في شأنه قوله تعالى
 من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا - واخر دعوانا ان الحمد
 لله رب العالمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدينا
 وشفيئنا خاتم النبيين وعلى آله واصحابه اجمعين -

انا الفقير عبد الباقي الهمباري

عفا الله عنه

تقریظ حضرت علامه الدبیر حسین العلماء مولانا محمد حسن صاحب سجادہ نشین درگاہ کبیرا شریف مفتی ابو حیاتان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا من خلقه على ما نريد وعلى جميع من سلك
صراط المستقيم. ابوالعبد برهان بن ارباب لهما حق في هذا الذكر واولين زمان فساد وطينا
كيشيطان وقرن الشيطان وراغوا في نوع الانسان از سر تا يا مشتغل من هناك اند
از ايج گوشه بقاء از حنى يا بلال مسوع على نرد و نيج كس از اصحاب فضل وكمال در
احياء تقديرات ابي السنه و اما نه بدعات عقائد خبيثه مستقره مشغول نبى نمائيد حالانكه
ارباب مذاهب باطله همچون روافض و مرزايه و ديابيه دراغوا خلق الله بلكان قوش
و خروش معين ايليس فر تبليس اند در اين تنگايوى روزانه تيز رفتارى تمام روز
افزون ترقى ميدارند خصوصا فرقه شاذه و ديابيه كه خود را ديكاس مستقيما به طيبس
نموده با حبه و دستار زهره دار و ريش مشروع و عصاى دراز در برده اشاعت و حبه
و اتباع سنت و تبليغ اسلام در دين حضرت سيد المرسلين عيارانده نفر نهاى مى كند و
هر كس مى داند كه توحيد ايشان مضموعى توحيد بخداى است نه اصلي توحيد اسلامى و
سنت ايشان سنت ابن عبد الوهاب¹⁷ و ابن تيميه است نه سنت نبويه على صاحبها
الصلوة و التحية و كسانيكه در علم تاريخ يد طولى مى دارند لوجه حسن ميدانند كه اثر ارباب
مذاهب باطله عقايد فاسده خود را به بهانه تا بيد و حمايت توحيد الهى فروغ و رواج داده اند
چنانكه طائفه معتبره كه قرآن ياك كلام الهى را حادث مى دانند و از قديم و استغنى
آنكار ميكنند و ميگويند كه در صورت اعتقاد و قدم كلام الهى تعدد و قداما لازم مى
آيد و آن منافي توحيد است كما يستفاد من كتاب المأمون العباسى خليفه بعدا
الى ناسبه اسحاق بن ابراهيم الخزازى المذكور فى تاريخ الخلفاء فى ترجمه المأمون و
نبى دانند كه ممنوع و منافي توحيد تعدد ذات قديمه است نه تعدد صفات قديمه كما حقه
فى شرح العقائد النفييه بمالايه تصور المريد عليه و همچون حكما و فلاسفه مثل افلاطون و ارسطو
و ارسطو طيبس و غيرهم كه توحيد ذات ياك باجى تعدد را بجهت كه بيانده بودند
كه ميگفتند الواحد الحقيقى لا يبعد منه الا الواحد لهذا از باعوث تصديق و تقرير توحيد
از افعال لما يربودون اذ تعالى و از افعال و عمل شتى بودند انكار نموده در اوى صلتا

(۱) محمد ابن عبد الوهاب النجدى مات سنة ۱۲۰۶ هـ. [۱۷۹۲ م.] فى درعية.

سترگون افتادند و خالقیت او تعالیٰ شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور
 کردند همچنین در بیان نیز در توحید اسلامی تصنیق و تفریط و تحریف نموده تعظیم غیر
 الله را اگر چه در حد اجازت بتشریح محمد و ولیده بهشت منافی توحیده و مرادف
 شرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبهم المؤلفه فی ذکر التوحید النجفی - صد هزار
 شکر باری تعالیٰ بجا آورده می شود که در این زمان سعادت آفران ذات ملکی صفات
 حجه الخلف بقیه السلف رأس المشایخ الکرام و رئیس العلماء العظام مولانا و مقتدرنا
 حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فائز فی مجددی سجاده نشین درگاه شنه سائینا
 زیدت برکاتہ و فیوضاتہ در تردید احوال و بیان کتابی سستی به الاصول الاربعه
 فی تردید الوجود بیست تا بیست و یک مؤلفه عالم را از شرکین طائفه مفسده نجات
 بخشیده است فیما درو ایها الطلاب الی مطالعتہ ہذا الکتاب فانه عظیم النظم فی
 ہذا الباب مشتمل علی الحق و الصواب - وانا الفقیر محمد حسن الکتاباری عفا عنہ الباری
 حیث من علی كافة السلاسل بما یفید حفظ عقائدہم و اذعانہم بحیان ما شرع المتہوبین
 من ارباب المذہب الباطلہ بذهب متاع ایمانہم و شفی من غلیل العقائد السیئہ
 من کان علی شفا - و اوضح من مراسم الدین ما قد تغیر و عفا - و لیس ہذا سننہ
 مستحدہ استانتھا المؤلف المحبر الخیر بریل احقاق الحق و ابطال الباطل سنۃ ثانیہ
 فی بیت ہذا الشیخہ کبیر مستمرۃ فیہم عن الاکار الی الاصاغر یرویہا الاخلاف
 عن اسلاف العشاثر کیف لا ہو من نسل من ہو الفاروق بین الحق و الباطل صبا
 الدرۃ و الاحساب - الذی وضع اللہ الحق علی لسانہ و جعل رایہ موافقا للوحی و
 الکتاب و من اولاد من ہو الامام الرقابی و المجدد للالف الثانی رحمۃ اللہ علیہ
 الذی صنف کتابہ المسمی بتحقیق النبوۃ حین رأى بعض متغلبہ زہانہ عذاب
 کثیرا من علماء الاسلام بتشدیداات و تعدیات لایناسب ذکرہا لرسولہم
 فی متابعتہ المشرتع و اذعان المرسل و بلع الاموال ان یحجر القمر بحیاسم خاشع
 الانبیاء علیہ الصلوٰۃ و السلام فی مجلسہ و منع ذبح البقرہ و هو من اجل شعائر
 الاسلام فی الہند و خرب المساجد مقابر اهل الاسلام و عظم معاہد الکفار
 و ہر سوماتہم و عباداتہم و صنف کتابہ فی التردید علی الرافض حین رأى
 فتنہم قد فشت فی الہند و کثافتہا فالحلف الصالح من اتم بسمات آیاتہ
 اتصف بصفت کبرانیہ لیکون انصاف بتلك الصفات علی صحۃ انتسابہ
 برہاناکبیر - و من لم یتصف فکانہ لریات بما لیکون علی ما ادعاه سلطاننا

نصیراً۔ فیافاض الجود ویاغایة کل مقصوداً فیص علینا من برکات هذا
 الشیخ المؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه و یجازی ثناءه
 من جمیل الثناء والصالح الدعاء واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین وصلوات
 والسلام علی سید المرسلین وعلی آل وصحبه اجمعین۔ کتبه الفقیر محمد قاسم
 المتوطن فی بلدة کرطھی یاسین صلحہ مکملہ سنہ ۱۳۰۸ھ

تقریر جناب قیوۃ السالکین علامہ خادم بصر الدین صاحب سیوستانی

بسم الله الرحمن الرحيم ۱۰ الله تعالى دسر مولانا المؤلف الشیخ الكامل۔ والعالم العا
 المشتهر فی المشارق والمغرب۔ صاحب المقامات العلیة والمناقب۔ حیث بفراصة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نحمدہ و نصلی علی سولہ الکریم وعلی آل واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور فرزند کہ قبل
 شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازویاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شوند بنابر آن
 نبتہ از حالات با برکات حضرت مولف این کتاب بیخ کوه می آید والله الموفق والمعدین
 مخفی نماید حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جہان صاحب قبلہ
 سجادہ نشین درگاہ شہ سائینداد مظلہ العالی خلف اکبر وقائم مقام حضرت شیخ قبلہ الوقت
 غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی میباشند۔ درخاندان عالی
 سلسلہ فیض و برکات و علوم ظاہری و باطنی اباعن جد سلسلہ دستوارت جاری است بتاریخ
 ۱۰۲۶ھ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قندہار رونق افروز عالم وجود گشتند و
 ایام طفلی تحصیل بہ مکالات از خدمت والمذہب زکوار خود مشغول شدہ معلوم درسیہ و کتب ابتدائیہ
 از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کمیایا اثر حضرت ایشان با علی ابداع کمال رسید تا کہ در ایام
 انقلاب دلت افغانیہ و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمبعوث تالیف
 در ۱۲۹۶ھ بمبارادہ وطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمہ در آن زمان حضرت
 مولف قبلہ با وجود صغر سن در غزوہات اسلامیہ و صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شد
 شامل زمرہ و المجاہدین فی سبیل الله باموالہم و انفسہم می شدند و چون گذر حضرت
 ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعا غلصلیین صادقین آن دیار چندی در قریہ مہر از
 توالج حیدرآباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
 الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند و چون بمبعوث جمیع قبایل و عشائر در

بلا و صومَن شریفین رسیدند در آن بلاد متبرک که پنج سال اقامت بکنین شدند و از مشایخ علمای
 کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد و حلان و حضرت شیخ رحمة اللہ جامع ہندی تکمیل
 علوم خصوصاً استفادہ دستفاصلہ علم حدیث و اجازت روایت صحاح ستہ حاصل نمودند
 و با وجودیکہ خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جملہ عائلہ و قافلہ و رفقاء سفر کہ مشتمل بر بچان
 و اطفال و زنانہ از شخصیت نافرودند منقض بذات سامی صفات حضرت مولف قلیل
 تا سہ ماہ بجای آوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و عمرہ و زیارت مشاہدہ و سائر
 متبرکہ و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادت شب و روز کوشانی بودند و بعد
 آن ایام با وجود این ہمہ اشغال و علائق محض بلطف الہی و حسن سعی و عالی ہمتی خویش
 بدولت حفظ کلام اللہ شریف شرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیاء قدس سرہ باز بلک سندھ معاودت فرمودند و در قریہ کھتر تقریباً دو
 سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در ۱۳۱۵ھ حج بجا برداشت الہی بپوشید
 حضرت مولف قبلہ با اتفاق اعزہ و علماء و مریدین و مخلصین مستند آرائی طریقہ آباد اجندا
 شدند و در قریہ ٹنڈہ ساٹنداد خانقاہ و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمود
 و در ۱۳۲۰ھ باز داعیہ سفر حرمین شریفین کہ عہدہ مرکز خاطر عاطری باشد آواز شد
 و باجماعت مخلصین و مجبین سفر مینت اتر بخیر و خوبی تمام فرمودہ مراجعت فرمودند باز
 در ۱۳۲۱ھ معاودت حج و زیارت نمودند و نوبت چہارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
 براہ عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاہدہ و زیارات
 متبرکہ را زیارت نموده بعد از حج زیارت روضہ مطہرہ براہ شام و بیت المقدس
 معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیہم السلام مشرف و فیضیاب شدند حال
 عجیبہ و غریبہ کہ دین اسفار مشاہدہ شد جملہ در سفر باہائے خود مفصلاً مرقوم فرمودہ
 و الحال برخانقاہ شریف کہ مادی الغریب و مرجع الفقراء و العلماء است در مشرف
 ساٹنداد اکتانہ شدہ محمد خان ضلع حیدرآباد سندہ بہ ارشاد و ہدایت بندگان
 مشغول اند و اوقات شریفہ بوظائف عبادات و خیرات و مہرات مہمو و معروفی خصوصاً
 در خدمت خلق اللہ و ہمدردی بنی نوع انسان و حمایت مذہب اہل سنت و جماعت و
 قمع مذہب باطلہ و ضلالت شائعہ کہ بہ ہر طرف عالم کھج شده اند وجود شریف
 حضرت ایشان در انجمن زمانہ قوط الرجال از مفتحات عزیزہ و نعماء عظیمہ است
 مع اللہ المسلمین بطول بقائہ و افاض علیہا من فیوضہ و برکاتہ آمین۔ و حضرت
 ایشان با وجود کثرت مطالعہ و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینیہ و قدرت بزرگ

و تصنیف بحال سلامت و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماً بعضی از آنها مرقوم می شوند. امین المریدین محتاجی است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است. انساب الانجاء در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه دران بیج فرموده رساله تهللیه در معنی کلمه طیبیه و بیان عقائد مذہب اہل سنت و الجماعت و این رساله تالیفات خود را بسعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اندیسا اند منها شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال ذاکتویذات بحضره منہما رساله

رد و قادیانی منہما رساله عالم برنخ در بیان روح عربی منہما رساله تحقیق الجموعه فی القرمی عربی منہما اشارہ الی البشارہ در تردید احوال معتزین بر مکتوبات شریف منہما سفرنامه با و شرح جبل کاف و اجازات نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منہما شرح حکم شیخ عطاء اللہ الاسکندرانی منہما ترجمہ عہود و مواعین شیخ عبدالوہاب شمرانی فارسی و منہما الاصول الاربعینی تردید الوہابیه منہما رساله فی احکام الطاعون عربی منہما سرور المحزون فی اللطائف عربی منہما رساله فی ذکر ادبیاء الزمان الذین تشرف المولف بملقاتہم منہما رساله فی عجائب مصنوعات اللہ تعالیٰ فارسی و غیرہ۔ و آخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمین والصلوٰۃ علی سید المرسلین والہ وصحہ اجمعین

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ فَاغْفِرْ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَحْقِنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِأَبَاءِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأُسْتَاذِي عَبْدَ الْحَكِيمِ الْأَرَوَاسِيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 عرض تبریکات عید صبحی و سلام دل آواره برای محترم
 مولانا حبیب حسین حلیمی بن
 سعید تاملولی

مبارک باد میگویم برایت عید صبحی را
 سلام و احترام ما برد باد صبا سویت
 حضور آن مکر مترز جان دل پر میدان
 به مولانا حسین از دل که باشد مرد صفا
 همه بخوای من این است که ملحد در کپی این
 سلام مردم آوارگان مرز افغانی
 چه گویم بقدر گویم ز سوز میهن اسلام
 یتیمان و سید روزان همه در نوحه وزاری
 (مسلمانان مسلمانان! مسلمانی مسلمانی)
 «دفعان ما در عیدیده می آید بگوش من»
 «به شهر خود چرا گسترده بنیم دامن ماتم»
 بیابشوز قبرستان زین طرفه در میهن
 گذر هست ترا اگر جاب شیران دین واد
 «یتیم طفل شک تا نگر در پرپر لاله»
 چو شام تیره کام تلخ دامان عدو گردد
 «مسلمانان پس از نه قرن می بارد کون
 چرانا موسی سلام و وطن در تنه خونین

به پهنه دل گستی مسلمانان دنیا را
 بهم پیوسته یکجا در نظر خون جگر ما را
 سلام دل با خیز ز سوی خنجر گلهارا
 بگویم راز پنهانی چو سالک پیر دانا را
 پر همین فتنه دین است همه ملک طهارا
 نثار ما ترا بادا بهما شهرت بسیار
 که در خون خفته بستی شهر و دشت و مزار
 چو قندیلی با پای عرش میم آه دلهارا
 که ملحد شده خون است و بر ما کرده
 درین شب ای عید ما شنو ماتم سر ما را
 مگر آنجا نگر مگر زبا افکنده دلهارا
 که موج را گشت و بم با گشتید تنو بهار
 بروی خاک و خون افتاده بستی پا و سر ما را
 ز نقش خون ما دارد فلک اثر نگ ما را
 سجدت آورد روزم جو میل نصف
 کجی بخشه اثر گرم خشمی بر پا کنند ما را
 چرا تخمیر حق نه شکسته این دیرو کلسار

بجکم و عظم ای مومنان با یک صف مخصوص
 خوش آیت دلگی ما مردمان سر کجف ما را،،